

رویدادهای جهان

رویدادهای جهان

بولتن شماره ۱۰

آبان ۱۳۷۶

شرکت پژوهشی پیام پیروز

نشانی: تهران، صندوق پستی ۱۱۷-۱۳۴۶۵

در این شماره

- نتایج تعجب برانگیز انتخابات ریاست جمهوری از چه چیزی خبر می دهد / گری سیگ (ژوئن ۱۹۹۷)..... ۳
- سفر به باکو / ا. امینی آملی ۵
- پیروزی چپ در مکزیک / ۸
- ۱۳ هزار نفر از سراسر جهان در فستیوال جوانان در کوبا شرکت کردند / ۹
- اعلامیه نهایی چهاردهمین فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان / ۹
- مسئله یهود / کارل مارکس ۱۰
- زن و تاریخ، زنانگی و جنبش زنان / زرنندی ۱۵
- اسلام‌گرایان الجزایر پس از انتخابات اخیر / اومانیته - ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه ۱۸
- آسوده‌خاطری ۵ هزار جنایتکار / امیل کارله - از مجله «عصر ما»، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان ۱۹
- نگاهی به مصر / ۱۹
- روایی که مردم را به خاک سیاه نشاند / گزارشی از «اومانیته» پیرامون اوضاع آلبانی ۲۲
- سازمان جهانی کار از آزادی شکل حمایت می کند / ۲۳
- اتحادیه کارگری، هسته اصلی جنبش کارگران (قسمت اول) / هوشنگ قره چمنی ۲۳
- مصاحبه با «هارکیشان سینگ سورجت» دبیرکل حزب کمونیست هندوستان - مارکسیست - / ۲۴
- نشست بین‌المللی سندیکاها در کوبا / ۲۵
- از زندگی دنگ شیائوپینگ / ۲۶
- گزارش سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه به کنگره چهارم حزب / ۲۷
- کنگره چهارم حزب کمونیست فدراسیون روسیه (تزهای آوریل برای آغازی نو) / ۳۰
- نشست احزاب کارگری و کمونیستی منطقه / ۳۱
- شعر: ای توده بی نام / ستاره ۳۲

نتایج تعجب برانگیز انتخابات ریاست جمهوری ایران از چه چیزی خبر می‌دهد؟

گری سیک - (از نشریه MEES - شماره ۲۲، دوم ژوئن ۱۹۹۷)

انتخاب «حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی» در بیست و سوم ماه مه ۱۹۹۷ به عنوان پنجمین رئیس جمهوری اسلامی ایران تصور رایج در مورد ایران را نفی کرد. مردم ایران در یک ابراز احساسات انبوه به نفع یک جامعه مدنی حکومت قانون و توسعه آزادیهای شخصی رأی دادند. این انتخاب که موجب برانگیخته شدن تعجب تمامی ناظران سیاسی از «تهران» گرفته تا «واشنگتن» شد، در واقع مبارزه سختی بود که در مورد سیاست‌های داخلی صورت گرفت اما تأثیرات عمده‌ای بر روابط بین‌المللی و آینده اقتصادی ایران خواهد داشت.

نامزدی خاتمی

محمد خاتمی یک روحانی ۵۴ ساله از شهر باستانی و کویری «یزد» در مرکز ایران می‌باشد. پدر وی آیت‌الله برجسته‌ای بود که از سمت آیت‌الله خمینی بعد از انقلاب سال ۱۹۷۹ به عنوان امام جمعه «یزد» برگزیده شد. محمد خاتمی (پسر) نیز به وسیله آیت‌الله بهشتی فقید (یکی از معماران اصلی انقلاب) برای مدیریت مسجد سابق بهشتی در «هامبورگ» انتخاب شد. مسجد مزبور یک مرکز اروپایی عمده برای فعالیت‌های علیه شاه در سال‌های دهه ۱۹۷۰ بود. وی بعد از انقلاب برای نمایندگی مجلس اول انتخاب گردید.

اگر چه خاتمی به عنوان یک روحانی آموزش دیده است و عمامه سیاهی می‌پوشد که نشان می‌دهد وی از خاندان پیامبر اسلام می‌باشد، ولی خود را منسوب به حوزه نمی‌داند. وی دارای مدرک لیسانس از دانشگاه اصفهان می‌باشد و علاوه بر فارسی و عربی به آلمانی و مقداری هم انگلیسی صحبت می‌کند. وی در طول ده سال تصدی وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی به عنوان قهرمان اغماض نسبت به عقاید و رفتار دیگران (تسامح) شهرت یافته است. او به جای آن که تحت عنوان اسلام از اظهارات محدودکننده استفاده کند، سعی کرد خلاقیت هنری را تشویق نماید و به رشد انفجارگونه ۷۰۰ نشریه که امروزه تمامی ابعاد زندگی در ایران را در بر می‌گیرد کمک نماید.

هنگامی که وی در ژانویه نامزدی خود را برای ریاست جمهوری اعلام کرد هر چند از احترام برخوردار بود ولی چهره ناشناخته‌ای به شمار می‌آمد که حقیقتاً در خارج از کشور نیز شناخته شده نبود. برعکس رقیب اصلی او «حجت‌الاسلام علی‌اکبر ناطق نوری» رئیس مجلس، نام شناخته‌شده‌ای در ایران بود که حمایت صفی از گروه‌های تأثیرگذار را به دور خود جمع کرده بود که شامل نهادهای روحانی محافظه کار و بازاریان می‌شدند. زمانی که خاتمی نامزدی خود را اعلام می‌کرد، ناطق نوری درگیر یک سری سفرهای بین‌المللی بود که از وی به عنوان رئیس کشور پذیرایی به عمل می‌آمد و به نظر می‌رسید انتخابات همانند یک مراسم تاج‌گذاری است که باید منتظر وقوع آن بود.

اما ناطق نوری آسیب‌پذیر بود. شخصیت وی کم‌رنگ شده بود و نتوانسته بود احساسات عمومی را برانگیزد. در طی انتخابات سال ۱۹۹۶ مجلس، وی فقط توانست حمایت یک نفر از هر سه نفر رأی‌دهنده را در شهر خود تهران، کسب نماید و برخی از آن‌ها نیز ممکن است متعلق به نامزد دیگری که هم اسم او بود، باشد. او جوهره و عصا روحانیت دولتی بود که تمام تلاش خود را در پشت پرده قدرت بهتر از معرض عمومی انجام داده بود.

از اولین لحظه «خاتمی» خود را به صورت یک سیاستمدار زیرک نشان داد. او قبل از شروع مبارزه، برنامه خود را به آیت‌الله «خامنه‌ای» عرضه داشت و براساس گزارش‌ها، تأیید رهبری را راجع به این که اگر در انتخابات پیروز گردید از وی حمایت خواهد شد را تضمین نمود و از این نکته مطمئن شد که رهبری در خلال مبارزات انتخاباتی اقدامی جهت حذف وی به عمل نخواهد آورد. موضوعاتی که خاتمی ارائه می‌داد همگی واضح بود و به جای برزبان آوردن شعارهای رایج انقلابی، شامل برنامه‌ها و اقدامات عملی و واقعی می‌شد. موضوعاتی که وی آنها را پیگیری می‌کرد به صورت ماهرانه‌ای برای جذب جراتان، زنان، تکنوکرات‌ها و طبقه متوسط مدرن‌گرا، طراحی شده بود. در عین حال از رنجاندن حامیان خود در جناح چپ (به ویژه افرادی که حامیان نخست‌وزیر سابق «میرحسین موسوی» به شمار می‌آمدند) و همچنین طرفداران خود در جناح راست (که شامل چندین گروه روحانی می‌شدند) پرهیز داشت. خاتمی یک سری مبارزات انتخاباتی کاملاً به سبک غربی مانند مسافرت با اتوبوس به نقاط مختلف کشور را ترتیب داد. او از هرگونه ظاهر منفی اجتناب کرد حتی زمانی که ستاد اصلی انتخاباتی وی به دلایل فنی بسته شد از اعتراض کردن خودداری ورزید. تعداد آرای وی فقط در طی چند هفته به شدت افزایش یافت. در هفتم ماه «مه» حمایت از «خاتمی» در حدود ۳۰ درصد گزارش شد. این رقم در روز انتخابات به ۷۰ درصد صعود کرد. در واقع وی به یک پیروزی همه جانبه دست پیدا کرده بود. او نه تنها در پایتخت که انتظار می‌رفت حمایت از وی قوی‌تر باشد پیروزی به دست آورد بلکه در تمامی استانهای کشور نیز پیروز گردید. در پایان رقیب اصلی وی تنها ۲۵ درصد آرا را به دست آورد و شکست خود را به محض شروع شمارش آرا مسلم فرض کرد. در این انتخابات آنچه که اتفاق نیفتاد به اندازه آنچه که اتفاق افتاد اهمیت داشت به عنوان مثال:

- رئیس جمهور رفسنجانی که تقریباً تأثیرگذارترین چهره سیاسی در ایران، می‌باشد، هیچ‌گونه تلاشی برای اصلاح قانون اساسی به منظور استمرار دور سوم ریاست جمهوری خود به عمل نیاورد، هرچند که تعدادی از حامیان به وی اصرار می‌کردند که چنین اقدامی را به عمل آورد.
- مجموعه‌ای از گروه‌های اصلاح طلب بر محور «خاتمی» ائتلاف کردند و حامدانه از معرفی کاندیدای دیگری که امکان داشت آرا را تقسیم کند، خودداری کردند.

- هیچ‌گونه تقلبی از سوی افراد متعصب صورت نگرفت.

- هیچ‌گونه تلاشی از سوی نیروهای دولتی برای واژگون کردن نتایج انتخابات یا مخالفت با نتایج آراء آن‌گونه که در انتخابات قبلی در مورد نامزدهای اصلاح طلب صورت گرفت، انجام نشد.

به طور خلاصه این انتخابات به صورت صادقانه برگزار گردید و دقیقاً منعکس‌کننده نظرات رأی دهندگان بود. تعداد کل رأی دهندگان (بیش از ۲۹ میلیون نفر) و در صد واجدین شرایط رأی‌دهی که در انتخابات شرکت کرده بودند (تقریباً ۹۰ درصد)، از زمان تأسیس جمهوری اسلامی ایران بیشترین تعداد را در انتخابات ریاست جمهوری انجام شده به خود اختصاص داد. در واقع تمامی مردان و زنان بالای ۱۵ سال که مجاز به رأی بودند برای این نتیجه تلاش کرده بودند. آراء هر دو گروه جوان و زنان به طور کامل به نفع «خاتمی» بود.

برنامه‌های خاتمی

بیانیه‌های خاتمی در مبارزات انتخاباتی و کنفرانس‌های خبری وی قبل و بعد از انتخابات، حکایت از اصلاحات سیاسی و اجتماعی داشت که طی

چندین سال کاملاً قوت گرفته بود. به هر حال وضوح اظهارات، قالب‌های فلسفی که او ارائه می‌کرد و حمایت‌های مردمی که او آنها را الهام می‌داد یک شبه تمایلات مبهم مردم را به یک نهضت مردمی خالصانه مبدل نمود. برخی از این نظرات از بیانات وی در خلال مبارزات انتخاباتی و بعد از آن استخراج شده است که در زیر می‌آیند:

۱- موضع‌گیری‌های وی با ارائه شاخصه‌های قوی غرور ملی مشخص شده بود. از اواخر سال ۱۹۸۹ ملی‌گرایی ایرانی یک عامل همیشگی در اظهارات هاشمی رفسنجانی بوده است که با بازشناسی مجدد سبیل‌های آن مانند پایتخت قدیمی ایران پرسپولیس، نمایش جواهرات سلطنتی و حتی نام روزنامه سه ساله «ایران» بدون عنوان اسلامی، همراه شده بود. امروزه دیپلمات‌های ایرانی بدون خجالت از هماهنگی سیاست خارجی «شاه» سخن می‌گویند.

خاتمی از این موضوع به نفع خود استفاده کرد و آن را با ملاحظات در مورد «آزادی فردی» عجین ساخته و با «سنت‌های اسلامی» مرتبط نمود: «ملت عظیم ما خواستار آزادی، عدالت، اندیشه و غرور در اسلام بوده و با تمام قلب آن را در آغوش گرفته است... و در طی ۲۰۰ سال گذشته... ملت ما در خط مقدم مبارزه بر علیه استعمار و استبداد بوده است و الگوی نهضت به سوی آزادی و حیات مستقل می‌باشد».

۲- خاتمی اسلام را با اصطلاحات جدید تکثرگرایی و جامعه مدنی مرتبط ساخت. با اعتراف به نقش غرب در توسعه آزادی پیشنهاد کرد که چنین مفاهیمی نه تنها قابل تطابق با اسلام می‌باشند بلکه اسلام می‌تواند ماده گرایی غربی را نیز توسعه دهد: «مذهب عاملی است که مردم را به ایجاد و تحکیم جامعه مدنی، جامعه مسؤول، جامعه‌ای که مردم در آن نقش دارند، جامعه‌ای که دولت در آن به مردم تعلق دارد و خدمتگزار مردم است و نه ارباب آنها دعوت می‌کند. غریبان جامعه مدنی را با پشت‌کردن به مذهب و دورشدن از آن به عنوان یک عامل تأثیرگذار در زندگی اجتماعی، تأسیس کردند... در حالی که ما سعی می‌کنیم جامعه مدنی را مطابق با اصول مذهبی بنا کنیم».

۳- او همواره حمایت خود را از ولایت فقیه آن‌گونه که خینی آن را بیان کرده است تکرار می‌کرد. اما آن را با دکترینی که می‌توان از آن تحت عنوان منافع ملی بیشتر یا مسؤولیت در مقابل ملت تعبیر کرد مرتبط می‌ساخت: «این سیستم و این نظم یک شرط لازم مهم دارد که عبارت باشد از مصلحت، مصلحت اسلامی، مصلحت کشور اسلامی ما و مصلحت مردم. در نتیجه مصلحت دولت... تحمل یک مسؤولیت عظیم در مقابل خدا و مردم».

۴- این موضوع به نوبه خود به حکومت قانون و نفی آنچه با عدم اعتنا به قانون در گذشته انجام شده بود، نیاز داشت: «ما باید به هر طریقی بکوشیم که مطمئن شویم قانون مبانی نظم را در جامعه تشکیل می‌دهد و این که جامعه‌ای خواهیم داشت که در هر زمینه‌ای قانونمند باشد... جامعه ما از درجه خوبی از ثبات برخوردار است و در حال حاضر هیچ علامت خطر با عدم توجه به قانون دیده نمی‌شود... دولتی قدرتمند است که در چارچوب قوانین رسماً حقوق مردم و ملت را مورد توجه قرار بدهد و تلاش خود را برای تضمین حقوق آنها و فراهم آوردن زمینه اعمال آن حقوق به کار بیند».

۵- او طور غیرمستقیم به نقض بعضی از ابعاد انقلاب اعتراف کرده و برای بهبود وضعیت در زمینه‌های فقر، تبعیض، بی‌عدالتی و ارتجاع دعوت به عمل آورد.

۶- در جبهه اقتصاد او خواستار استمرار توسعه داخلی و اتکا به خود می‌باشد در عین حال معتقد است «کسب منابع داخلی با منابع و سرمایه خارجی قابل تأمین است». او خواستار افزایش دستمزدهای افراد براساس یک درآمد ثابت بوده و می‌گوید بیکاری را می‌توان فقط با استفاده از

سرمایه‌گذاری به ویژه در بخش غیرنفتی کاهش داد: «ما باید موانعی که تولید را بلوکه کرده است برداریم. ما باید سرمایه‌های سرگردان را به سمت تولید جهت دهیم. ما باید به ویژه از سرمایه‌های کوچک حمایت کنیم. تولید باید سودآور شود».

۷- اما او اصرار دارد که تولید نباید در عدالت اجتماعی اختلال وارد کند: «وقتی که ما درباره توسعه صحبت می‌کنیم باید به عدالت نیز توجه کنیم حتی تا اگر حدودی عدالت موجب کندشدن توسعه اقتصادی شود». برای ارتقای بیشتر توزیع عادلانه سود، وی خواستار اصلاح سیستم مالیات و توسعه تعاونی‌ها و مالکیت کارگران و کارکنان در سهام کارخانه‌ها گردید.

۸- در رابطه با سیاست اجتماعی و به ویژه «تهاجم فرهنگی» غرب که منجر به ممنوعیت استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای و سایر محدودیت‌ها گردید، آقای خاتمی به سادگی با این موضوع برخورد کرد: «ما نمی‌توانیم درها را به طور کامل ببندیم. ما ممکن است قادر باشیم تا حدودی در برخی از زمینه‌ها درها را ببندیم اما با وضعی که جهان پیشرفت می‌کند غیرممکن است که فردا بتوانیم این کارها را بکنیم».

۹- او خواستار تأسیس احزاب سیاسی گردید. یکی از موارد بزرگ عدم کارایی سیستم سیاسی ایران ناتوان در تنظیم کاندیداهای احتمالی به صورت عادلانه و دمکراتیک می‌باشد. هیچ کشوری نمی‌تواند ۲۳۸ نفر را برای انتخابات ریاست جمهوری قبول کند آن هم به این دلیل که آنها فقط زحمت ثبت نام را به خود داده‌اند. سیستم فعلی انتخاب به وسیله شورای نگهبان نیز رضایت‌بخش نبوده و در معرض سوءاستفاده قرار دارد. تأسیس احزاب سیاسی که هرکدام بتوانند نامزد خود را معرفی کنند، راهی برای حل کردن این مشکل به شمار می‌آید. وجود احزاب علاوه بر آن مستلزم این است که به جای تمرکز بر شخصیت نامزدها، آنها مجبور باشند برنامه‌های تفصیلی خود را ارائه دهند.

۱۰- سرانجام در مورد سیاست خارجی آقای «خاتمی» نشان داد که از صراحت برخوردار بوده و به خوبی توجیه شده است. اما سیاست‌هایی را که از آن حمایت می‌کرد در بسیاری از موارد تکرار مواضع قبلی ایران بود. بنابراین او به طور کلی با سیاست‌های اسرائیل مخالفت کرد اما قول داد که ایران هیچ‌گونه اقدام عملی برای مداخله در مذاکرات صلح عرب-اسرائیل از خود نشان ندهد و نشان داد که آمادگی قبول هرگونه موافقتنامه‌ای که آزادانه بین گروه‌های درگیر به نتیجه برسد را دارد. او دخالت ایران در تروریسم را نفی کرده و خواستار مذاکرات صلح آمیز با امارات متحده عربی در مورد جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک شد. وی همچنین خواستار خروج نیروهای نظامی خارجی از خلیج فارس شده و بر روابط حسن با تمام دولت‌ها براساس احترام دو جانبه و روابط متقابل تأکید ورزیده و پیشنهاد کرد که بهبود روابط با امریکا بستگی به وجود شواهدی دارد که نشان بدهد از سوی آمریکاییان حسن‌نیت وجود دارد. که البته هیچ کدام از این مواضع جدید نبودند.

پیامدهای انتخابات

مقامات ایرانی تاریخ انتخابات را جلو انداختند تا فرصت برای هرگونه تغییر و تحول احتمالی وجود داشته باشد. در نتیجه رئیس جمهور منتخب فرصت دو ماهه‌ای برای سازمان دهی و برنامه‌ریزی قبل از تصدی سمت ریاست جمهوری در ماه اوت خواهد داشت. در طی این مدت فعالیت‌های سیاسی تشدید خواهد شد.

انتخاب اعضای دولت علایم مهمی برای موافقان، مخالفان، عموم مردم و جامعه بین‌الملل خواهد بود. تعیین مشاوران و سمت‌های کلیدی، مانند وزارت خارجه، وزارت اطلاعات و ارشاد اسلامی به دقت توسط همگان زیر نظر

قرار دارد. بسیاری از تکنوکرات‌های تیم رفسنجانی احتمالاً در دولت باقی خواهند ماند. پیش‌بینی می‌شود جا به جایی بزرگی در سمت‌های دیپلماتیک در تابستان جاری صورت بگیرد و تحولات سیاسی در تهران نقش اندکی در این تصمیم‌گیری خواهد داشت.

انتخابات در ایران توقعات زیادی را برانگیخته است و خاتمی می‌بایست مجموعه پردردسری از منافع رقیب را با یکدیگر متعادل سازد. وی باید به قولهایی که در انتخابات داده است عمل کند اما از یک سو باید با جناح چپ که علاقمند به درگیری بیشتر دولت در اقتصاد هستند کنار بیاید و از سوی دیگر نظر حامیان مذهبی خود را که گروه‌های رادیکال مشعب از اسلام سنتی را تشکیل می‌دهند جلب نماید و از یک طرف باید توقعات محافظه‌کاران اجتماعی منتظر دیدن شواهدی درباره بازگشت از خط خمینی هستند را برآورده سازد و در طرف دیگر منافع تجاری بازاریان قرار دارد که احساس می‌کنند توسط دولت در مبارزه با تورم کنار گذاشته شده‌اند و منتظرند کنترل قیمت‌ها تا حدودی برداشته شود.

خاتمی در این اقدامات متعادل‌ساز احتمالاً می‌تواند بر مشاوره و حمایت رفسنجانی تکیه کند. رفسنجانی نشان داده است که مشاور دولت جدید خواهد بود. احتمالاً هیچ فرد دیگری بهتر از رفسنجانی که قبل از ریاست جمهوری رئیس مجلس بوده است، احاطه کامل بر گروه‌ها و ساختار پیچیده قدرت در ایران ندارد. رفسنجانی یک فرد زیرک و فعالی در پشت پرده است و این موضوع را با عملکرد خود در پایان بخشیدن به جنگ ایران و عراق در سال ۱۹۸۸ و مدیریت موفق خود در انتقال قدرت بعد از فوت خمینی در سال ۱۹۸۹ و مذاکرات ماهرانه خود با محافظه‌کاران اجتماعی - که البته همیشه موفق نبوده است - در طی هشت سال گذشته نشان داده است. رفسنجانی فعالیت خود را به عنوان رئیس شورای تشخیص مصلحت که آخرین مرجع برای تعیین اهداف ملی و تشخیص منافع ملی به شمار می‌آید ادامه خواهد داد و حیات جدیدی بعد از ترک ریاست جمهوری آغاز کرد.

احتمالاً مهم‌ترین وظیفه‌ای که خاتمی با آن رو به رو خواهد شد؛ رابطه‌ای است که با رهبر ایران آیت‌الله خامنه‌ای خواهد داشت. خاتمی پیوسته ناراحتی خود را از گزارشاتی که در مصاحبه با مطبوعات غربی، آرای اخذ شده را نفی سیستم اسلامی عنوان می‌کرد، ابراز نموده است. به هر حال از آنجایی که سیاست‌های اجتماعی وی منعکس‌کننده تفسیر مترقیانه از اسلام می‌باشد و ممکن است مسؤولین روحانی را برنجاند، وی باید اقدامات خود را با ظرافت به انجام برساند. حمایت‌های مستقیم یا غیر مستقیم آیت‌الله خامنه‌ای از خاتمی غیرقابل اجتناب است. در اینجا باز هم نقش آقای رفسنجانی به عنوان استراتژیست و واسطه می‌تواند بی‌نهایت مهم باشد.

سیاست‌های جدید

بزرگترین مشارکت «خاتمی» تا امروز در مسائل ایران، چالش با این نظریه کلیشه‌ای بوده است که ایران یک کشور سرسخت و نادان است. پذیرش گرم ریاست جمهوری وی در دنیای غرب و جهان عرب و کلاً در هر دو گروه کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته بسیار قابل توجه بوده است و مجموعه‌ای از گزینه‌های سیاسی را می‌گشاید که قبلاً هیچ جایگاهی در ذهن سیاستمداران نداشت. «خاتمی» فرصت منحصر به فردی برای یک شروع جدید دارد و می‌تواند روابط با اروپا را از سر گرفته و آمریکا و سایرین را به آزمودن مجدد سیاست‌های خود در مورد ایران ترغیب نماید.

اما به هر حال کشورهای دیگر باید از وارد شدن در دام توقعات زیادی پرهیز کنند. آقای «خاتمی» وظیفه پیچیده و نامطمئن را در مقابل دارد و بسیاری از مواضع برای او غیرقابل اجتناب می‌باشد. بدترین هدیه‌ای که غرب می‌تواند به خاتمی بخشد غرق کردن او در فرضیات گمراه‌کننده و تناقض‌هایی

است که فراتر از توانایی‌های او باشد.

کلید سیاست‌ها در چند ماه آینده، صوری می‌باشد. آقای «خاتمی» فضای جالب توجهی را برای سیاست‌های جدید باز کرده است و باید به او فرصت داده شود که سیاست‌های خود را با روش خودش رشد و توسعه دهد و بدیهی است اولین وظیفه او سیاست داخلی می‌باشد و نه سیاست خارجی. آنچه غرب می‌تواند فوراً انجام بدهد تغییر تلقیات و واژه‌های خود در مورد ایران است. رهبران سیاسی امریکا ممکن است با به کار بردن صفاتی نظیر خشن، قانون شکن، و تروریست به ایران اشاره کنند همان‌گونه که ایران امریکا را شیطان بزرگ می‌خواند. به ایران نیز پیشنهاد می‌شود از به کار بردن این واژه‌ها خودداری کند و خاتمی اولین اقدام را در این جهت با بیان «مطالعه غرب» و مشارکت غرب در توسعه آغاز کرده است، معیار مدنیت در سخنرانی‌های عمومی می‌تواند این روند سیاسی را تسهیل کند.

دومین کاری که غرب می‌تواند انجام دهد مشاهده با دقت موضع‌گیری‌ها و بیانیه‌هایی است که از تهران ابراز می‌شود در تهران فرایند سیاسی‌ای در حال کار است که در نوع خود سخت و جدی می‌باشد. ما باید تلاش بیشتری برای فهمیدن ایران به عنوان یک کشوری که به آرامی از ۱۸ سال آشوب انقلابی خارج می‌شود، به خرج بدهیم. اگر با ایران به عنوان یک کشور معمولی‌تر برخورد شود، چه بسا ایران نیز رفتار خود را تغییر دهد.

اگر تجربه اخیر ایران از آزادی انتخابات و تسامح در سالیهای آینده هم برقرار بماند، دست‌آوردی برای ایران خواهد داشت که هرگز با توسل به زور به دست نخواهد آمد و مدلی از دولت اسلامی خلق خواهد شد که به جای خطرناک خوانده شدن و مشکوک بودن مورد تحسین و غبطه دیگران خواهد بود. البته هنوز بسیار زود است که چنین نتیجه‌ای را توقع داشته باشیم اما انتخابات ۲۳ ماه مه این توقع را معقول‌تر از آنچه که چند هفته قبل از آن تصور می‌شد، تصویر می‌کند.

سفر به باکو

۱. امینی آملی (۱۳۷۶/۶/۲۰)

نام بادکوبه از کودکی برایم آشنا بود. گهگاه پدر بزرگ در جستجوی یادواره‌ای از گذشته کلید را در سوراخ قفل مجری کوچکش می‌چرخاند از درون مجری مقدار زیادی اسکناس با رنگ ناشناخته بیرون می‌کشید می‌گفت: «اینها منات روسی است. قبل از حکومت رضاشاه، بادکوبه برای همه مازندرانی‌ها کانون تجارت بود و با خرید ماهوت روسی، ظروف چینی، قند کله سود سرشاری عاید ما می‌شد. افسوس در روسیه بلشویکها روی کار آمدند منات را از اعتبار انداختند با این پیشامد من و بسیاری از تجار ورشکست شدیم». با آن که در دنیای خیال پدر بزرگ هیچ نشانه‌ای از اعاده مجدد حیثیت منات وجود نداشت مع الوصف حاضر نبود از این یادگار دوره ورشکستگی دل بکند و بار دیگر آن را در گوشه مجری جای می‌داد و کلید مجری را در جیب جلیقه‌اش می‌گذاشت.

در سنین بالاتر با خواندن کتاب‌هایی درباره انقلاب مشروطیت مردم آزاده باکو را در تحول فکری جامعه ایران نقش آفرین دیدم، آنگاه که با سقوط حکومت رضاخان و ورود ارتش سرخ به شمال ایران فرصت پرارزشی در آشنایی با مسائل سیاسی پدید آمد. به نقش اندیشمندان باکو در تعلیم و تربیت اعضای حزب کمونیست و اعزام آنها به جبهه پیکار منجمله ایران و قوف بیشتری حاصل نمودم. همیشه آرزوی دیدن باکو را داشتم ولی غلبه بر

برورگراسی اتحاد شوروی و عزیمت به باکو در خیالم نمی‌گنجید. بعد از فروپاشی نظام شوروی بالقوه امکان برای دیدار با کو فرام بود ولی بالفعل تحقق آن با مشکلات رو به رو می‌گشت. همشهریانی که به تیت بهره‌گیری از بنای فروپاشیده به باکو می‌رفتند مثل همه توریستهای ایرانی با کوله‌باری از خاطرات تلخ و شیرین به میهن باز می‌گشتند که مهیج‌ترین بخش آن به مسائل جنسی مربوط می‌شد. می‌گفتند: «با نثار چند تا آدامس به آسانی می‌توان از دختران باکو کام گرفت. در سایه فقری موحش انواع لوازم منزل به بهای ناچیزی عرضه می‌گردد، همه از کفر و بی‌دینی که مایه فقر و فحشا شده نادم‌اند، مصرانه می‌خواهند به آغوش اسلام عزیز بازگردند. این توهم یعنی عطش بازگشت به اسلام در مطبوعات ما هم انعکاس می‌یافت.»

گرچه به باکو نرفته بودم ولی با دانش تجربی می‌دانستم این گزافه‌گویی‌ها و به لجن‌کشیدن همسایگان هاله عظیمی است از دروغ و قیاس کلی از دیدن نقطه‌های سیاه که در همه شهرهای دنیا وجود دارد.

در اواسط شهریور ۱۳۷۶ فرصتی دست داد که با استفاده از تور کشتیرانی عازم باکو شوم. تعداد مسافران حدود دویست نفر بود. در سالن گمرک یکی از مأموران ما را به حضور خواند. زنها حق شرکت نداشتند قرار شد مردها پیام این مأمور دلسوز را به گوش نسلوان برسانند. مأمور معذور چنین افاضه کلام فرمودند:

«شما به شهری می‌روید که کانون آلودگی و فساد است، در این شهر کودکان دسته دسته از بیماری می‌میرند اخیراً چند مورد از بیماری وبا مشاهده شده. هرگاه آثار قی و اسهال یا عارضه گوش‌گرفتگی مشاهده نمودید فوراً کاپتان کشتی را با خبر سازید. در این شهر فحشا و خودفروشی بیداد می‌کند روسی‌ها غالباً مبتلا به بیماری ایدز هستند. کاری نکنید که با تحمل هزینه این بیماری خانمانسوز را به کشور ما بیاورید سعی کنید با پلیس درگیر نشوید که رها کردن شما از محالات است. مسافرانی که از تور استفاده نمی‌کنند باید مقدار کافی آب با خود ببرند زیرا در آنجا آب سالم وجود ندارد.» پس از اتمام در نشانی به چهره حاضران نگاه کردم همه را متأثر و نادم یافتم. این منظور خاص سیاسی که در لفافی از نصایح پدران پیچیده شده بود در من هیچ اثری نداشت زیرا بارها نظیرش را در آستانه سفر به خارج از کشور شنیده و دیده بودم.

کشتی با سرعتی در حدود بیست کیلومتر در ساعت به حرکت درآمد. پس از حرکت چهارده ساعت سواد شهر باکو از دور پیدا شد در مدخل اسکله صدها کشتی مجهز به جرثقیل لنگر انداخته بودند. جدارهای زنگ‌زده و محموله‌های فاسد شده کشتی حکایت از اقامت چندین ساله در بندر داشت. عجباً!! این ثروت ملی را چه کسی یا چه کسانی این‌گونه معدوم ساختند؟ چرا حکومت لاف‌بل به عنوان آهن‌پاره از آن استفاده نمی‌کند؟

شب را در کشتی گذرانیدیم، صبح دو اتوبوس با یک راهنما در اسکله منتظر ما بود که اماکن تاریخی و دیدنیهای باکو را به ما نشان دهد. راهنمای ما دکترای ادبیات داشت و استاد دانشکده پاتولوژی و به زبان فارسی کاملاً مسلط بود.

از قصر شیروانشاه دیدن کردیم، ساختمانی که با مخلوطی از سنگ و آجر ساخته شده بود - اندرونی و بیرونی و زیرزمینها و چاهها و صدها مظاهر هنری سنگی همانند همان آثاری بود که در سایر کشورهای آسیایی دیده بودم.

از آنجا به آتشکده فراموش شده‌ای رفتم که حسب‌الادعای راهنما به زرتشت پیامبر تعلق داشت. گرچه به موجب شواهد تاریخی این منطقه از آذربادگان دارای بزرگترین آتشگاه بود ولی روایت معتبری که تعلق آن را به زرتشت ثابت نماید وجود ندارد.

بعد از زیارت معبد زرتشت برج «قیز قلعه» رفتم، برجی بود به ارتفاع ۳۶ متر که به عقیده راهنما سلطان مسعود غوری آن را برای معشوقه خود ساخته بود در برج آثاری از سکونت وجود نداشت. این برج به قلعه جنگی بیشتر شباهت داشت تا به قصر محبوبه سلطان!!

در مدخل قلعه زنی موقر و سالمند بلبل و ورودی می‌فروخت دختر جوانی هم کنارش آرمیده بود. من توان بالا رفتن از پله‌ها را نداشتم پای پله نشستم و این فرصت مناسبی بود تا از وضع زندگی این زن زحمتکش آگاه‌گردم. از درآمد ماهانه‌اش پرسیدم، حدود سه هزار تومان بود. چهره استخوانی و بی‌رنگش بر سوء تغذیه گواهی می‌داد پیرزن که گویا سالها منتظر یک مستمع صاحب درد بود در دوزخی را که خود و خانواده‌اش در آن می‌سوختند به رویم گشود و گفت:

«این حقوق کفاف یک نوبت غذا در شبانه‌روز را نمی‌دهد از نظر مردم من زن خوشبختی هستم که چنین تکیه‌گاه مالی دارم شصت درصد از مردم ما بیکارند بچه‌ها به دنبال نان خانه‌هایشان را رها می‌سازند دختر من دکرایش را گرفته ولی بیکار است ما در گذشته خانه و نان و آب و برق مجانی داشتیم همه مردم شاغل بودند خرج تحصیل و خورد و خوراک بچه‌ها به عهده دولت بود ناخواسته به درون چاه فروپاشی افتادیم. آنگاه تمام جهان آزاد به خاطر استقلال و آزادی ما هلهله و شادی راه انداختند پژواک این آوای دروغین در برخورد با فضای ماتمزی ما دگرگون می‌گشت. ما از برکات آزادی مفروض بهره‌ملموسی نداشتیم ولی گرگهای تیزشامه بین‌المللی به سراغ پره‌های معصوم آمدند گوشت و پوستشان را خوردند، از آثار حیات فقط بدنهای استخوانی باقیمانده همزمان سر و کله همسایه‌های سوداگر با کیه‌های آرد و سب‌زمینی پیدا شد اول زینت آلات ما را ربودند، سپس نوبت به ظروف و لوازم منزل رسید، حالا هم برای سیرکردن شکم مجبوریم آخرین دارایی خود را که البته قدیمی است تقدیمشان نمایم، شما با چشمانت خواهی دید که همسفران شما با بسته‌های لباس زنانه و مردانه به کشور باز می‌گردند. قطرات ریز اشک از چشمان خشکیده در شیار چهره استخوانی جاری شد دختر هم می‌گریست و من هم گریه کردم.

روز بعد برنامه بازدید از کاخهای فروپاشیده به همراه همان راهنما آغاز شد. برابر ساختمان سنگی بسیار بزرگ به تماشا ایستادیم

راهنما گفت: «این کاخ عظیم محل اجتماع رهبران شوراها بود. بر روی این سکو مجسمه لنین پایه‌گذار کشور شوراها قرار داشت ما آن را سرنگون ساختیم برای آن که آزاد شده بودیم و استقلال یافتیم!!!» از راهنما پرسیده شد در تخریب این بنا چند نفر شرکت داشتند پاسخ می‌دهد حدود سیصد نفر. سپس به منطقه بالای شهر باکو به دیدن یک متجمع بسیار بزرگ ساختمانی رفتم که همه متروکه و نیمه ویران بودند راهنما توضیح داد این ساختمان مرمرین کاخ ملتها بود که از رهبران جمهوریهای شوروی پذیرایی می‌شد، این کاخ جوانان است که هر شب هزاران جوان با سرود و پایکوبی شهروندان را به وجد و سرور در می‌آورند. این کاخ که با مرمرهای الوان مزین شده کاخ دوستی جوانان است هر سال صدها جوان از جمهوریهای شوروی به اینجا می‌آمدند پسر و دختر با هم می‌رقصیدند آواز می‌خواندند با آهنگهای گوناگون محلی قلب مردم را سرشار از شادی می‌ساختند.

ارتفاع این پایه سنگی ۵۰ متر بود مجسمه «کیروف» در بالای آن قرار داشت تا با ندایش فرارسیدن دوران رستاخیز را به جهانیان بشارت دهد. «کیروف» آن رزمنده نامدار همدریف لنین بود از طرف لنین به باکو اعزام شده بود وی در اینجا به دست عوامل ضدانقلاب ترور گشت. در حالی که لحن صدای راهنما بسیار خشن گشته بود فریاد زد «ما تمام آثار و پدیده انقلابی را معدوم ساختیم ما حق داشتیم ما به آزادی و استقلال رسیده بودیم

چون امکان داشت مجسمه رهبران آزادی الهام بخش نسل آتی برای احیای شرایط انقلاب گردد. «چهره رهنما آن چنان بر فروخته شد که کسی را برای سؤال نبود. کمی بالاتر به گورستان شهدا رسیدیم. در این گورستان تصویر هزاران شهید بر روی سنگهای سیاه مرمرین نقش داشت رهنما توضیح داد که نیمی از آنها در زمان گورباچف به علت سردادن نوای جدایی معدوم شدند و نیم دیگر در جنگ با ارمنستان به قتل رسیدند. پس از این توضیحات اندوهناک و اندیشمند بر روی سنگ گوری نشست چشمانش به جانب دریا خیره شد خاطرات تلخ ویرانسازی را در ذهن خود می‌کاوید. آنگاه که آتش خشم فروکش نمود و حالت عادی خود را بازیافت در نهایت ادب و منانت به عریان ساختن ریشه‌های تحول پرداخت:

«قبل از همه باید بگویم این بازدید را هموطن شما که مسؤول تور است در برنامه گنجانده، هدف ایشان برایم روشن نیست شاید می‌خواست ضرورت تحریکات ضد انقلابی را توجیه نماید و اما عامل این فروپاشی که فروپاشی ساختار اجتماعی و ساختمان فرهنگی ما را در پی داشت عوارض جنگ جهانی دوم است در آن جنگ چهل دو میلیون انسان شریف و معتقد برای حفظ میهن زحمتکشان جان خود را از دست دادند همه کسانی که با تثبیت گوناگون و رشوه دادن و رشوه خوردن و فرار از جبهه جان خود را نجات داده بودند جای رهبران شهید را گرفتند موانع را از سراه آمریکا و اروپا که با صرف میلیاردها دلار و دهها فرستنده رادیویی قصد تخریب بنای سوسیالیستی را داشتند برداشتند، ملتی را که هفتاد سال در نظامی مدار بسته زندگی می‌کردند فریشتند به امپریالیسم امکان دادند تا بدن زورمندترین قدرت جهان را قطعه‌قطعه نماید و همه آثار نظام سوسیالیستی را در این قطعات جداگشته معدوم سازد. هنگام جنگ جهانی شهر لنینگراد هجده ماه در محاصره بود، مردم جمهوریهایی آسیایی شوروی فرزندان همزمان محصور را با آغوش جان پذیرا گشتند. بعد از جنگ اکثر بچه‌ها که پدر و مادرشان را از دست داده بودند به عنوان عزیزترین فرزندان در خانواده‌ها پذیرفته شدند. آیا عجیب نیست چنین ملت، با چنین خصلت ایثارگرانه به خاک پرستی و احساسات شورونستی کشانده شود و در جنگی بی‌حاصل یکدیگر را بکشند؟»

همه در تأثر عمیقی فرو می‌رویم باز می‌پرسم چه کسانی این کار را کردند؟ پاسخ می‌دهد: «چند صد نفر مرتجع و واپسگرا». برنامه روز سوم محدود به دیدن مترو و دو فروشگاه روسی و ترکی بود. مترو با مسکن ما فاصله زیادی نداشت، پیاده به راه افتادیم. استاد رهنما توضیح داد: «این مترو سی سال پیش به فرمان حکومت شوروی ساخته شد. بهترین پاسخگوی نیاز جامعه در رفع مشکل ترافیک و در عین حال یک شاهکار هنری است، عمق آن حداقل هشتاد متر و حداکثر دویست و پنجاه متر است.»

در مدخل مترو به هنگامی که از پله برقی پایین می‌رفتیم واقعه عجیبی رخ داد یک زن آذربایجانی با خشم روسی سیاه را از سر زن ایرانی برداشت و به زبان فارسی فریاد زد: «بس کنید!!! بس کنید!!! اینجا که ملا نیست شما بترسید لااقل بگذارید سرتان یک روز هوا بخورد شاید عقلتان بجا بیاید.» «هیچکس را یارای مقابله با این شیرزن نبود. با شرمندگی سرها را پایین انداختیم و با استفاده از پله برقی خود را از تیر نگاه ملامت‌بار زنان آذربایجانی رهانیدیم.

در ایستگاه ازدحام عجیبی بود رهنما به زبان آذربایجانی با بلندگو توضیح داد که اینها مهمانان ایرانی ما هستند، نوبت سوار شدن را به آنها بدهید همه از لبه سکو خود را کنار کشیدند و فرصت سوار شدن را در اختیار ما گذاشتند. درباره مترو آنچه بگویم کم گفتم، همین قدر یاد آور می‌شوم اگر این

مترو نبود مردم برای ایاب و ذهاب مواجه با مشکلات لاینحلی می‌گشتند. بعد از مترو از دو فروشگاه دیدن نمودیم. در فروشگاه روسی کالای به درد خوری وجود نداشت و در فروشگاه ترکیه حضور دختران زیبای ترک عاملی برای خرید مشروب و اغذیه به وسیله توریستها بود. این فروشگاه جنبه نمایشی داشت و ترکها می‌خواستند با ایجاد این فروشگاهها و صدها ساختمان چند اشکوبه مردم با کور را به حضور دائمی خود عادت دهند و این کاری است بس دشوار و بیگانه با سرشت مردم آذربایجان. به همراه استاد رهنما به اسکله باز گشتیم. وقت خداحافظی بود. یکی از همسفران خطاب به استاد گفت شما در این چند روز برای ما هم معلم بودید و هم رهنما. بسیاری از گروه بسته تاریخ را برای ما گشودید و بسیاری از ذهنیت نادرست را زدودید، به عنوان آخرین سؤال خواهش می‌کنم از وضع تحصیلی در کشور آذربایجان به اختصار توضیحاتی بدهید. استاد رهنما گفت: «در زمان حکومت کمونیستها تحصیل برای همه و در تمام دوران رایگان بود و دهها دانشکده با کیفیتی بسیار بالا در شهرهای آذربایجان دایر بود. قدرت خرید یک روبل یک دلار بود ولی اکنون یک دلار معادل هشت هزار روبل است. در تنگناهای فقر و گرسنگی فعالیت فرهنگی متوقف گشته است، دانشکده‌ها و کالج‌ها به صورت انبار کالای ترکیه درآمده است، بچه‌ها مجبورند برای تهیه نان خانه خود را ترک نمایند من استاد دانشکده هستم درآمد جنبی هم دارم ولی قادر نشدم کتاب برای بچه‌هایم بخرم، آنها هم مثل بچه‌های دیگر در گوشه و کنار شهر برای تهیه کار و نان، سگ دو می‌زنند.» اشک در چشمان آن مرد بزرگوار حلقه زد و ما شرمگین از سؤالی که روحش را سوهان داده بود. رویش را بوسیدیم و او را وداع گفتم.

دو روز وقت داشتیم آزادانه در شهر گردش نمایم از وضع مردم از ساختار اقتصادی و اجتماعی آن تحقیق کنیم از اسکله تا مسافت پنج کیلومتر پارک بسیار عظیمی است مشرف به دریا که انواع گل‌های زینتی و درختان بلوط و زیتون و فواره‌های آب آن را به صورت محلی دلخواه برای آسایش و آرامش عمومی و معادگاه عشاق شاخص ساخته است. پس از فروپاشی اتحاد شوروی این پارک کم نظیر به صورت محلی برای ریختن زباله‌ها و ساختن بیغوله‌ها درآمد. پیاله‌فروشان در پناه قوطیهای حلبی لانه‌هایی دور از دید عابران خیابان برای خود ساختند. در آن دور دست در باریکه ساحلی روسیه‌های حرفه‌ای و دخترانی که از فقر و ناداری خودفروشی می‌نمایند مأمن دارند. در لای درختهای انبوه پلیس دزد و اخاذ باکو برای شکار توریستهای از همه جایی خبر در کمین نشسته است. هموطنان ماکه بند تبان به دست باکوله‌باری از آت و آشغال به باکو می‌آیند به محض پیاده شدن از ماشین به جانب این پارک می‌شتابند. کالای بنجل را با همیاری سوداگران دوره گرد آب می‌کنند بعد به پشت دیوارهای حلبی می‌خزند و وقتی کله‌شان از باده ناب گرم شد برای رهایی از عذاب جنسی فضای پارک را بو می‌کشند در این حالت است که به تاوان ناخنک زدن به دختر روسی یا ترکی به دام پلیس باکو گرفتار می‌شوند، بخش اعظم دارایی نقدی به جیب پلیس می‌رود، این توریستهای مال و شرف باخته شهر باکو را با همین مقیاس در ذهن خود ترسیم می‌نمایند و وقتی به وطن بر می‌گردند آن چنان ذهنیتی در مغز هموطنان نقش می‌گذارند که کسی را تمایل به دیدار از خانه همسایه شریف و مهمان‌نواز نباشد.

پارک را پشت سر گذاشتیم. با پیمودن چند خیابان به مرکز شهر رسیدیم. خیابانها همه وسیع و یکطرفه و غالب کوچه‌ها به سبک ایتالیایی سنگفرش است. همه این درست‌اندیشی در شهرسازی محصول اندیشه و کوشش نظام سوسیالیستی است بعد از فروپاشی این نظام، حاکمان وقت حتی یک سنگ روی سنگ نگذاشتند. در مرکز شهر به سراغ موزه نظامی گنجوی رفتیم موزه

چندان بزرگ نبود بر سر در موزه پیکر هفت نویسنده و شاعر قرار داشت که نظامی و خاقانی و فاضلی و میرزا فتحعلی آخوندزاده و صابر از آن جمله بودند. غرفه‌ها مزین به قابلهای تصویری که هر تصویر بیانگر مضمون قصیده شاعر بود. منظره ایوان مداین و خاقانی و شروانی که نظاره گر ویرانیهای آن بود، قصیده معروف خاقانی را تداعی می نمود. تمام غرفه‌ها غنی از تابلوهای پر ارزش که مضمون آن مقطعی بود از شرایط اجتماعی دوران نویسنده.

موزه را ترک کردم و به نیت دیدار از پیکر جعفر پیشه‌وری از پایه گزاران حزب کمونیست ایران و رهبر فرقه دموکرات آذربایجان به پارک فخر رفتم. این پارک نمایشگاهی است از هنر تجسمی بهترین هنرمندان و پیکرتراشان آذربایجان.

مجسمه پیشه‌وری کنار پیکره بانو پرفسور علی اف زن حیدرعلی اف رئیس جمهور کنونی قرار داشت. در پای مجسمه به زبان آذری نوشته بودند خدمات این رادمرد ایرانی در تاریخ ثبت است و هرگز فراموش نخواهد شد. پس از وداع با پیشه‌وری بقیه اوقات اقامت به گفت و شنود با مردم و تحقیق درباره اخلاقیات و شیوه تفکر سیاسی و نحوه زندگی مردم گذشت. قبل از فروپاشی اتحاد شوروی برنامه اقتصادی آذربایجان در کادر اقتصادی کشور سوسیالیستی تنظیم و هدایت می شد چون قابلیت زراعی نداشت واحدهای صنعتی بخصوص صنعت نفت در این جمهوری تمرکز یافت ولی با فروپاشی اتحاد شوروی و قطع ارتباط این جمهوری با جمهوریهایی دیگر نه زراعت دارد نه صنعت. بخش اعظم کالاهایی که عرضه می شود ساخت کشورهای خارجی است، فقر بیداد می کند، اکثریت مردم بیکارند، ساختار اقتصادی کشور و خانواده در حال تلاشی است. اصرار ایران در صدور معتقدات مذهبی به این کانون کفر و الحاد، اقدامات آشکار دولت روسیه در جهت حمایت از ارمنستان موجب شد که دولت آذربایجان به جانب آمریکا و ترکیه گرایش نشان دهد ولی هر دو کشور جز تشدید دشواریهای اقتصادی به هدف سلطه کامل بر داراییهای مادی و معنوی ملتی گرسنه هدف دیگری ندارند. اکنون حیات جامعه و ساختار اقتصادی کشور در میان دو صفحه زیرین و روین دستگاه فشار آمریکا و ترکیه به موازات گذشت زمان ذلیل و ناتوان می گردد، آنچه که قابل تحسین و اعجاب برای یک توریست می گردد قدرت تحمل و توان تطبیق یابی آنها در برابر دشواریهاست، آتش فقر وجودشان را می سوزاند، پیوند خانواده را می گسند ولی نمی تواند خنده را از لبانشان و محبت را از قلبشان دور سازد، رفاه مادی نسبی ما در برابر فقر عمومی آنها جاذبه‌ای ندارد. حتی در عالم خیال هم حاضر نیستند آزادی همراه با گرسنگی را با خوشبختی مقید به تعصبات مذهبی تعویض نمایند. بالعکس ما را همسایگه عقب مانده و محروم در دوران اعتلای فرهنگ و تمدن ارزیابی می کنند و اخلاقاً با ابراز همدردی می خواهند علائق و آرزوهای خود را به رفع تضیقات موجود آشکار سازند. ایام سفر به پایان رسید هنگام وداع است کشتی به حرکت درآمد در اندوه عمیقی فرو می روم، من رد پای گمشده‌ام را در باکو یافتیم ولی محبوب همچنان فرسنگها از من دور است، قلبم در باکو جا مانده قدرت خداحافظی ندارم از طبقه سوم به طبقه اول آمدم. کشتی آبهای کف آلود را پشت سر می گذارد، چراغهای شهر باکو با تداوم حرکت کشتی دور می شوند آوای عاشقی شیدا آنچنان در عرشه می پیچد که همه حاضران در سالن راه به بیرون می کشاند مسافران از شنیدن نوای پر شور و عاشقانه به عالم جذب می روند و آنگاه که آخرین چراغ شهر باکو آخرین چشمک را به من زد خاموش گشتم و این خاموشی تا مرز ایران ادامه یافت.

در انتخابات ششم ژوئیه ۹۷ مکزیک، «حزب انقلاب دموکراتیک» به رهبری «کواسته موک کاردناس» به پیروزی خیره کننده‌ای دست یافت. این حزب ۲۶ درصد کل آرا برای ۵۰۰ کرسی برای مجلس نمایندگان مکزیک را به دست آورد. «کاردناس» همچنین در کارزار انتخاباتی برای شهرداری مکزیکوسیتی، بزرگترین شهر نیمکره جنوبی، که برای اولین بار برگزار شد، به پیروزی رسید.

«حزب انقلاب دموکراتیک» در سال ۱۹۸۷ یوسيله «کاردناس» و جمعی از اعضای حزب حاکم که از فساد و استبداد موجود در آن به تنگ آمده و آن را ترک کرده بودند، تأسیس شد. چندی بعد، سوسیالیست‌ها، رهبران مستقل کارگری و دهقانی و اعضای حزب کمونیست مکزیک که منحل شده بود، به حزب جدید پیوستند.

حزب حاکم و رئیس جمهوری کنونی مکزیک، «زدیلو» به سنن انقلابی مردم مکزیک، یعنی مبارزه علیه ارتجاع داخلی و دفاع از استقلال کشور، در برابر فشارهای امپریالیسم آمریکا پشت کرده‌اند. «ارنستوزدیلو» با اجرای سیاست‌های اقتصادی سودجویانه «وال استریت»، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و موافقتنامه تجارت آزاد آمریکا شمالی (نفتا)، میلیون‌ها مکزیکایی را به زیر خط فقر رانده است.

انتخابات اخیر مکزیک، در درجه اول دست رد دهها میلیونی زحمتکشان آن کشور بر سیاست‌های تعدیل اقتصادی است که از ۱۲ سال پیش در مکزیک اعمال شده و در سه سال گذشته، در چارچوب قرارداد نفتا به وابستگی فزاینده اقتصادی به ایالات متحده انجامیده است. به عنوان بخشی از نفتا، دولت مکزیک متعهد شده است که دارایی‌های خود را تقلیل داده، شرایط برابر برای فعالیت شرکت‌های آمریکایی و کانادایی ایجاد کرده، صنایع دولتی، بخش عمومی و خدمات اجتماعی و یارانه دولتی به خدمات و اقلام مصرفی مورد نیاز زحمتکشان، که موانع بر سر راه تجارت آزاد تلقی می‌شوند را از میان بردارد.

در اثر اجرای این سیاست‌ها ۴۰ میلیون از جمعیت ۹۰ میلیونی مکزیک، زیر خط فقر قرار گرفته و بالغ بر ۱۷ میلیون نفر در فقر مطلق زندگی می‌کنند. همچنین ۲۵ درصد از نیروی کار کشور، بیکار بوده و ۳۰ درصد از کارگران شاغل دستمزد روزانه معادل ۴ دلار دریافت می‌کنند.

در نتیجه قرارداد نفتا، بخش کشاورزی کشور در معرض نابودی کامل قرار گرفته است. قبل از آن، نیمی از زمین‌های قابل کشت مکزیک به کشت ذرت که ماده غذایی اصلی مورد نیاز مردم آن کشور است، اختصاص داشت. در پی حذف یارانه دولتی به تولیدکنندگان داخلی و سرازیر شدن ذرت ارزان آمریکایی، میلیون‌ها کشاورز، روستاها را ترک کرده و به شهرها هجوم آورده‌اند. پیش‌بینی می‌شود که در دهسال آینده، در صورت ادامه سیاست‌های کنونی ۱۵ میلیون کشاورز خرده مالک به شهرها مهاجرت کنند. در بخش صنعتی، نفتا باعث شده است که واحدهای تولیدی مکزیک تحت کنترل مستقیم سرمایه‌داران آمریکایی قرار گیرند. در این زمینه، گرچه نمونه‌هایی از انتقال کارخانه‌های آمریکایی به مکزیک وجود دارد، ولی در اکثر موارد، شرکت‌های آمریکایی به خرید بنگاههای موجود اقدام کرده و در صورت نیاز، تغییراتی در آنها ایجاد می‌کنند. ایجاد کارخانه‌های جدید، که تعهدات بلندمدت را ایجاب کرده و نیاز به سرمایه‌گذاری بیشتری دارد، مورد

توجه سرمایه‌داران آمریکایی که در پی سود فوری و با نرخ بالا هستند، نمی‌باشد. در زمینه مالی به دنبال امضاء قرارداد نفتا، دولت مکزیک برای نشان دادن تعهد خود به تجارت آزاد و انتقال سریع به بازار آزاد مورد نظر نفتا، اقدام به صدور اوراق قرضه کوتاه‌مدت و با نرخ بهره بسیار بالا کرد که در نتیجه آن، در عرض چند ماه بدهی کوتاه‌مدت آن کشور را به ۵۸ میلیارد دلار افزایش داد. ناتوانی دولت مکزیک در پرداخت بهره این مقدار وام، به سقوط «پزو» و بحران عظیم اقتصادی انجامید که تنها با اعطای وام ۵۰ میلیارد دلاری ایالات متحده در قبال کنترل آن کشور بر صنایع نفت مکزیک، از تبدیل آن به یک انقلاب عظیم اجتماعی جلوگیری شد.

موقعیت «حزب انقلاب دموکراتیک» در عرصه سیاست ملی پیچیده به نظر می‌رسد؛ چرا که حزب دست راستی افراطی «عمل ملی» ۲۷ درصد آراء و حزب حاکم ۳۸/۹ درصد آراء را به دست آورده‌اند. با توجه به این که برای داشتن اکثریت در مجلس نمایندگان به ۴۲ درصد از آراء نیاز است. «حزب انقلاب دموکراتیک» ناگزیر است که سیاست «اتحادهای تاکتیکی» با حزب حاکم و نمایندگان مستقل را در جهت پیشبرد برنامه‌هایی به سود توده‌های زحمتکش در پیش گیرد.

۱۳ هزار نفر از سراسر جهان

در فستیوال جوانان در کوبا شرکت کردند!

فستیوال جوانان و دانشجویان دموکرات، از ۲۸ تا ۵ اوت ۱۹۹۷ در «هاوانا»، پایتخت کوبا برگزار شد. تعداد شرکت‌کنندگان در این فستیوال بیش از آن تعدادی بود که در ابتدا پیش‌بینی شده بود. بنا به گزارش‌ها، بیش از ۱۳ هزار نفر از کشورهای مختلف جهان، در این فستیوال شرکت کردند. بزرگترین گروه شرکت‌کننده در این فستیوال از آمریکا بود. جوانان آمریکایی، که به دلیل ممنوعیت‌های اعلام شده توسط دولت آمریکا نمی‌توانستند از آمریکا به کوبا بروند، خود را به کانادا رسانده و از آن به مکزیک رفته و سپس راهی کوبا شده بودند. در تمام طول فستیوال، با آن که اخبار مربوط به این فستیوال از شبکه‌های تلویزیونی سانسور شده بود، اخبار مربوط به تهدیدهای دولت آمریکا علیه آمریکایی‌های شرکت‌کننده در این فستیوال در نوبت‌های مختلف پخش می‌شد. براساس این تهدیدها، شرکت‌کنندگان در فستیوال، پس از بازگشت آمریکا تحت تعقیب پلیس قرار خواهند گرفت. همین تهدیدها موجب شد تا دولت کوبا برای دفع خطراتی که از طرف دولت آمریکا، شرکت‌کنندگان آمریکایی فستیوال را تهدید می‌کرد، مقررات ویژه‌ای را برای هیأت‌های آمریکایی در نظر بگیرد، تا آنها کمتر شناخته شده و مشخصات و یا عکس‌هایشان به دست دولت آمریکا نیفتد!

در نخستین روز فستیوال، فیدل کاسترو نطق کوتاهی برای شرکت‌کنندگان در فستیوال کرد و در پاسخ به سؤالی که درباره تعداد کم شرکت‌کنندگان از کشورهای سوسیالیستی سابق شده بود گفت: این ناشی از وضع فلاکت‌باری است که اکنون در این کشورها برقرار است!

در متینگ پایانی فستیوال، که «رائول کاسترو»، برادر فیدل کاسترو در آن حضور یافته بود، از جمله اعلام شد: «نظم نوین جهانی، پس از ۱۹۸۹ بر میزان بیکاری جوانان افزود و این رو مبارزه با بیکاری یکی از عرصه‌های مهم مبارزه جوانان است.»

در جریان فستیوال، قصر کنگره «پالاسودلاکونونبونس» به مرکزی

برای مباحثات تبدیل شده بود، از جمله شرکت‌کنندگان در این مباحثات «دانیل اورتنگا»، رئیس جمهور انقلابی نیکاراگوئه و «فیلیپ آگه»، مأمور سابق سازمان جاسوسی آمریکا «سیا» بودند. «فیلیپ آگه» از اواخر سالهای ۶۰ با خروج از این سازمان به افشای اقدامات خرابکارانه آمریکا علیه کوبا پرداخته است.

فستیوال جوانان دموکرات، پس از شکست فاشیسم در جنگ دوم جهانی برای نخستین بار برپا شد و در تمام سالهای پس از جنگ برپا شده است. امسال این جنبش با شعار همبستگی جهانی با کوبای انقلابی برگزار شد.

اعلامیه نهایی چهاردهمین

فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان

(آگوست ۱۹۹۷)

«به سوی اتحاد در مبارزه برای احقاق حقوق و دفاع از آرزوها و آمال

پیش برویم»

جوانان و دانشجویان جهان

چهاردهمین فستیوال جوانان و دانشجویان جهان که در کوبا برگزار گردید اینک با موفقیت تمام به پایان می‌رسد. مجموع ۱۲۳۳۵ نفر شرکت‌کننده از ۱۳۲ کشور جهان که نمایندگان بیش از ۲۰۰۰ ملیت، اقلیت و سازمان جهانی بودند با روحیه‌ای سرشار از احساس ضدامپریالیستی، همبستگی، صلح و دوستی و وفاق انسانی در این حادثه مهم حاضر بودند.

موفقیت در برگزاری این فستیوال افق‌های جدیدی فراروی این حادثه که ۵۰ سال از پایه‌گذاری آن و ۸ سال از آخرین برگزاری آن در پیویانگ کره شمالی می‌گذرد گذرد.

این موفقیت مدیون تلاش‌های سخت و بی‌وقفه کمیته‌های تدارکاتی ملی، سازمانهای جوانان و دانشجویان در سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی بوده است که بر مشکلات عدیده پیش رو فائق آمده‌اند. سازماندهی فستیوال حاضر و دوباره برپاداشتن چنین اجتماع ارزنده‌ای از جوانان جهان در شرایط موجود، با توانی جدید، با انگیزه‌ها و نتایج ارزنده خود موجب تقویت و توسعه حرکت گردیده است.

فستیوال اخیر در قیاس با جشن‌های قبلی در شرایطی بغایت دشوارتر تدارک دیده شد که از آن جمله است فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی، سیاست جدید امپریالیسم برای برقراری سیستم تک قطبی در جهان، دیکته نمودن مدل‌های تئولیرالی برای تمامی کشورهای جهان در برنامه جهانی نمودن سیاست خود، که این نیز معضلات فراوان را فرا روی جهانیان پدید آورده، به ویژه مشکلاتی که برای نسل‌های جوان منتج شده است، تشدید استثمار و عقب‌نگه داشتن کشورها، بیکاری، بیسودای، تقلیل بودجه آموزش و پرورش، فقر، فاصله عظیم میان فقرا و اغنیا، تخریب محیط زیست و اعتیاد.

جنبش جهانی جوانان و دانشجویان در چند سال گذشته، همانند دیگر تغییرات سیاسی جهان تغییر پذیرفته است. علی‌رغم مشکلات پیش‌رو، جنبش ضدامپریالیستی جوانان و دانشجویان مبارزه خود را در راه صلح، استقلال ملی، حق حاکمیت ملی، عدم وابستگی و دموکراسی و بر علیه انباشت تسلیحات نظامی و برای احقاق حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را به پیش می‌برد.

در برخی از مباحثات سیاسی که در جریان فستیوال انجام شد سیاست

تجاوزگرانه امپریالیزم به رهبری آمریکا و نیز سیاست نوین اصلاحات زیربنایی نئولیبرالی و عواقب شوم آن برای مردم سراسر جهان محکوم گردید. شرکت کنندگان از نیروهای مترقی خواستند تا با چنین حرکتی مقابله کنند، حقوق حقه خود را به چنگ آورده و جوامعی با افقهای روشن تر بنا نهند.

آرزوی ما بر بنیاد پیشروی به جهانی آکنده از صلح، فاقد سلاحهای اتمی، همزیستی مسالمت آمیز و حل اختلافات ملل و انسانها از راه مذاکره و صحبت، جهانی که در آن راه و حق پیشرفت و توسعه کشورها محترم داشته شود، جهانی پر از عدالت، شکوفایی و خوشبختی برای تمامی انسانها استوار است.

ما قویاً مخالف توسعه ناتو بوده و خواست انحلال این پیمان نظامی را داریم. ما خواهان برجسته شدن تمامی پایگاههای نظامی خارجی، قطع هزینه های نظامی، توقف معاملات تسلیحاتی، مسانعت کامل از هرگونه آزمایش اتمی و نابودی تمامی تسلیحات اتمی، شیمیایی و بیولوژیکی هستیم. ما هرگونه دخالت در کشورهای دیگر، محاصره اقتصادی، تحریم اقتصادی، مجازات، اشغال نظامی، تروریسم دولتی و دیگر اقدامات تجاوزکارانه که بر علیه ملل و کشورهای مختلف در هر گوشه از جهان انجام شود را محکوم می کنیم.

ما بدینوسیله حمایت خود را از مبارزه بر علیه هرگونه بی عدالتی و مظاهر فاشیسم، نژادپرستی، بنیادگرایی مذهبی و بیگانه ستیزی اعلام می داریم. ما حمایت خود را از غیرقابل تجزیه بودن، جهانی بودن و جدایی ناپذیری مفاد حقوق بشر اعلام داشته و نقض آن را در برخی از کشورها که حقوق خلق خود را رعایت نمی نماید محکوم می کنیم. ما در مبارزات زنان در راه کسب حقوق برابر در تمامی زمینه ها، حمایت می کنیم.

ما خواهان تأمین حقوق جوانان برای دسترسی به امکانات مناسب، تحصیل رایگان، تأمین بهداشت و اشتغال می باشیم. ما می خواهیم تا برنامه های توسعه حافظ محیط زیست بوده، شرف انسانی را پاس بدارد و ثروت را به طور مساوی میان شهروندان تقسیم نماید. ما درخواست می کنیم تا بدهی کشورهای جهان سوم لغو گردد. ما انحصار اطلاعات و اخبار در دست فرامیته ها و القاء الگوهای فرهنگی که مخالف سنن و هویت های ملی دیگران است را محکوم می کنیم. ما تکرار می کنیم که دموکراسی واقعی تنها با مشارکت داوطلبانه مردم و عدالت اجتماعی تأمین می گردد، ما از حقوق مردم در تعیین دموکراسی به شیوه خود نیز دفاع می کنیم.

ما خواهان دمکراتیزه کردن سازمان ملل هستیم که روز به روز بیشتر توسط امپریالیستها مورد سوء استفاده قرار می گیرد و نیز خواهان حذف حق وتو می باشیم. ما از سازمان ملل، جامعه جهانی و تمامی حکومتها می خواهیم تا به خواست جوانان ارج بگذارند و در احقاق حقوق حقه آنها اهتمام ورزند. ضمناً ما حقوق ملت ها در کسب استقلال تمامیت ارضی و حفظ حاکمیت ملی را تأیید می نمائیم.

چهاردهمین فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان که در رسیدنگاه قرن بیست و یکم برگزار گردید جوانان و دانشجویان جهان را فرا می خواند تا در راه پیوند مبارزه و دفاع از حقوق و آمال خود و برای ایجاد یک جنبش جهانی جوانان که نه تنها قادر خواهد بود در مقابل تهاجمات کاپیتالیسم بایستد بلکه در جستجوی راههای نوین تکامل اجتماعی دست به ضدمحمله بر علیه آن خواهد زد پای پیش گذارند.

در بزرگداشت سی امین سال مرگ چه گوارا و یاران همراهش،

شرکت کنندگان در چهاردهمین فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان همبستگی خود را با حق طلبان، ستم دیده ها و استثمار شدگان این سیاره اعلام می دارد. ما قویاً مواضع آمریکا و کره جنوبی در مسانعت از شرکت جوانانشان در این جشن بزرگ را محکوم می کنیم.

برپایه نتایج و تصمیمات یکپارچه اخذ شده در چهاردهمین فستیوال ما بدینوسیله تعهد و پایبندی خود برای زنده نگهداشتن جنبش فستیوالهای جهانی جوانان و دانشجویان در چند سال آینده را مورد تأیید قرار می دهیم. ما تمامی جوانان و دانشجویان دمکرات و پیشرو را فرا می خوانیم تا در مراحل تدارکاتی فستیوال آینده با ما پیوسته و ما را یاری نمایند. ما شرکت کنندگان در فستیوال، تشکر و قدردانی خود را از مهمان نوازی سخاوتمندانه خلق و جوانان کوبا اعلام و علاقه و یاری آنها در تقویت و ادامه جنبش فستیوال را تحسین می نماییم.

ما از حکومت کوبا نیز که امکانات و همکاری لازم برای برگزاری جنبش را فراهم نمودند قدردانی می نماییم.

ما بار دیگر تعهد خود را در پاسداری از انقلاب کوبا تکرار می کنیم و از دولت آمریکا می خواهیم تا محاصره غیرقانونی بر علیه کشور کوبا که با وجود مواجهه با شرایطی سخت و دشوار این چنین دوستانه و سخاوتمندانه جوانان جهان را به دامان خود فرا می خواند لغو نماید.

زنده باد همبستگی ضد امپریالیستی، صلح و دوستی.

به امید دیدار در پانزدهمین فستیوال جهانی جوانان و دانشجویان.

پیوسته به پیش تا حصول پیروزی.

مسئله یهود

کارل مارکس

یهودیان آلمان طالب رهایی اند. چه نوع رهایی می طلبند؟ رهایی مدنی و سیاسی. (برونوبوئر در کتاب مسئله یهود سعی نموده است به این مسایل پاسخ دهد. اما نتوانسته است پاسخی مناسب، همه جانبه، واقع بینانه و صحیح ارائه دهد) به هیچوجه کافی نیست که بیرسم چه کسی باید رهایی بیخشد؟ چه کسی باید رها بشود؟ در این نقد باید سؤال سومی مطرح گردد. منظور چه نوع رهایی است؟ شرایط اساسی رهایی مطلوب چیست؟ نقد رهایی سیاسی چیزی جز نقد نهایی مسئله یهود نیست و راه حل حقیقی آن در مسئله عمومی عصر ماست.

یکی از خطاهای بوئر این است که او فقط از دولت مسیحی انتقاد می کند و نه از خود دولت. و نیز رابطه رهایی سیاسی را با رهایی انسان بررسی نمی کند. در نتیجه شرایطی وضع می کند که قابل توجه نیست، مگر از این نظر که بوئر رهایی سیاسی را با رهایی عمومی بشر خلط می کند. اگر بوئر از یهودیان می پرسد: آیا شما از نظرگاه خودتان حق دارید رهایی سیاسی طلب کنید؟ ما عکس این سؤال را می کنیم: آیا خود نظرگاه سیاسی حق دارد از یهودی ابطال مذهب یهود و از بشر ابطال همه مذاهب را بخواهد؟ مسئله یهود در ارتباط با کشوری که یهودی در آن زندگی می کند، متفاوت است. در آلمان که دولت سیاسی و اصولاً دولت به مفهوم دولت وجود ندارد، مسئله یهود یک مسئله الهی محض است، یهودی در موضع مخالفت مذهبی با دولت قرار می گیرد، زیرا دولت مسیحیت را بنیاد و پایه خود قرار داده است. این دولت «خبره» در حکمت الهی است. پس انتقاد هم دارای دو لبه است: انتقاد به حکمت الهی مسیحیت و انتقاد به حکمت الهی یهودیت. و

در هر دو حال ما در عین حال که در قلمرو نقد هستیم، از چارچوب حکمت الهی خارج نمی‌شویم. در فرانسه که دولت مشروطه است، مسئله یهود مسئله قانون است. یعنی مسئله عدم تکامل رهایی سیاسی است. از آنجا که در فرانسه یک مذهب «ظاهری» دولتی، به شکل ناقص و متناقض و حقیقی است و یک مذهب اکثریت وجود دارد، موقعیت یهودی در قبال دولت مخالفتی است «به ظاهر» مذهبی و ربّانی. تنها در دولت‌های آزاد آمریکای شمالی و یا حداقل در برخی از این دولتهاست که مسئله یهود جنبه الهی خود را از دست می‌دهد و حقیقتاً جنبه غیرمذهبی می‌یابد. فقط در کشورهایی که توسعه دولت تکامل یافته است که رابطه یهود و به طور کلی رابطه بشر مذهبی با دولت سیاسی و بالنتیجه رابطه مذهب با دولت، با همه خصوصیات و عریانی خود جلوه گر می‌شود. به محض این که دولت جنبه الهی خود را در قبال مذهب از دست داد، جنبه سیاسی به خود گرفت و حقیقتاً به عنوان دولت رفتار نمود، نقد این رابطه هم خصلت الهی خود را از دست می‌دهد و تبدیل می‌شود به نقد دولت سیاسی. در این مرحله که مسئله عاری از خصلت الهی است نقد بویژه هم از خصلت نقد عاری است: مسئله ما این است: در چه رابطه‌ای است که رهایی سیاسی کامل رویاروی مذهب قرار می‌گیرد؟ اگر در کشورهایی که به رهایی سیاسی رسیده‌اند، ما هنوز نه تنها شاهد «وجود» بلکه «وجود تازه و سرسخت» مذهب هستیم، به این معناست که وجود مذهب به هیچ وجه در تضاد با تکامل دولت نیست. اما چون وجود مذهب نشان وجود کمبود است، باید سرچشمه این کمبود را در ذات دولت جستجو نمود. ما در مذهب، نه اساس، بلکه پدیده محدودیت غیرمذهبی را می‌بینیم. از این روست که ما اشکالات مذهبی شهروندان آزاد را از طریق اشکالات غیرمذهبی آنان بیان می‌کنیم. ما به هیچوجه مدعی نیستیم که شهروندان به محض درهم شکستن موانع غیرمذهبی باید محدودیت‌های مذهبی خود را کنار بگذارند. ما مسائل غیرمذهبی را به مسائل الهی تبدیل نمی‌کنیم، بلکه مسائل الهی را به مسائل غیرمذهبی تبدیل می‌کنیم. پس از این همه سال که تاریخ مسائل را با خرافات حل کرده است، ما خرافات را با تاریخ حل می‌کنیم. مسئله رابطه میان رهایی سیاسی و مذهب - برای ما - مسئله رابطه میان رهایی سیاسی و رهایی بشری است.

ما با انتقاد از دولت سیاسی است که از ضعف مذهبی دولت انتقاد می‌کنیم. صرفنظر از ضعف‌های مذهبی در ساختمان دولت غیرمذهبی، ما به تضاد میان دولت و یک مذهب مشخص - مثلاً یهودیت - جنبه انسانی می‌بخشیم: از طریق تبدیل این تضاد به تضاد میان دولت و عناصر غیرمذهبی مشخص و از طریق تبدیل تضاد میان دولت و مذهب به طور کلی به تضاد میان دولت و پیش‌فرض‌های کلی. رهایی سیاسی یهودی، مسیحی، و انسان مذهبی - در یک کلمه - عبارت است از رهایی دولت از یهودیت، از مسیحیت، و به طور کلی از مذهب. دولت در چارچوب خاص خود، در ماهیت خاص خود، هنگامی از مذهب رها می‌شود که خود را از مذهب دولتی رها کند، یعنی هیچ مذهبی را به رسمیت نشناسد و خود را فقط و فقط به عنوان دولت تثبیت کند. رها شدن سیاسی از مذهب به مفهوم رهایی مطلق و کامل از مذهب نیست. زیرا رهایی سیاسی شیوه مطلق و کامل رهایی بشر نمی‌باشد. حدود رهایی سیاسی را می‌توان بی‌درنگ از این نکته دریافت:

دولت می‌تواند از بندی رها شود بی‌آن که انسان از بند رها شود، دولت می‌تواند دولت آزاد باشد بی‌آن که انسان، انسان آزاد باشد. بویژه خود به طور ضمنی این امر را می‌پذیرد و در جایی می‌نویسد: «باید هرگونه امتیاز مذهبی را از میان برداشت. همچنین انحصار هر مذهب رسمی را از بین برد. و اگر برخی و یا حتی اکثریت مردم معتقد به ادای تکالیف مذهبی باشند، باید ادای این تکالیف به مردم به عنوان یک امر کاملاً خصوصی واگذار گردد».

پس دولت می‌تواند از مذهب رها شود، حتی اگر اکثریت بزرگ مردم دارای اعتقادات مذهبی باشند. زیرا در این صورت مذهبی بودن اکثریت جزو مقولات فردی است. لیکن در رابطه با مذهب، رویه دولت، خاصه دولت آزاد، چیزی جز رویه مردمی که دولت را می‌سازند، نیست. در نتیجه از طریق دولت، از طریق سیاسی است که انسان خود را از بندی می‌رهاند. از بندی که در تضاد انتزاعی و نسبی با دولت عبور می‌کند. به علاوه همراه با رهایی سیاسی از یک بیراهه و از طریق یک واسطه اجباری است که انسان خود را رها می‌کند. و بالاخره هنگامی که انسان خود را با واسطه دولت، لامذهب اعلام می‌دارد، یعنی دولت را لامذهب اعلام می‌کند، هنوز در محدودیت‌های مذهبی به سر می‌برد. پس مذهب به رسمیت شناختن انسان از یک بیراهه و با یک واسطه است. دولت واسطه‌ای است میان انسان و آزادی انسان. همانطور که مسیح واسطه‌ای است که انسان همه مقدسات و محدودیت‌های مذهبی خود را بار او می‌کند، دولت نیز واسطه‌ای است که انسان همه نامقدسات و محدودیت‌های انسانی خود را به او بار می‌کند. ارتقاء سیاسی بشر بر فراز مذهب به طور کلی با همه زیانها و مزایای ابقاء سیاسی همراه است. مثلاً دولت به عنوان دولت، مالکیت خصوصی را وقتی از بین می‌برد که بشر از نظر سیاسی اعلام دارد که حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در رابطه با پرداخت مالیات (CENS - مالیات رأی‌گیری) نیست. همچنان که در بسیاری از ایالات آمریکا این کار را کرده‌اند. هامیلتون با دقت خاصی به تعبیر این نظرگاه سیاسی برمی‌آید: «توده‌های بزرگ مالکین و ثروت‌های مالی پیروز شدند». آیا هنگامی که ندار، قانونگذار دارا می‌شود، مالکیت خصوصی به صورت آرمانی الغا شده است؟ مالیات رأی آخرین شکل سیاسی مالکیت خصوصی است.

با این حال الغای سیاسی مالکیت خصوصی، نه تنها مالکیت خصوصی را از بین نمی‌برد، بلکه آن را پیش‌فرض خود قرار می‌دهد. دولت به شیوه خودش امتیازات مبتنی بر اصل و نسب، مقام اجتماعی، تعلیم و تربیت و اشتغال خصوصی را حذف می‌کند، و مقرراتی دارد که اصل و نسب، مقام اجتماعی و اشتغال خصوصی، تمایزات غیرسیاسی است. زمانی که بدون در نظر داشتن این تمایزات اعلام می‌دارد که هر یک از افراد مردم به صورت مساوی در حاکمیت مردمی سهیم‌اند، زمانی که با همه عناصر سازنده زندگی عمومی از دیدگاه دولت رفتار می‌کند، دولت، مالکیت خصوصی تعلیم و تربیت و اشتغال خصوصی را لغو نمی‌کند، بلکه به آنها اجازه می‌دهد که طبیعت خاص خود را رو کنند. دولت نه تنها این تفاوت‌های ساختگی را از میان نمی‌برد، بلکه به دولت سیاسی بودن خود آگاه است، و در تعارض با این عناصر است که عمومیت خود را عرضه می‌دارد. هگل به شیوه کاملاً درستی رابطه دولت سیاسی با مذهب را تضمین می‌کند و می‌گوید: «برای این که دولت به عنوان یک واقعیت آگاه و اخلاقی ذهن بنا شود، باید از صور قدرت و ایمان متمایز گردد اما این تمایز تا آنجا ظاهر می‌شود که عنصر کلیسایی هم به این جدایی دست یابد. تنها از این طریق است که دولت می‌تواند از ورطی فرقه‌های کلیساها خاص، به کلیت تفکر و اساس تشکل خود دست یابد و به آن عمومیت و موجودیت بخشد.» درست است، فقط از فراز این عناصر خاص است که دولت به عنوان یک کلیت خود را می‌سازد.

دولت سیاسی کمال یافته - در ماهیت خود - عبارت است از: زندگی نوعی بشر در مقابله با زندگی مادی او. در جامعه مدنی، همه این پیش‌فرضهای زندگی خودپرست، خارج از حوزه دولت و به عنوان متعلقات جامعه بورژوازی، به حیات خود ادامه می‌دهند، آنجا که دولت سیاسی به شکوفایی واقعی خود دست می‌یابد، انسان نه تنها در اندیشه، بلکه در وجدان، در واقعیت، و در زندگی وجود دوگانه می‌یابد، یعنی آسمانی و زمینی. یکی

وجود در زندگی اجتماعی که در آن انسان خود را به عنوان موجود اجتماعی می‌شناسد، و دیگر در جامعه مدنی که در آن به عنوان فرد خصوصی عمل می‌کند، سایر انسانها را به دیده وسیله صرف می‌نگرد، خود او تا حد وسیله تنزل می‌یابد و بازیچه دست قدرتهای بیگانه می‌گردد. دولت سیاسی در برابر جامعه مدنی به همان میزان ذهن‌گراست که آسمان در قبال زمین، به همان شکل در برابر آن قرار می‌گیرد؛ و به همان شیوه بر آن چیره می‌شود که مذهب بر جهان کفر. دولت الزاماً این جامعه را همواره به رسمیت می‌شناسد، از نو استقرار می‌بخشد، و سرانجام خود را تحت سلطه آن قرار می‌دهد. در جامعه مدنی انسان در آنی‌ترین واقعیت خود، موجودی است کافر، و آنجا که خود او و سایرین، وی را به دیده یک فرد حقیقی می‌نگرند، او یک پدیده غیراصیل و واهی است. برعکس در درون دولت که انسان به مثابه موجود نوعی تلقی می‌شود، انسان عضو خیالی یک حاکمیت خیالی است. یعنی: تهی از زندگی واقعی و فردی و سرشار از کلیت غیرواقعی. تعارضی که بشر معتقد به مذهب خاص را، رو در روی خود به عنوان شهروند، و رو در روی سایر شهروندان عضو اجتماع قرار می‌دهد، باز می‌گردد به جدایی دنیوی میان دولت سیاسی و جامعه مدنی، برای بشری که بورژوا تلقی می‌شود، «زندگی در درون دولت یا ظاهری است و یا استثنایی است گریزان از ذات و از قاعده». راست است که زندگی سیاسی، مشارکت بورژوا همانند مشارکت یهود، فقط نوعی مغالطه است، همچنان که شهروند نیز در آن دولت از طریق مغالطه یهود یا بورژوا برجاست. اما این مغالطه فردی نیست، بلکه مغالطه خود دولت سیاسی است. تفاوت میان بشر مذهبی و شهروند، همان تفاوت میان بازرگان و شهروند است، میان روزمزد و شهروند است، میان مالک و شهروند است. تضاد میان بشر مذهبی با بشر سیاسی همان تضاد میان شهروند و جامعه بورژوازی است، تضادی است که عضو جامعه بورژوازی با جامعه سیاسی تو خالی دارد.

رهایی سیاسی مسلماً بنای پیشرفت بزرگی است، البته آخرین شکل رهایی انسانی نیست، لیکن آخرین شکل رهایی انسان در نظام جهانی کنونی است. درست توجه کنیم: در اینجا ما از رهایی واقعی یعنی از رهایی عملی سخن می‌گوییم. از نظر سیاسی، انسان هنگامی خود را از مذهب رهایی می‌بخشد، که مذهب را از قلمرو حقوق عمومی به قلمرو حقوق خصوصی پرتاب کند. در این صورت مذهب دیگر روح دولت نیست. دولتی که انسان هنوز در درون آن به شیوه خاص خود و در دایره محدود، در قلمرو مشخص و مشترکاً با دیگران به مثابه موجود نوعی رفتار می‌کند؛ مذهب به روح جامعه بورژوازی بدل گشته و به قلمرو خردگرایی و به پیکار همگان علیه همگان پیوسته است. مذهب دیگر ذات اجتماع نیست، بلکه ذات تمایز است. مذهب به اصل خود رجعت کرده است: یعنی بیان‌کننده جدایی انسان از اجتماع، از خودش و از سایر انسانها شده است. مذهب دیگر اثبات تجربیدی مسئله‌ای پوچ، هوسی شخصی و تجلی خودسری نیست. هم اکنون در آمریکای شمالی، پراکندگی بیش از اندازه مذهب، به آن، از نظر صورت ظاهری، جنبه امری کاملاً فردی داده است. یعنی مذهب را در شمار منافع خصوصی درآورده و مطلقاً از جامعه طرد کرده است. لیکن حدود رهایی سیاسی نباید توهم‌انگیز باشد. تجزیه انسان به انسان عمومی و انسان خصوصی، انتقال مذهب از دولت به جامعه بورژوازی، همه اینها مرحله‌ای بیش نیست، اما مرحله به انجام رسیدن رهایی سیاسی است که مذهبی بودن انسان را نه لغو می‌کند و نه در پی چنین مقصودی است. تجزیه انسان به یهود و شهروند، به مسیحی و شهروند، به انسان مذهبی و شهروند، این تجزیه برای نظام سیاسی و یا نفی اجتناب، از رهایی سیاسی نیست: بلکه عین رهایی سیاسی است. البته در دورانی که دولت سیاسی به ناگاه از بطن جامعه بورژوازی برمی‌خیزد، به

هنگامی که خود رهایی فردی انسان می‌رود تا به صورت خود - رهایی فردی سیاسی تکامل یابد، دولت در این حال می‌تواند و باید به العای مذهب و حتی به انهدام مذهب برآید، اما همانطور که به العای مالکیت خصوصی و حداکثر به مصادره اموال، وضع مالیات تصاعدی و قطع زندگی از طریق گیوتین برمی‌آید. وقتی دولت نسبت به خود آگاهی کافی یافت، زندگی سیاسی می‌کوشد تا شرایط اولیه خود (جامعه بورژوازی و عناصر متشکله آن) را خفه کند و خود به صورت زندگی نوعی واقعی و مطلق بشر نمودار گردد. دست یافتن به این هدف میسر نیست مگر این که زندگی سیاسی در تضاد شدید با شرایط وجودی خودش قرار گیرد و اعلام انقلاب مداوم کند. بدینسان درام سیاسی الزاماً با احیای مذهب، مالکیت خصوصی و همه عوامل جامعه بورژوازی پایان می‌گیرد. همچنان که جنگ یا صلح به اتمام می‌رسد. به علاوه دولت مسیحی کمال یافته، آن دولت به اصطلاح مسیحی نیست که مسیحیت را به عنوان بنیاد خود و به عنوان مذهب دولتی می‌شناسد و بالتیجه در قبال سایر مذاهب رویه انحصاری در پیش می‌گیرد. برعکس دولت ملحد، دولت دموکراتیک است، دولتی است که مذهب را به میان سایر عناصر جامعه بورژوازی تبعید می‌کند. دولتی که هنوز دین‌پرور است، معتقد به اصول مسیحیت است، دولتی است که هنوز جرأت ندارد خود را به عنوان دولت اعلام کند. دولتی است که هنوز قادر نیست در واقعیت خویش، و به شکل دنیوی و انسانی، پایه‌های انسانی را که مسیحیت جلوه متعالی آن است، بیان کند، دولت به اصطلاح مسیحی دولت غیر موجود است و بس، زیرا فقط باطن انسانی مسیحیت است و نه خود مسیحیت که می‌تواند به صورت خلاقیت حقیقتاً انسانی تجلی یابد. دولت به اصطلاح مسیحی، نفی مسیحی دولت است و نه تحقق سیاسی مسیحیت. دولتی است که هنوز به مسیحیت به عنوان مذهب رسمی معتقد است و نه به عنوان شکل سیاسی دولت. و رویه‌اش در قبال دولت مذهبی است. به عبارت دیگر، چنین دولتی تحقق واقعی باطن انسانی مذهبی نیست. زیرا اعاده‌اش هنوز به جنبه غیرواقعی و شکل تخیلی این هسته انسانی است. دولت به اصطلاح مسیحی، دولت ناقص است، و مذهب مسیح به منزله مکمل و تطهیرکننده آن است. مذهب الزاماً وسیله‌ای بیش نیست و دولت، دولت تزویر است. در اینجا دو تفاوت عمده نهفته است: یا دولت کامل به خاطر نقصی که در طبیعت عمومی‌اش است، مذهب را جزو شرایط خود به شمار می‌آورد، و یا دولت ناقص به خاطر عیب ماهوی که در هستی ویژه اوست، یعنی به عنوان دولت ناقص، مذهب را اساس خود اعلام می‌دارد. در این مورد، مذهب بدل می‌شود به سیاست ناقص، و در مورد قبلی، خود نقص، یعنی سیاست ناقص به شکل مذهب جلوه گر می‌شود. دولت به اصطلاح مسیحی نیازمند مذهب است، تا بتواند خود را به عنوان دولت تکمیل کند. اما دولت دموکراتیک یا دولت واقعی برای تکامل سیاسی خود نیازمند مذهب نیست. برعکس او می‌تواند از مذهب صرف‌نظر کند، زیرا باطن انسانی مذهب در او به حالت الحاد متجلی است. اما رفتار دولت به اصطلاح مسیحی در قبال مذهب، سیاسی و در قبال سیاست، مذهبی است. پس اگر اشکال سیاسی را تا حد نمودهای صرف تنزل می‌دهد، مذهب را نیز تا حد یک نمود صرف به انحطاط می‌کشاند.

جدا کردن «روح انجیل» از «کلام انجیل» یک عمل غیرمذهبی است. دولتی که انجیل را با کلام سیاسی بیان می‌کند، یعنی در کلامی جدا از کلام روح‌القدس، مرتکب کفر می‌شود: اگر نه از دیدگاه افراد، دست‌کم از دیدگاه مذهبی خودش با دولتی که تورات را قانون خود اعلام می‌دارد و مسیحیت را به مثابه منشور خود می‌داند، باید با کلام مقدس به معارضه برخاست. زیرا کتاب مقدس، مقدس است حتی در کلمات خود. این دولت مانند «زبانه‌های انسانی» که بر آنها استوار است در وجدان خود دچار تضادی است در دناک،

که از نظر مذهبی لاعلاج است. مثلاً وقتی دولت را به آن آیات انجیل ارجاع می‌دهیم که نه با آنها سازگار است و نه می‌تواند سازگار باشد، مگر این که خود را در معرض انحلال کامل قرار دهد. اما چرا این دولت نمی‌خواهد خود را کاملاً منحل کند؟ زیرا دولت رسمی مسیحی، در مقابل وجدان خود دارای تکالیفی است که تحقق بخشیدن به آن غیرممکن است، و قادر نیست واقعیت هستی خود را تأیید کند، مگر این که به خودش دروغ بگوید. از این روست که هستی خود را همواره به دیده تردید می‌نگرد، به دیده موضوعی نامطمئن و بحث‌انگیز. بنابراین «انتقاد» می‌تواند دولتی را که اساس خود را بر انجیل نهاده به مرز آشفتگی مطلق وجدان بکشانند. تا جایی که دولت قادر به تشخیص مفهوم بودن و یا واقعی بودن خود نباشد، رسوایی هدفهای کفرآمیزش که از مذهب به عنوان پوشش استفاده می‌کرد، در تعارض لاینحل با شرافت وجدان مذهبی‌اش، که مذهب را هدف جهان می‌خواست، قرار گیرد. این دولت نمی‌تواند خود را از عذاب درون نجات دهد، مگر این که به صورت مأمور اجرای احکام کلیسای کاتولیک درآید. در مقابل این کلیسا که اعلام می‌کند، قدرت عرفی باید کاملاً تحت فرمان خودش باشد، دولت همچنان که قدرت عرفی که مدعی حکومت بر روح مذهبی است، عادی از قدرت است. در دولت به اصطلاح مسیحی، معیار ارزش انسان نیست، از خودبیگانگی انسان است، تنها انسانی که به حساب می‌آید حکمران است که بالاخص متفاوت از سایر انسان‌هاست و به علاوه وجودی است مذهبی که پیوندش مستقیم با خدا و ملکوت است. روابطی که در اینجا حاکم است، همان روابط براساس ایمان است و روح مذهبی هنوز دنیوی نشده است. اما روح مذهبی نمی‌تواند حقیقتاً دنیوی شود، مگر روح مذهبی چیز دیگری هم به جز شکل غیر دنیوی یک مرحله از توسعه روح انسانی هست؟ روح مذهبی قادر به تحقق یافتن نیست، مگر آن که میزان تحول روح انسانی که روحیه مذهبی تجلی آن است، به شکل دنیوی خود ظاهر و متشکل شود. و این چیزی است که در دولت دموکراتیک تحقق می‌یابد. آنچه دولت را بنیان می‌دهد، مسیحیت نیست، بلکه اصول انسانی مسیحیت است و مذهب به عنوان وجدان آرمانی و غیردنیوی اعضای آن باقی می‌ماند. زیرا مذهب شکل آرمانی درجه تحول انسانی است که در این دولت به دست آمده است.

اعضای دولت سیاسی مذهبی هستند، به علت دوگانگی میان زندگی فردی و زندگی نوعی، میان زندگی جامعه مدنی و زندگی سیاسی، مذهبی هستند بدین عنوان که انسان زندگی را زندگی حقیقی خود می‌داند و آن را ماوراء فردیت خود قرار می‌دهد؛ مذهبی هستند بدین معنا که در اینجا مذهب روح جامعه بورژوازی است و جلوه هر آن چیزی است که انسان را از انسان دور می‌کند. دموکراسی سیاسی، مسیحی است به این عنوان که در این دموکراسی انسان، نه انسان واحد، بلکه هر انسانی وجود حاکم است، وجود متعالی است، لیکن انسان بی‌فرهنگ و انسان غیراجتماعی است، انسان به عنوان انسان و در شکل عرضی است انسان فاسد شده توسط همه سازمان اجتماعی ماست، انسانی که خود را گم کرده است، انسان از خود بیگانه است، انسانی که تحت اقتدار شرایط و عوامل غیرانسانی است. خلاصه انسانی که هنوز موجود نوعی حقیقی نیست، آفرینش تخیلی، رؤیا، داعیه مسیحیت، حاکمیت انسان (لیکن انسان از خود بیگانه) است. که متمایز از انسان حقیقی است. همه اینها در دموکراسی به واقعیت ملموس و آشکار و به قواعد عرفی تبدیل می‌شود.

در دموکراسی کامل وجدان مذهبی و ربانی، هرچه بیشتر خود را مذهبی و ربانی در نظر می‌گیرد، زیرا به ظاهر فاقد مفهوم سیاسی است، بدون هدف دنیوی است، امری است باطنی و ضددنیایی، جلوه کوری ذهن است، حاصل خودسری و هوس است، و حقیقتاً زندگی اخروی است. مسیحیت در اینجا به

بیان «عملی» مفهوم مذهبی‌اش دست می‌یابد، زیرا متنوع‌ترین بینش‌ها در اینجا گرد هم می‌آیند. خاصه که مسیحیت مجبور نمی‌کند که همه به «همین» مسیحیت عمل کنند، بلکه خواستار این است که همه مذهبی باشند، هر مذهبی که باشد. وجدان مذهبی در معرض هجوم تضادهای مذهبی فراوان و متنوع مذهبی قرار می‌گیرد. پس ما نشان دادیم که رهایی سیاسی از مذهب، به حیات مذهب دست نمی‌زند. حتی اگر مذهب منتزای در میان نباشد. تضاد میان پیرو یک مذهب خاص یا خصلت شهروندی او، قسمتی از تضاد کلی میان دولت سیاسی و جامعه بورژوازی است. دولت مسیحی کمال یافته، دولتی است که دولت بودن خود را به رسمیت می‌شناسد و مذهب اعضای خود را نادیده می‌گیرد. رهایی دولت از مذهب به مفهوم رهایی انسان واقعی از مذهب نیست. پس ما به یهودیان نمی‌گوییم: شما نمی‌توانید به رهایی سیاسی دست یابید، بی‌آنکه کاملاً خود را از یهودیت رها سازید، بلکه ما به آنان می‌گوییم: به همین دلیل که شما نمی‌توانید به رهایی سیاسی دست یابید بی‌آن که به طور کامل و مطلق از یهودیت بگسلید، پس رهایی سیاسی به خودی خود رهایی انسان نیست. اگر شما می‌توانید از نظر سیاسی رها شوید، بی‌آن که از نظر انسانی رها شده باشید، این نقص و تضاد همه از شما نیست، از سرشت و از مقوله خود رهایی سیاسی است. اگر شما هم گرفتار این مقوله‌اید، پس در پیشداوری عمومی سهم هستید. همچنان که دولت به عنوان دولت انجیل را اشاعه می‌دهد و در قبال یهودیان به عنوان مسیحی رفتار می‌کند، یهودی نیز هنگامی که به عنوان یهودی خواستار حقوق مدنی می‌شود، عمل سیاسی انجام می‌دهد. اما اگر انسان - گرچه یهودی - قادر است از نظر سیاسی رها شود و به حقوق مدنی دست یابد، آیا می‌تواند در ضمن مدعی طلب و تحصیل آنچه را که «حقوق بشر» می‌نامند باشد؟ چند لحظه‌ای آنچه را که «حقوق بشر» نامیده می‌شود، بررسی کنیم. به بررسی این حقوق در اصل‌ترین شکلشان، یعنی به همان شکلی که مخترعین آمریکایی و فرانسویان عرضه می‌کنند، بپردازیم. قسمتی از این حقوق بشر «سیاسی» است. یعنی هنگامی قابل اجراء است که انسان عضو یک جامعه باشد. محتوای آن عبارت است از: مشارکت در زندگی اجتماعی، در زندگی سیاسی اجتماعی، و در زندگی دولت. این حقوق از مقوله آزادیهای سیاسی و مقوله حقوق مدنی هستند، و همچنان که دیدیم در مفروضات خود به هیچوجه به الغای کامل و مثبت مذهب و به دنبال آن یهودیت، قائل نیستند. بنابراین ما به بررسی جنبه دیگر «حقوق بشر» و «حقوق مدنی» و وجه تمایز آنها با حقوق شهروند می‌پردازیم. «از جمله آن حقوق است: «آزادی مذهب، حق اجرای دلخواهانه فرائض مذهب، امتیاز معتقدات مذهبی، آشکارا به رسمیت شناخته شده است، یا به عنوان حق فرد، یا به مثابه نتیجه این حقوق، یعنی آزادی». «هیچ کس نباید به خاطر اعتقاداتش مورد تعرض قرار گیرد، حتی اعتقادات مذهبی‌اش». (اعلامیه حقوق بشر و شهروندان، ۱۷۹۱، ماده ۱۰). در ماده یک قانون اساسی ۱۷۹۱، به عنوان «حقوق بشر» چنین تضمین شده است: «آزادی هرکس در اجرای فرائض مذهبی که بدان وابسته است». در اعلامیه حقوق بشر مصوبه ۱۷۹۳، در ماده ۷، و در شمار حقوق بشر، «آزادی ادای فرائض دینی» منظور گشته است. به علاوه در ارتباط با حق بیان افکار و عقاید، برقراری اجتماعات، و اجرای فرائض دینی، حتی آمده است که «لزوم اعلام این حقوق، وجود استبداد و یا خاطره استبداد گذشته‌ای نزدیک را ایجاد می‌کند». (قانون اساسی ۱۷۹۵، عنوان ۱۴، ماده ۳۴۵). قانون اساسی پنسیلوانیا، در ماده ۹، بند ۳، مقرر می‌دارد: «طبیعت به تمام انسان‌ها به حکم وجدانشان حق خدشه‌ناپذیر پرستش قادر متعال را اعطا کرده است. هیچکس را نمی‌توان از طریق قانون برخلاف دلخواهش، به پیروی و یا ایجاد و یا پشتیبانی از مذهبی وادار کرد». هیچ

مرجمی، در هیچ موردی، حق مداخله در مسائل دینی و نظارت بر نیروی ایمان را دارا نیست. در قانون اساسی نیه‌م‌شیر، در ماده ۵ و ۶ آمده است: «در میان حقوق طبیعی، برخی به حکم ماهیتشان انتقال ناپذیرند. از آن جمله است: حق آزادی اعتقاد مذهبی». در نظریه حقوق بشر، آنچنان به نام‌گذاری مذهب با حقوق بشر، بی‌توجهی شده است، که حتی مذهبی بودن، دلخواهانه مذهبی بودن، همچنین اجرای فرائض دینی خاص، در شمار حقوق بشر آمده است. در اینجا امتیاز اعتقادات مذهبی از حقوق عمومی بشر است. میان حقوق بشر و حقوق شهروند تمایز قائل شده‌اند. این بشر متمایز از شهروند کیست؟ هیچکس مگر عضو جامعه بورژوازی. حال چرا عضو جامعه بورژوازی بشر نامیده می‌شود، بشر خشک و خالی؟ و چرا حقوقش را حقوق بشر می‌خوانند؟ توضیح این امر چیست؟ توضیح این امر در رابطه با دولت سیاسی و جامعه بورژوازی و جوهر رهایی سیاسی چیست؟ قبل از هرچیز این نکته را یادآور شویم که «حقوق بشر» متمایز از حقوق «شهروند» چیزی نیست، مگر حقوق اعضای جامعه بورژوازی، یعنی انسان خودگرا و انسان جدا افتاده از انسان و اجتماع. هرچند که قاطع‌ترین قوانین اساسی، که قانون ۱۷۹۳ است می‌گوید: اعلامیه حقوق بشر و شهروند، ماده ۲: «این حقوق (حقوق خدشه‌ناپذیر و طبیعی) عبارتند از: برابری، آزادی، امنیت، مالکیت.

«آزادی» شامل چیست؟ ماده شش می‌گوید: «آزادی قدرتی است که انسان از آن برخوردار است تا هر عملی را که به دیگری زیان نرساند، انجام دهد». در اعلامیه حقوق بشر ۱۷۹۱ نیز آمده است: «آزادی عبارت از این است که انسان بتواند هر عملی را که برای دیگری زیان نداشته باشد، انجام نماید». پس آزادی حق انجام هر عملی است که به دیگری زیان نرساند. حدودی که هرکس می‌تواند بدون زیان رساندن به دیگری حرکت کند از طریق قانون مشخص می‌شود. همانطور که حدود و مزرعه را با پرچین مشخص می‌کنند. در اینجا سخن از آزادی انسانی است که به صورت موجودی تک و منزوی و فرو رفته در خویش، در نظر گرفته شده است. لیکن در اینجا حقوق بشر و آزادی بر پایه روابط انسان با انسان استوار نیست، بلکه بر پایه جدایی انسان از انسان است؛ در حقیقت حقوق این جدایی است، حقوق فرد محدود به خویش است. (در اینجا) تحقق عملی حق آزادی، حق مالکیت خصوصی است. اما مفهوم این حق آخرین چیست؟

قانون اساسی ۱۷۹۳، در ماده ۱۶ می‌گوید: «حق مالکیت خصوصی آن حقی است که به همه شهروندان تعلق می‌گیرد تا به دلخواه، دارایی و درآمد حاصل کار و صنعت خود را مورد بهره‌برداری و مصرف قرار دهند». پس حق مالکیت یعنی حق بهره‌برداری و مصرف «به دلخواه» ثروت شخصی بدون توجه به دیگران و مستقل از جامعه، یعنی حق «نفع شخصی» یعنی آزادی فردی که تحقق آن بنیان جامعه بورژوازی است؛ آزادی به مفهومی که هر انسان به جای این که در انسان دیگر تحقق آزادی خویش را بیابد، محدودیت آن را می‌یابد، و قبل از هرچیز حق «بهره‌برداری و مصرف دلخواهانه، دارایی، درآمد حاصل کار و صنعت» را اعلام می‌دارد.

برویم بر سر مابقی حقوق بشر: برابری و امنیت

در اینجا لفظ «برابر» هیچ مفهوم سیاسی را در بر نمی‌گیرد، بلکه فقط برابری در آزادیهای یادشده در بالاست. هم انسانها به طور برابر به عنوان همان موجود تک و منزوی فرو رفته در خویش در نظر گرفته شده‌اند. قانون اساسی ۱۷۹۵ مفهوم این برابری را مشخص می‌کند. ماده پنج می‌گوید: «برابری بدان معناست که قانون برای همگان یکسان است، چه حمایت کند، چه سیاست».

اما امنیت؟ ماده هشت قانون اساسی ۱۷۹۳ می‌گوید: «امنیت عبارت از

حمایتی است که جامعه در جهت حفظ وجود، حقوق و اموال هر یک از اعضای خود به کار می‌برد». امنیت بالاترین تصور اجتماعی جامعه بورژوازی است. یعنی تصور پلیسی است. هستی جامعه فقط وقف تضمین، وجود، حقوق و اموال هر یک از اعضای جامعه است. بدین معناست که هگل جامعه بورژوازی را «دولت نیاز و تعقل» می‌خواند. اما تصور امنیت کافی نیست تا جامعه بورژوازی بتواند از مرحله «خودگرایی» بگذرد. بلکه امنیت ضامن خودگرایی این جامعه است. بنابراین هیچ یک از آن حقوق بشر، از انسان خودگرا، از انسان به عنوان عضو جامعه بورژوازی، فراتر نمی‌رود؛ یعنی انسان جدا افتاده از اجتماع، فرو رفته در خویش، غرق در منافع شخصی، اسیر هوس‌های فردی. در این جامعه هنوز انسان خیلی از مرحله «موجود نوعی» به دور است. برعکس، زندگی نوعی، یعنی جامعه به صورت قالبی برون از فرد و محدودیتی در مقابل استقلال اولیه او جلوه گر می‌شود. تنها پیوندی که افراد را متحد می‌سازد عبارت است از: ضرورت طبیعی احتیاج، نفع شخصی، حفظ اموال و وجود خودپرست افراد.

به سختی می‌توان دریافت که چرا مردمی که تازه می‌خواهند از بند برهند، موانعی را که بر سر راه گروههای مختلف مردم است از میان بردارند و به برقراری یک اجتماع سیاسی بپردازند، رسماً در اعلامیه ۱۷۹۱ حقوق بشر خودگرا، بشر جدا افتاده از هم‌نوع و اجتماع را اعلام می‌کنند، و در بیانیه ۱۷۹۳ بار دیگر به تکرار آن حقوق برمی‌آیند، آن هم درست به هنگامی که فقط از خودگذشتگی قهرمانانه می‌تواند ملت را نجات دهد (پس الزاماً به این از خودگذشتگی نیاز است)، به هنگامی که قربانی نمودن منافع جامعه بورژوازی دستور روز است و به هنگامی که خودگرایی باید به عنوان یک جنایت، مجازات شود.

فهم مسئله باز هم سخت‌تر است وقتی که ما مشاهده می‌کنیم که رهایی سیاسی چگونه اجتماع سیاسی و اجتماعی مدنی را تا حد ابزاری صرف تنزل می‌دهد تا در خدمت به اصطلاح حقوق بشر قرار گیرد؛ و بالتیجه شهروندان را خدمتگزاران بشر خودگرا اعلام می‌دارد؛ قلمرویی که در آن بشر به عنوان «موجود نوعی» رفتار می‌کند به پایین‌تر از قلمرویی که در آن بشر به عنوان «موجود جزئی» عمل می‌کند، تنزل می‌یابد؛ و بالاخره انسان را به عنوان بورژوا در نظر می‌گیرد و نه به عنوان شهروند که انسان واقعی و اصیل است. «هدف هر جامعه سیاسی حفظ و نگهداری حقوق طبیعی و خدشه‌ناپذیر بشر است». (اعلامیه ۱۷۹۱، ماده ۲). «حکومت در جهت تضمین حقوق طبیعی و خدشه‌ناپذیر بشر ایجاد شده است». (اعلامیه ۱۷۹۳). در نتیجه حتی در مراحل شور و شوق جوانی که در اثر حدت موقعیت‌ها به آخرین حد می‌رسد، زندگی سیاسی اعلام می‌کند که ابزاری بیش نیست و هدفی جز زندگی جامعه بورژوازی ندارد. واقعیتی است که عمل انقلابی‌اش در تضاد آشکار با نظریه‌های سیاسی‌اش قرار می‌گیرد. مثلاً در حالی که امنیت یکی از ارکان حقوق بشر اعلام شده است، تجاوز به جرم مکاتبات خصوصی جزو دستور روز است، در حالی که آزادی نامحدود مطبوعات به عنوان ثمره آزادیهای فردی تضمین می‌شود (اعلامیه ۱۷۹۳، ماده ۱۲۲)، در عین حال همین آزادی به کلی از میان می‌رود، زیرا «آزادی مطبوعات هنگامی که آزادی‌های عمومی را به مخاطره می‌افکند، مجاز نیست» این بدین معناست که حق آزادی، به محض این که در تعارض با زندگی سیاسی قرار گرفت، دیگر حق نیست. و حال آن که زندگی سیاسی چیزی جز تضمین حقوق بشر و حقوق فردی بشر نیست و می‌بایست به محض این که در تضاد با هدف خود یعنی حقوق بشر قرار گرفت، رها شود (معلق شود). لیکن تجربه است و ثوری قاعده است. و هرگاه بخواهیم تجربه انقلابی را به عنوان بیان صحیح این رابطه بررسی کنیم، باز این مسئله هنوز برجاست که چرا در ذهن رها

سازندگان سیاسی، همین رابطه برعکس جلوه گر می شود؟ یعنی هدف به عنوان وسیله و وسیله به عنوان هدف تلقی می گردد. این اشتباه بصری در ذهن آنان همواره به صورت مسئله (معما) باقی خواهد ماند؛ لیکن مسئله‌ای از مقوله روانشناسی و نظری. راه حل مسئله ساده است.

رهایی سیاسی در عین حال انحلال جامعه کهن است. جامعه‌ای که برپایه آن، قدرت حاکم و زندگی سیاسی و از خودبیگانه مردم مستقر است و مردم را در آن نقشی نیست. انقلاب سیاسی یعنی انقلاب جامعه بورژوازی. خصلت جامعه کهن چه بود؟ در یک کلمه: فئودالیسم. جامعه کهن دارای یک خصلت سیاسی بود. بدین معنا که عناصر زندگی بورژوازی مانند مالکیت، خانواده و شیوه کار، تحت نظام اربابی، کاستی و صنفی به عناصر زندگی سیاسی تبدیل شده بودند. و آن عناصر در این شکل نوین، تعیین کننده رابطه انسان منفرد با مجموع دولت یعنی تعیین کننده آن موقعیت سیاسی‌ای بود که انسان را از سایر عناصر جامعه جدا و برکنار می ساخت. در حقیقت این تشکیلات زندگی مردمی نتوانستند مالکیت و کار را به درجه عناصر زندگی سیاسی ارتقاء دهند. بلکه منجر به جدا شدن این عناصر از پیکر دولت و تبدیل دولت به جوامع ویژه درون جامعه گشتند. معهذ و دستکم، عملکرد حیاتی و شرایط حیاتی جامعه بورژوازی هنوز شکل سیاسی داشتند. به عبارت دیگر، آنها عامل جداسازی فرد از پیکر دولت شدند و رابطه ویژه میان صف او و دولت را به یک رابطه عمومی میان فرد و زندگی مردمی مبدل ساختند؛ همچنان که فعالیت مدنی مشخص فرد و موقعیت بورژوایی او را به یک فعالیت و موقعیت عمومی تبدیل کردند. در نتیجه این تشکیلات، وحدت دولت همچنان که تفکر، اراده، فعالیت او، یعنی قدرت سیاسی عمومی نیز به صورت امور خصوصی حکمرانی جلوه داشت، که از مردم و خدمتگزاران خود جداست. انقلاب سیاسی که قدرت حکمران را برانداخت، امور دولت را در حکم امور مردم محسوب نمود؛ دولت سیاسی را به عنوان دولت واقعی و درهم شکننده اجباری همه حکومت‌ها، اتحادیه‌ها، اصناف و امتیازاتی که مشخص کننده جدایی مردم از اجتماع بود، برقرار کرد. پس انقلاب سیاسی خصلت سیاسی جامعه بورژوازی را درهم شکست. جامعه بورژوازی را به عناصر اصلی‌اش تجزیه نمود - یعنی از سوئی به افراد و از سوی دیگر به عناصر مادی و معنوی که محتوای حیاتی و وضع مدنی این افراد را تشکیل می داد؛ روح سیاسی را که تا حدی متلاشی، خرد شده و در بن بست جامعه فئودال سردرگم مانده بود، برانگیخت؛ آن اجزا پراکنده را گرد هم آورد، روح سیاسی را از آمیختگی با زندگی بورژوازی رهانید، و آن را به قلمرو اجتماع، به امر عمومی، و آزاد از عناصر ویژه جامعه بورژوازی، مبدل ساخت. فعالیت مشخص و موقعیت مشخص زندگی تنها از نظر فردی اهمیت یافت و نه به عنوان رابطه کلی میان فرد و پیکر دولت. بنابراین امور عمومی (مردم) به عنوان امور عمومی هر فرد و عملکرد عمومی به شمار آمد. اما کمال ایده آلیسم دولت با کمال ماتریالیسم جامعه بورژوازی همراه شد. در عین حال یوغ سیاسی همزمان با بندهایی که روح جامعه بورژوازی را فرا گرفته بود، درهم شکست. رهایی سیاسی، رهایی جامعه بورژوازی از سیاست و حتی رهایی از شکل ظاهری یک محتوای کلی گشت. جامعه فئودال به عنصر اساسی خودش یعنی انسان تجزیه شد، اما تجزیه به انسان خودگرایی که بنیان حقیقی آن را می ساخت. از این رو انسان به عنوان عضو جامعه بورژوازی، پایه و پیش فرض دولت سیاسی را می سازد و تحت این عنوان در «حقوق بشر» شناخته شده است. آزادی انسان خودگرا و شناسایی این آزادی، در واقع شناسایی حرکت لگام گسیخته عناصر معنوی و مادی است که محتوای زندگی او را تشکیل می دهند. بشر از مذاهب رها نشد، بلکه آزادی مذهبی تحصیل کرد؛ از مالکیت رها نشد، بلکه آزادی مالکیت تحصیل کرد؛ از

خودگرایی صنعت رها نشد، بلکه آزادی صنعت تحصیل کرد.

تشکیل دولت سیاسی و تجزیه جامعه بورژوازی به افراد مستقل که روابطشان توسط قانون مشخص گشته (همچنان که روابط اعضای اتحادیه‌ها و اصناف توسط امتیازات مشخص گشت)، از طریق یک عمل واحد و یکسان انجام می گیرد. بشر به عنوان عضو جامعه بورژوازی یعنی بشر غیرسیاسی الزاماً به صورت بشر طبیعی ظاهر می شود. «حقوق بشر» جلوه «حقوق طبیعی» می یابد، زیرا فعالیت آگاهانه در کردار سیاسی متمرکز می گردد. انسان خودگرا محصول منفعل و ثمره صرف جامعه تجزیه شده است، موضوع قطعیت بلاواسطه یعنی موضوع طبیعی است. انقلاب سیاسی، زندگی جامعه بورژوازی را به عناصر مشکله آن تجزیه نمود بدون این که در خود این عناصر انقلاب ایجاد کند و این عناصر را در معرض انتقاد قرار دهد. انقلاب سیاسی، جامعه بورژوازی یعنی دنیای نیازها، دنیای کار، دنیای منافع خصوصی و دنیای حقوق فردی را به منزله اساس هستی خویش، به منزله پیش فرضی که نیاز به اثبات ندارد، و بنابراین به عنوان مبنای طبیعی خود تلقی می کند، و بالاخره بشر عضو جامعه بورژوازی را به عنوان بشر صرف در نظر می گیرد، یعنی بشر در تعارض با شهروند، بشر در هستی آتی، عاطفی و فردی خویش. در حالی که بشر سیاسی را به عنوان بشر انتزاعی و ساختگی یعنی بشر به عنوان یک شخصیت تمثیلی و اخلاقی تلقی می کند. و بالاخره انسان حقیقی را نخست فقط به صورت فرد خودگرا و انسان واقعی را به صورت شهروند انتزاعی می شناسد. این تصور انتزاعی از بشر سیاسی را «روسو» به بهترین وجه توصیف می کند: «آن کسی که جرأت می کند ملتی را تشکیل دهد، باید آن قدر قدرت داشته باشد که بتواند جنس و طبیعت بشر را عوض کند و هر انسان را که به خودی خود یک کل کامل و منفرد است به صورت جزیی از یک کل بزرگتر درآورد، که انسان تقریباً حیات خود را از آن بگیرد، برای تقویت روح انسان ساختمان طبیعی او را تغییر دهد و به جای زندگانی مادی و مستقلی که هر یک از ما از طبیعت دریافت کرده ایم، یک قسم حیات فرعی و بالتبع قرار دهد به عبارت دیگر باید قوای شخصی انسان را بگیرد و قوای دیگری به او بدهد که نسبت به وی بیگانه باشد و نتواند بدون کمک دیگران از آن قوا استفاده کند.» هر رهایی سیاسی عبارت است از تبدیل دنیای انسانی و روابط انسانی به خود انسان. رهایی سیاسی از یک سو تبدیل به عضو جامعه بورژوازی یعنی فرد خودگرا و مستقل و از سوی دیگر تبدیل انسان به شهروند یعنی فرد اخلاقی است.

رهایی انسانی تحقق نمی یابد مگر هنگامی که انسان به شناسایی و شکل نیروی خود به عنوان نیروی اجتماعی برآید و نیروی اجتماعی را به صورت نیروی سیاسی از خود جدا نکند.

زن و تاریخ، زنانگی و جنبش زنان

زرنندی

از دیرباز آنچه در تاریخ، چونان پژواک آوای آشوبها و دگرگونیها به گوش می رسد، آوایی و فریادی است، بر سر «زنان» و ناله ای از «زنان» و چکاچاک آمیخته ترین تیغ‌ها، برای تصاحب «زنان»، از سنت جاهلی زنده به گورکردن کودکان «دختر» در بین اعراب گرفته تا در آثار هومر که زنان جوان، تبدیل به اشیایی برای ارضای شهوت فاتحین می شوند، از ایلپاد که بر محور جنگ بین آشیل و آگاممنون به خاطر چنین برده زنی می چرخد، تا در اودیسه که می توان دید که چگونه «تله ماشوس» به مادر خود نهیب می زند و

او را ساکت می‌کند و...^۱ که همگی تصویرهایی بازتاب یافته از «زن» در ادبیات کهن می‌باشد. آنچه این بازتاب از تصویر «زن» را کامل می‌کند، معنا و مفهوم هتاریسم (زنا)، را در تاریخ به خود گرفته و وابستگی شدید به آنچه امروز «معیارهای اخلاقی» می‌نامیم، دارد. هتاریسم از دیدگاه تاریخی، ریشه در ازدواج گروهی، از تسلیم قربانی‌وار زنان، که توسط آن حق خود به عفت را خریداری می‌کردند، منشاء می‌گردد. تسلیم به خاطر پول، در ابتدا یک عمل مذهبی بود و در معبد خدای عشق انجام می‌گرفت و پول آن در ابتدا به خزانه معبد ریخته می‌شد، هی‌پروودول‌ها (Hearodules) در آنتینیس ارمنستان و معبد «آفرودیت» (Aphrodite) در کرینیت (Cornith) و نیز دخترکان رقص مذهبی معابد هندوستان به اصطلاح (Bayaderes) از این‌گونه می‌باشند.^۲ از آغاز «عصر آهن» و آشنایی بشر با کشاورزی و ساختن «خیش گاو آهن»، تغییراتی در جنبه مادی زندگی بشر حاصل می‌گردد که این به تدریج سبب تغییرات معنوی زندگی بشر می‌گردد و لذا خانواده براساس «یکتا همسری» به تدریج شکل می‌گیرد، «هدف آن آشکارا تولید فرزندان با «ابویت مسلم» است، این ابویت برای این که فرزندان در زمان لازم بتوانند ثروت پدرشان را به مثابه ورثه طبیعی او به ارث برند ضروری است.^۳ البته این شکل، از خانواده «همخون» متکاملتر بود، «خانواده‌ای تشکیل شده از همه پدربزرگها و مادربزرگها، که در محدوده خانواده همگی شوهران و زنان یکدیگر بودند و همین امر در مورد فرزندان آنها یعنی پدران و مادران صادق بود»^۴ خانواده «یکتا همسر» اولین شکل از خانواده است که نه بر اثر شرایط طبیعی بلکه بر اثر و اساس شرایط اقتصادی مبتنی بود، یعنی براساس غلبه مالکیت خصوصی بر مالکیت اشتراکی اولیه که به طور طبیعی بوجود آمده بود.^۵ همچنان که می‌دانیم، براساس «برداشت ماتریالیستی عامل تعیین‌کننده در تاریخ، در تحلیل نهایی، تولید و تجدید تولید حیات بلافاصله است. ولی این به نوبه خود خصلت دوگانه‌ای دارد، از یکسو تولید وسایل معاش، خوراک، پوشاک، پناهگاه، و ابزاری که برای آنها ضروری می‌شوند، و از سوی تولید خود موجودات انسانی، تکثیر انواع نهادهای اجتماعی که انسانهای یک دوران تاریخی معین و یک کشور معین، تحت آنها زندگی می‌کنند، بوسیله هر دو نوع تولید مشروط می‌شوند، از یکسو، مرحله تکامل کار و از یک سو دیگر، بوسیله تکامل خانواده»^۶ به طور مثال، پیدایش «یکتا همسری» که معلول آغاز عصر آهن و کشاورزی می‌باشد.

نخستین شکل عشق جنسی که در تاریخ به صورت شور و شهوت ظاهر می‌شود و به صورت شور و شهوتی که همه کس (لااقل از طبقات حاکم) حق درگیر شدن در آن را به مثابه عالی‌ترین شکل تحرک جنسی داشت و دقیقاً ویژگی خاص آن بود، عشق شووالیه‌وار قرون وسطایی که به هیچ وجه به معنای عشق زناشویی نبود برعکس در شکل کلاسیک در میان پروونسال‌ها، با سرعت تمام به سوی «زنا» می‌رفت. و شاعرانشان آن را ستایش می‌کردند. آلباها در تاگه لیدر ژرمن (ترانه‌های سحرگاه) گلهای اشعار عاشقانه پروونسال هستند. آنها با رنگ آمیزی درخشانی نشان می‌دهند که چگونه شووالیه با معشوقه خود - زن - یک شووالیه دیگر همستر می‌شود، در حالی که نگهبان در بیرون کشیک می‌دهد و به مجرد پیداشدن اولین پرتوهای ضعیف سحرگاهی (آلبا) او را هشدار می‌دهد تا قبل از آن که دیده شود، فرار کند.^۷ ازدواج بورژوایی زمان ما بر دو نوع است. در کشورهای کاتولیک والدین مانند گذشته برای پسر جوان بورژوای خود، زن مناسبی پیدا می‌کنند و طبقاً نتیجه این کار، کاملترین بروز تضادهای ذاتی «یکتا همسری» می‌باشد، هتاریسم رشدیافته از جانب مرد و زنا‌ی رشد یافته از جانب زن. کلیسای کاتولیک، بدون تردید طلاق را از این جهت ممنوع کرده که فاحشه بوده که

برای «زنا» نیز مانند مرگ هیچ راه علاجی وجود ندارد. از جانب دیگر، در کشورهای پروتستان قاعده بر این است که پسر بورژوا اجازه دارد زنی از طبقه خود را کم و بیش آزادانه، انتخاب کند، بآلتیجه ازدواج ممکن است تا اندازه معینی مبتنی بر عشق باشد، که به خاطر رعایت نزاکت ناشی از دو رویی پروتستانی، تصور می‌شود که همیشه مبتنی بر عشق است، ولی از آنجا که مردم، در طول هر نوع ازدواج، همان کسانی نیستند که قبل از ازدواج بودند.^۸ و از آنجا که شهروندان کشورهای پروتستان غالباً انسانهای بی‌فرهنگی هستند این یکتا همسری پروتستانی - اگر که حد متوسط بهترین موارد را در نظر بگیریم - صرفاً به یک زندگی زناشویی بی‌روحی منجر می‌شود، بهترین آینه این دو نوع ازدواج، رمان است، رمان فرانسوی برای نوع کاتولیکی و رمان آلمانی برای نوع پروتستانی. در رمان آلمانی مرد جوان، دختر را به چنگ می‌آورد: در رمان فرانسوی، شوهر کار فاسق را می‌سازد، اما در هر دو مورد، تعیین‌کننده ازدواج، موضع طبقاتی طرفین است و تا اینجا همواره ازدواج مصلحتی باقی می‌ماند. در هر دو مورد، این ازدواج مصلحتی، غالباً تبدیل به ناهنجارترین نوع فحشاء - گاهی از طرف جانبین ولی معمولاً بیشتر از جانب زن می‌شود، که تنها تفاوت او با فاحشه معمولی در این است که او مانند یک مزدور قطعه کار، تن خود را به اجاره نمی‌دهد، بلکه یکبار برای همیشه به بردگی می‌فروشد و این گفته «ژان باتیست فوریه» (ریاضیدان و فیلسوف) برای تمام ازدواجهای مصلحتی صادق است.^۹ درست مانند دستور زبان که در آن دو منفی یک مثبت را می‌سازد. در اخلاقیات ازدواج نیز، دو فحشاء یک عفت را می‌سازند.^۹ اوکناپواز معتقد است که «در آغاز انقلاب صنعتی که زن خانه را به قصد کارخانه و اداره ترک کرد، جذب سپاه مزدبگیران شد، این به هیچ وجه رهایش (زنان) نبود، بلکه از این نقطه نظر، رهایش «زن» بخشی از رهایش مزدبگیران خواهد بود. زنان برای ساختن تصویر مرد و تصویر خود، باید ابتدا از تن خود شروع کنند، زنان با رهایش خویش از آن تصویر معوج و ناسازی که مردان از آنان ساخته‌اند، مردان را نیز به رهایی خواهند رساند، نمایش تلخ اخذ حقوق زنان در امریکای شمالی براساس این واقعیت متکی است که صورت نوعی و باستانی جامعه آنان، مردانه است، هواداران نهضت زنان خود را از دریچه چشمانی مردانه می‌نگرند»^{۱۰} «بورخس» در تبیین این رهایش برای تبار انسان، معتقد است: «در برج عاج، نشستن و در به روی خود از همگان بستن و به چیزی دیگر اندیشیدن شاید خود یکی از راههای تغییر دادن واقعیت باشد، من در برج عاج می‌نشینم و شعر می‌گویم یا کتاب می‌نویسم و این خود می‌تواند چون هر چیز دیگری واقعی باشد، واقعیت را تنها زندگی روزمره گرفتن و مابقی را غیرواقعی دانستن اشتباهی است، عموماً از طرف مردمان سر می‌زند، در سیر طولانی زمان، عواطف، عقاید و اندیشه‌ها نیز، چون وقایع زندگی روزانه واقعی خواهند شد و حتی شاید خود سبب وقوع بعضی وقایع در زندگی روزانه شوند. من یقین دارم که همه رؤیازدگان و فیلسوفان جهان در زندگی امروزی به نحوی مؤثر بوده و هستند»^{۱۱}

«فروغ» در نقدی بر «آزادی زنان» می‌نویسد: «من اگر فکر می‌کنم چون یک زن هستم پس تمام مدت راجع به زنانگی خودم صحبت کنم، این نه به عنوان یک شاعر بلکه به عنوان یک آدم، دلیل متوقف بودن و یک نوع از بین رفتگی است چون آن چیزی که مطرح است این است که آدم جنبه‌های مثبت خودش را جوری پرورش دهد که به حدی از ارزشهای انسانی برسد. اصل کار آدم است. زن و مرد مطرح نیست»^{۱۲} در تبیین این پرورش و رهایش روان انسان، نیچه معتقد است: «کمتر کسی مستقل است زیرا استقلال امتیاز مردمان قوی است، و آن کس که با شایستگی تمامی در پی دست یافتن به آن می‌کوشد بی آن که جبری در کار بوده باشد، ثابت می‌کند که چه بسا نه

تنها انسانی قوی بلکه تا حد بی باکی جسور است او خود را به یک هزار دالان می افکند و خطرهایی را که زندگی، به هر حال، با خود می آورد، هزار چندان می کند، از جمله این خطرها، که کوچکترینشان نیز نیست این است که هیچ کس شاهد آن نخواهد بود که او، کی و کجا، راه گم می کند و بی یار و یاور می شود و به دست یکی از دیوان مردم خوار غار (مینوتورس) وجدان تکه - پاره می شود، چنین کسی اگر که نابود شود، نابودیش چنان دور از فهم آدمیان روی می دهد که نه کسی درد آن را حس می کند و نه با آن همدردی می کند. چنین کسی دیگر باز نمی تواند گشت. «۱۳» در جایی دیگر نیچه، این رهائش که برای آزمودن گوهر انسانی است را چنین وصف می کند. «مرد می باید خویشتن را بیازماید که آیا برای ناوابستگی و فرماندهی ساخته شده است یا نه؛ و این کار را به هنگام می باید کرد. از آزمودن خویش سرباز نمی باید زد، اگر چه این کار خطرناکترین بازی است که بشر تواند کرد، و آزمودنی است که تنها شاهدش خودمانیم نه هیچ داور دیگر، به هیچ کس نچسبیدن، اگر چه عزیزترین کس باشد، زیرا هرکس زندانی است و زاویه ای [برای در بند نگاه داشتن ما] و نچسبیدن به هیچ میهن، اگر چه رنج دیده ترین و باری جوییده ترین میهن باشد (دل کندن از یک میهن پیروزمند آسانتر است.) نچسبیدن به هیچ همدردی، اگر چه همدردی با انسانهای والا تر باشد، که بخت یکبار ما را به تماشای عذاب و درماندگی کم مانندشان رهنمون شد. نچسبیدن به هیچ علم، اگر چه ما را به ارزنده ترین کشفهایی و سوسه می کند که گویی بهر ماکتار نهاده اند. نچسبیدن به وابستگی خویش، به آن دور پروازی بیگانگی سرمستانه پرنده وار، که مدام بالاتر می پرد تا مدام هرچه بیش را در زیر [پر] خویش ببیند - خطری که در کمین پروازگران است، نچسبیدن به فضائل خویش و کل خویشتن را فدای جزئی نکردن به مثل، فداي «مهمان نوازی» خویش - که روانهای والا گهر و توانگر را خطر خطر هاست. روانهایی را که خویشتن را بی حساب و کمابیش بی تفاوت صرف می کنند و کار فضیلت بخشنده را به ردیلت می کشانند. مرد می باید خویشتن پایی بداند این است سخت ترین آزمون ناوابستگی. «۱۴» هر چند نیچه به ساخت فردیت مستقل توجه می نماید، اما او به گونه ای هیستریک، طعنه ها و حمله ها، تئار زنان می نماید، او به این موضوع نمی اندیشد که اگر انسان، در سیر تاریخ با گشایش چشم اندازهای نو، در پیش دیدگانش در آغاز راه «ابرانسان» می رسد «زن» نیز در طول همین سیر تاریخی، با دیدن افقهای نو، می تواند در چنین جایگاهی بایستد، و اگر در چنین جایگاهی نایستاده، نه به خاطر ذات او که از دید نیچه همه چیز «زن» معاست، و همه چیزش یک راه گشودن دارد که نامش آستنی «۱۵» بلکه به خاطر نیروهایی، چون نهادینه های پرورشی سستی قانون برخاسته در بستر سنت، روابط اقتصادی و... است، همچنان که نیچه به عنوان کسی که به اصل مسئله اخلاق، یعنی سنجیدن بسی اخلاقیات برخورد کرده در زمان خاصی ظهور کرده است، همچنان که در دیگر زمانه ای، هرگز نیچه، نیچه نمی شد، «زرتشت مرگبارترین اشتباه» [یعنی] اخلاق را آفرید، در نتیجه، او باید همچنین، اولین فردی باشد، که آن را باز شناخته است. در این جا، او نه تنها دراز مدت ترین و مهم ترین تجربه را نسبت به هر اندیشمند دیگری داشته است کل تاریخ به واقع انکار تجربی پیش نهاده به اصطلاح «نظم - جهانی اخلاقی» است «۱۶» که مهم تر از هر موضوعی بر تقسیم جهان به خدای خوبها و خدای بدبها و آفرینش خوب و بد که در سیر تاریخ سبب پیدایش وجدان اخلاقی و روح حقیقت جویی می شود و در نهایت خود، به چشم اندازهای داروین یا فروید، منجر می شود، که در نهایت خود باعث انکار تجربی «نظم - جهانی اخلاقی» می شود. تعلیم او (زرتشت) و تنها او، راستگویی را به مثابه فضیلت برین در نظر دارد - به کلام دیگر قطب مخالف بزدلی

«ایده آلیسمی» است که با دیدن واقعیت ها به فرار می گذارد. زرتشت از مجموع اندیشمندان دلیر تر بودن، گفتن حقیقت و پرتاب خوب تیر و کمان! را آموزد؟ از راه راستگویی اخلاق فراسوی خود می رود، اخلاق گرا به فراسوی خود پا می گذارد به ضد خود - به من - [تبدیل می شود] نیچه با پیش داوری عجیب بودن زیبایی و ضعیف بودن، می نویسد: «چرا زنان باید بخواهند مثل مردان شوند در حالی که سنجیدگی و هنر زن در دلربایی، شوخ و شنگی و سبکری است؟ چرا آنان باید به دنبال کشف حقیقت زن باشند، در حالی که هنر بزرگ او دروغگویی و مهم ترین مسأله مورد علاقه اش سر و وضع و زیبایی است.» لوس ایریگاری در نقد دیدگاه نیچه نسبت به زن می نویسد: «تو می گویی مردی که واقعاً عاشق باشد، از سر تقصیر معشوقش نمی گذرد و همین نشان می دهد که تو چه درک ناچیزی از خود داری از جنگیدن با زنت داری، تو رشک و نفرت خود را برای شب نگاه می داری.» روزالین دیروز بنابر وجود «ایهام» هویت متکثر و تأیید «خود» بر ساخته به عنوان کاری هنری که در آن انسان آزادانه شخصیت خویش را صاحب سبک می کند، در اندیشه نیچه، از او دفاع می نماید. به نظر ژاک دریدا، در آثار نیچه می توان سه چهره از زن را باز شناخت.

«مرد بود، مرد از این زن اخته می هراسید

مرد بود، مرد از این اخته کننده می هراسید

مرد بود، او به این زن تأییدگر عشق می ورزید»

«کلی آلور» این گونه شناسی را با سه نوع خواست: خواست حقیقت، خواست توهم، و خواست قدرت متناظر می داند. او منظور از زن اخته «فمینیستی» را می داند که زن را نفی می کند تا خود را چون مرد اثبات کند، زن اخته، به جای آفرینش حقیقت و هویت متکثر، ادعای کشف حقیقت، کشف زن چون موجودی «در خود و برای خود» می کند. او با تلاش برای کشف حقیقت عینی زن، آزادی تأیید ایهام و چندگانگی معنی، را انکار می کند، زن اخته کننده «هنرمندی است که با حقیقت بازی کند تا خود را به هیأت مبدل در آورد و در برابر کوشش متافیزیکدان برای قراردادن او در یک نقطه معین و تثبیت معنای او مقاومت کند. اما این نوع زن به آسانی می تواند فریب توهم خود را بخورد آنگاه که با تعصب به آرمانهای خود می چسبد و فراموش می کند که آنها را خود او آفریده است زن تأییدگر بر خود چیرگی خواست حقیقت و خواست توهم دلالت می کند، او نیرویی دیونوسوسی است که از همه بنیادها و ایقانها دست می شوید، مادر اصلی، یعنی خواست خستگی ناپذیر زایش زندگی است، که همان خواست قدرت است. او چون زهدان، تو خالی است. او فضا و زهدانی است که هر چیزی از آن سرچشمه می گیرد. این فضا، فاصله است. زن تأییدگر ابژه ای در این فاصله نیست، او خود فاصله است. قدرت او فاصله است. او وجود ندارد، همچون فاصله، همچون فضا - زهدان محض، زن وجود ندارد، همانگونه که حقیقت وجود ندارد.» سارا کافمن معتقد است، این که نیچه در پیشگفتار چاپ دوم دانش شاد، باوبو، ماده دیو یونانی را نماد حقیقت می داند بسیار با معناست زیرا از طریق باوبو است که مفاهیم باروری و حاصلخیزی زنانه مطرح می شود. چهره باوبو در رازهای الوسیس ظاهر می شود، چون دایه دیمتر، الهه حاصلخیزی، که چون زنی نازا در غم از دست دادن دخترش پرسه فونه نشسته است، باوبو با بالازدن دامن و نشان دادن شکم خود که شکلی بر روی آن کشیده شده است، دیمتر را به خنده می اندازد و حرکت بالازدن دامن به قصد تکان دادن دیمتر و بازگرداندن او به دنیای حاصلخیزی انجام می گیرد، چهره باوبو نشان می دهد که منطق ساده هرگز نمی تواند بهفهماند که زندگی نه ژرف است و نه سطحی و در پس هر پرده از آن پرده دیگری هست. «در رد دفاع کافمن کافی است به ذات گرایی دیدگاه نیچه استناد کنیم. «مرد و زن را چنین

می‌خواهم: یکی را ساخته بهر جنگ، دیگری را ساخته بهر زایمان» نیچه عنصر پرورش ستی و روابط مسلط فرهنگی و اقتصادی را فراموش می‌کند و فراموش می‌کند که «دیری است که در زن برده‌ای و خودکامه‌ای نهان گشته‌اند» او همچنان تأکید می‌کند که «مرد را برای جنگ باید پرورد و زن را برای دوباره نیرو گرفتن جنگاوران. دیگر کارها ابله‌ی است.» او فراموش می‌کند که «واگذار دگی میهن همان در مهلهک و در خطر افتادن اوست و بر سر مرگ تاس ریختن او» او باز هم فراموش می‌کند که: «آن که کمال یافته است فاتحانه به مرگ خویش می‌میرد، در میان حلقه‌ای از امیدواران و نویدبخشان» او فراموش می‌کند «آن کس که بانگ بر می‌دارد هان اینجاست چاهی برای بسی تشنگان، دلی برای بسی مشتاقان، خواستی برای بسی ایزاران»: پیرامون او ملتی گرد می‌آید، یعنی بسی آزمایندگان

او کاپوپاز معتقد است که: «لذت جنسی، اجتماعی و کثرت طلب است و عشق رابطه‌ای شخصی و درونی است، آنچه غرب بر آن تأکید می‌کند، حرمت خانواده است، نه عشق. برعکس عشق را هیجانی مزاحم و تبهکار می‌داند. و به همین دلیل هنوز در قرن بیستم، عشق نیروی انقلابی است، اما لذت جنسی دیگر چنین نیست: زیرا که توسط صنعت و تفریحات و سینما از مقام خود خلع شده است و زیر پای تبلیغ و مد روز چرکین و آلوده شده است، عشق سرپیچی از هر جایی‌گیری و هرج و مرج‌گرایی جنسی معاصر است.» و تویی که از آن برجهای عاج که بورخس می‌گفت، بذری می‌افشانی و خوب می‌دانی که بذرهایی هستند که به روزی جوانه می‌زنند و بذرهایی دیگر و دیگر، به سالی و دهه‌ای و سده‌ای، بذرهایی از جنس اندیشه‌های ناب، بذرهایی از جنس عاطفه‌های کمیاب و عصب‌های کمیاب و با دستان گیاهی‌ات و شاخه‌های میوه‌های «هویت متکثر» را به بار می‌نشینی و با حقیقت، چنان بازی می‌کنی تاس مرگ بر تخته‌نرد جهان، می‌ریزی و دستان را تا آرنج از همه ایقان‌ها و تکیه‌گاه‌ها می‌شویی تا تکیه‌گاهی برای جهان‌باشی آری تکیه‌گاهی برای جهان‌باشی تا جهان چنان بچرخد که تو دگرگون‌اش خواسته بودی پس با

تندباد بادپای‌ترین گام‌ها

برکوه‌های حادثه

بر مهیب‌ترین صخره‌ها

جهیدیم، جهیدیم

بشکن، بشکن، ای مهیب‌ترین صخره‌ها

که گوزنهایی به گریز بزرگ به کوه‌های بر

کوه‌های ماجرای آمده‌اند

بسان شکار شوندگانی

در مقام شکارچی‌گری اندیشه‌های نایاب

منابع و مراجع

۱- انگلس، فریدریش، منشاء خانواده و دولت، مترجم: مسعود احمدزاده، ص

۹۷

۲- همانجا، صفحه ۹۷

۳- همانجا، صفحه ۹۲

۴- همانجا، صفحه ۵۹

۵- همانجا، صفحه ۹۶

۶- همانجا، صفحه ۱۲

۷- همانجا، صفحه ۱۰۱

۸- همانجا، صفحه ۱۰۲ و ۱۰۳

۹- همانجا، صفحه ۱۰۳

۱۰- گبیرت، ریتا، هفت صدا، مصاحبه ریتا گبیرت با نرودا، مارکز، آستوریاس، باز، کورتاسار، اینفانت بورخس، ص ۲۸۲.

۱۱- همانجا، صفحه ۱۴۳

۱۲- فرخزاد، فروغ، چهارگفت و شنود حرفه‌ای با فروغ فرخزاد، انتشارات

مروارید، ۱۳۵۴، ص ۲۱

۱۳- نیچه، فریدریش، فراسوی نیک و بد، مترجم: داریوش آشوری،

خوارزمی، ۱۳۶۲، ص ۶۷ و ۶۸

۱۴- همانجا، صفحه ۸۱

۱۵- نیچه، فریدریش، چنین گفت زرتشت، مترجم: داریوش آشوری،

۱۳۶۳، صفحه ۹۱

۱۶- نیچه، فریدریش، آنک انسان، مترجم: رؤیا منجم، انتشارات فکرروز،

۱۳۷۴، صفحه ۲۰۲

اسلام‌گرایان الجزایر، پس از انتخابات اخیر!

«اومانیت» ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه

روز ۲۵ ژوئن ۱۹۹۷، «احمد اویایا»، نخست‌وزیر جدید الجزایر کابینه خود را معرفی کرد. کابینه‌ای که مرکب از ائتلاف میان حزب وابسته به رئیس‌جمهور زروال «تجمع ملی و دمکراتیک»، «جنبش اجتماعی برای صلح» (حماس سابق) و جریانات محافظه‌کار «جبهه آزادیبخش ملی» FLN است. اما قبل از بررسی ترکیب کابینه جدید ابتدا لازم است نگاهی به نتایج انتخابات اخیر الجزایر در ۵ ژوئن انداخته شود، انتخاباتی که در واقع بیانگر دلایل شکل‌گیری کابینه تازه است.

در جریان انتخابات ۵ ژوئن حزب رئیس‌جمهور «زروال» یعنی «تجمع ملی و دمکراتیک» توانست ۱۵۵ کرسی از مجموع ۳۸۸ کرسی را به دست آورده و در رأس کلیه نیروها قرار گیرد. در واقع در شرایطی که ویژگی آن ادامه تروریسم انتگریست‌هاست، حزب رئیس‌جمهور توانست خود را در نزد بخش مهمی از مردم به عنوان وثیقه امنیت جامعه معرفی نماید. در عین حال این حزب در چشم بسیاری از مردم که در جستجوی نهادهای سیاسی قوی هستند، توانست خود را برپاکننده چنین نظامی نشان دهد.

نفوذ «جنبش اجتماعی برای صلح» (حماس سابق) که از نوعی اسلام در چارچوب نهادها پشتیبانی می‌کند، با ۶۹ کرسی و «انهدا» که یک جریان انتگریستی آشکار است با ۳۴ نماینده در مجلس، نشان دهنده حضور یک جریان قوی در سطح جامعه الجزایر است که نادیده گرفتن آن، ممکن نیست. در عین این که این جریانات اسلامی بر بستر بیکاری و خانه خرابی روز افزونی که برنامه‌های نتولیرالی در الجزایر بوجود آورده است، زمینه مناسبی برای رشد خود یافته‌اند، فراموش نکنیم که جنبش اجتماعی برای صلح - یا همان «حماس» - بر شبکه وسیعی از سازمان‌های خیریه و صدقه تسلط دارد و از طریق آنها نفوذ خود را در جامعه گسترش می‌دهد. احزابی که خود را «قطب دمکراتیک» می‌دانند؛ یعنی «جبهه نیروهای سوسیالیست» و «تجمع برای فرهنگ و دمکراسی» هر کدام ۱۹ کرسی پارلمانی را نصیب خود ساختند. سعید سعدی، رهبر «تجمع برای فرهنگ و دمکراسی» با محکوم کردن انواع و اقسام تقلبات از نتایج انتخابات به شدت اظهار نارضایتی نموده است. هر چند که نیروهای دمکرات در الجزیره که امکان تقلب دشوارتر بوده است، توانسته‌اند نتایج بهتری به دست آورند.

به این ترتیب با این نتایج و تقسیم آراء بود که کابینه جدید الجزایر تشکیل گردید. در این کابینه نیروهای اسلامی و محافظه‌کاران «جبهه آزادی

و سپس مسائل مربوط به قانون خانواده، آزادی زنان، آزادی عقیده و بیان، نابودکردن شبکه‌های مافیایی و غیره.

آسوده خاطری ۵ هزار جنایتکار

«امیل کارله باخ» از مجله «مجله عصر ما»، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان، ۲۵ اپریل ۹۷

ما به تمام دنیا ثابت کردیم که آلمان یک جامعه مدنی است. از هزاران کیلومتر دورتر از آلمان دادگستری ما تحقیق کرد و بدون هیچ مانعی قاتلین رهبران اپوزیسیون کرد ایرانی را که در رستوران می‌کونوس برلین به قتل رسیدند تشخیص داد، نام آنها را بی‌اعتناء به روابط تجاری و سیاسی دو دولت اعلام داشت. برای من مهم است که رسانه‌های گروهی آلمان، که این‌گونه به می‌کونوس پرداخته و وجدان بیدار جهانی خود را نشان می‌دهند، چرا به برخی پدیده‌های دیگر بی‌اعتناء هستند.

چند هفته پیش، یعنی ۳۰ ماه ژانویه اسال، که برای ما آلمان‌ها باید تاریخی عذاب‌آور باشد، مسؤول یک وزارتخانه اعلام کرد، که دولت آلمان ماهانه برای ۵ هزار جنایتکار جنگ جهانی دوم حقوق بازنشستگی پرداخت کرد. جالب است که این مقام، خود از اصطلاح «جنایتکار جنگی» استفاده کرد. نیم قرن، زمان اندکی نیست و مطابق اعتراف این مقام، دولت آلمان طی نیم قرن میلیارد‌ها مارک از پول مالیات، کار و زحمت مردم آلمان را به جنایتکاران جنگی هدیه کرده است. جالب‌تر آن که، به طور همزمان اعلام شد که دولت آلمان اسال ۶۵ میلیارد مارک کمبود بودجه دارد! تردید نیست که اسناد و مدارک کافی و حیرت‌آوری در رابطه با جنایات این جنایتکاران جنگی وجود دارد، اما بحث و بررسی این اسناد و جنایات در دستور کار مقامات قضایی نیست. مطبوعات آلمان هم که ادعای وجدان بیدار اجتماعی را دارند، پیرامون اعترافات مقام وزارتخانه‌ای اهمیتی درخور توجه ندارد و این خبر در میان انواع خبرهای ورزشی و استقبال از یک زن میلیونر که در همان روز اعتراف مقام وزارتخانه‌ای وارد آلمان شده گم می‌شود!

هزاران شهر و روستا سوخت، انسانهای بی‌شماری در کوره‌های آدم‌سوزی نابود شدند، زنان و کودکان بسیاری از تیرهای برق خیابانها آویزان شدند... عاملین مستقیم این جنایات در نقاط گمنامی زندگی نمی‌کنند، در همین مونیخ، برلین، کوبلنس و اطراف خودمان زندگی می‌کنند، حساب بانکی دارند و حقوق بازنشستگی می‌گیرند. در این جامعه مدنی کسی نیست سؤال کند، رفتاری که با این جنایتکاران می‌شود مشوق جنایتکاران آینده نیست؟ من قاضی نیستم که حکم مجازات برای آنها صادر کنم، اما در کجای جامعه مدنی ما قید شده است که میلیونها زحمتکش آلمانی به دلیل نداشتن کار، مسکن و نگران از آینده باید شب را به صبح برسانند و ۵ هزار جنایتکار جنگی با خیال راحت حقوق بازنشستگی دریافت کنند؟

نگاهی به مصر

مصر در فوریه ۱۶۱۰ گام مهمی در جهت تکامل انقلاب ژوئیه محسوب می‌شد. مدتی بعد دولت خطوط اتوبوسرانی قاهره و تجارت دارو و مواد شیمیایی را در اختیار گرفت و روزنامه‌ها و چاپخانه‌ها را به اتحادیه ملی

بخش ملی» با ۱۴ وزیر و مشاور از مجموع ۳۹ عضو کابینه به نحو چشمگیری حضور خود را تثبیت کرده‌اند. حزب رئیس جمهور نیز مقامات استراتژیک نظیر وزارتخانه‌های دفاع، امور خارجه، کشور، بودجه و مالیه، انرژی، اطلاعات و آموزش و پرورش را در اختیار خود گرفته است. تردید نیست که واگذاری وزارتخانه‌های کلیدی به مقامات وابسته به حزب رئیس جمهور در واقع با هدف مطمئن ساختن بازارهای مالی و بورس و شرکای غربی به ویژه آمریکا و فرانسه صورت پذیرفته است.

حزب «جنبش اجتماعی برای صلح» (حماس سابق) ۷ پست کابینه را در اختیار گرفته که از جمله آنها صنعت و بازرنگری صنعتی، وزارتخانه صنایع کوچک و متوسط است. بنابراین به پایان رساندن برنامه خصوصی‌سازی مؤسسات دولتی و عمومی که با بانک جهانی بر سر آن توافق به عمل آمده، به اسلامیون واگذار گردیده است، برنامه‌ای که سرنوشت صدها هزار کارمند و کارگر را در معرض خطر قرار داده است. ضمن این که برنامه توسعه بخش خصوصی به اصطلاح ملی و داخلی نیز ادامه دارد. حماس سابق که از سرسخت‌ترین هواداران «اولترالیبرالیسم» محسوب می‌شود، اکنون همه کوشش خود را بر آن قرار داده است که ثابت کند «اولترالیبرالیسم» برگرفته از منطق اسلام و آیات قرآن است.

اما «جبهه آزادیبخش ملی» که به کمک حکومت توانست مجدداً موقعیت خود را مستحکم نماید، اکنون به آنچه که می‌خواسته دست یافته است. هرچند که این حزب نتوانست وزارتخانه‌های آموزش و پرورش، کشور و اطلاعات را که مدعی آنها بوده به دست آورد، اما در مقابل از جمله تقسیم‌بندی مناطق، کشاورزی و آموزش عالی، را در اختیار گرفت. مقاماتی که به کمک آنها خواهند توانست بر روی سازمان‌ها و تجمع‌های ناحیه‌ای و مناطق نظارت نماید و نفوذ خود را در میان دهقانان، آن هم در شرایطی که انتخابات مناطق نزدیک است، گسترش دهد؛ و بالاخره با بهره‌گیری از وزارتخانه آموزش عالی برنامه‌های خود را برای «غربی‌سازی» اجرا کند. آیا همانطور که «لومانت» چاپ الجزایر می‌نویسد، نتایج انتخابات و سپس تشکیل دولت جدید به معنی یک «پیشرفت چشمگیر در سمت عقب‌گرد است؟» هم آری و هم خیر!

تشکیل دولت تازه حاصل یک استراتژی است، که هدف خود را گویا سدستن در مقابل نفوذ اسلامیون محافظه کار تعیین کرده است، هدفی که باید با پیوند زدن «اسلامیون معتدل» و محافظه کاران «جبهه آزادیبخش ملی» به قدرت به دست آید. اتحادی که ضمناً به حکومت اجازه می‌دهد که از اکثریتی آسوده‌خاطر، (۲۸۷ کرسی از ۳۸۰ کرسی) در مجلس برخوردار باشد تا بتواند برنامه‌های لیبرال خود را اجرا نماید. در عین حال اپوزیسیون ۲۵ درصد کرسی‌های خود را از دست داده است. اپوزیسیونی مرکب از «تجمع برای فرهنگ و دموکراسی»، «جبهه نیروهای سوسیالیست»، «حزب کارگران-تروتسکیست» و بالاخره انتگریت‌های «انهدا» که هیچ چیز آنها را به یکدیگر پیوند نمی‌دهد.

در هر حال نتایج انتخابات الجزایر قبل از هرچیز این پیام مردم این کشور را با خود داشت که آنها خواهان پایان یافتن تروریسم، آرزومند صلح و دستیابی به راه حلی سیاسی و صلح‌جویانه هستند. علی‌رغم محدودیت‌ها و تضادهای اوضاع کنونی الجزایر و نتایج انتخابات، این نکته را نیز باید در نظر گرفت که کارزارهای انتخاباتی اخیر الجزایر یکی از لحظات نادر و استثنایی را در تاریخ این کشور برای اجرای حرکات دموکراتیک و آزادانه بوجود آورد. هم چنین باید امیدوار بود که این نخستین تجربه دموکراتیک و چندنگرا در الجزایر آغاز یک جنبش وسیع‌تر و عمیق‌تر در جهت مقابله با یک سلسله چالش‌ها دشواری‌ها در این کشور باشد، یعنی قبل از هر چیز توسعه اقتصادی

سپرد. در آخر سال ۱۹۶۰ دولت شعبه بانک بلژیک و سهم سهامداران بلژیکی در سایر شرکت‌ها و تجارتخانه‌های عصر جدید را ملی کرد. عبدالناصر رهبر فقید مصر، به مناسبت نهمین سالگرد انقلاب ژوئیه در نوزدهم و بیست و سوم ژوئیه ۱۹۶۱ فرامینی صادر کرد که به موجب آنها همه بانکها، شرکت‌های بیمه و حمل و نقل، تجارت خارجی، بیشتر بنگاه‌های بزرگ و صنعتی، تجارت عمده داخلی در اختیار و یا زیر نظارت سازمان اقتصادی مصر قرار گرفت.

در ۳۰ ژوئن ۱۹۶۲ نمایندگان کارگران، دهقانان، کارمندان، صاحبان حرفه‌ها، دانشجویان و سرمایه‌داری ملی مصر در مجمع اختیارات ملی، منشور ملی را به عنوان تکامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مصر تصویب کردند. این منشور برای اولین بار هدف‌هایی را که مصر در راه تحقق آنها می‌کوشید، تعریف کرد. الگوی جامعه آینده را تحلیل کرد و چشم‌اندازهای تکامل بعدی را نیز ترسیم نمود. مهمترین مواد منشور در قانون اساسی ۱۹۶۴ گنجانده شد. این منشور مقرر می‌داشت که حق برخورداری هر شهروند از همه‌گونه مراقبت رایگان پزشکی نباید به کالایی برای خرید و فروش تبدیل گردد. هر شهروند باید حق برخورداری از آموزش، تأمین شغلی، بیمه کهنوت و بیماری را داشته باشد. زن و مرد باید مساوی باشند. منشور اعلام کرد که هیچ شهروندی را نمی‌توان تا زمانی که از تعیین‌های زیر برخوردار نشده، رأی دهنده‌ای آزاد به شمار آورد:

- باید از هرگونه استثمار در امان باشد؛

- باید فرصت داده شود تا سهم عادلانه‌ای از ثروت ملی را ببرد؛

- باید از هرگونه نگرانی که ممکن است امنیت زندگی‌اش را در آینده به خطر اندازد، آسوده خاطر باشد.

از نظر رهبران ملی مصر، اصلاحات ارضی دمکراتیک، گسترش بخش خصوصی، ملی‌کردن واحدهای بزرگ اقتصادی و شرکت دادن کارگران، دهقانان، کارمندان، صاحبان حرفه‌ها و دانشجویان در زندگی سیاسی کشور، به درستی پشتوانه‌ای ضروری برای تحقق و تضمین استقلال سیاسی و اقتصادی کشور به شمار می‌رفتند. از این رو به هیچوجه تصادفی نبود که «سیاست درهای باز» سادات که هجوم به دستاوردهای انقلاب مصر در زمینه‌های فوق را تعقیب می‌کرد، با استقبال کشورهای امپریالیستی و ارتجاع عرب رو به رو شد. سیاست سادات که پس از او به وسیله حسنی مبارک ادامه یافت، در کمتر از ۱۵ سال، پایه‌های اقتصاد ملی مصر را نابود کرد و تا اوایل سال ۱۹۹۰ بدهی‌های خارجی مصر را که در زمان ناصر تقریباً ناچیز بود، به ۴۹ میلیارد دلار افزایش داد.

بدهی خارجی کلان مصر به کشورهای سرمایه‌داری، از اوئل دهه ۱۹۹۰ به فرسایش هر چه بیشتر استقلال سیاسی آن کشور نیز منجر شده است. رژیم حاکم در مصر، اولاً در قبال دریافت ۳ میلیارد دلار از ایالات متحده، ۱۰ میلیارد دلار از کشورهای عضو کلوپ پاریس و ۷ میلیارد دلار از شیخ‌نشین‌های خلیج فارس، در لشکرکشی ایالات متحده علیه عراق در جنگ خلیج فارس شرکت کرد و ثانیاً مجبور به پذیرش سیاست‌های تعدیل اقتصادی از جانب نهادهای نو استعماری بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول شد.

عواقب تعدیل اقتصادی

در کشورهای جهان سوم، سیاست‌های تعدیل اقتصادی تحمیلی نهادهای نو استعماری در سه مرحله جداگانه اجرا می‌شوند:

مرحله اول: با اهداف سه‌گانه تعیین نرخ واحد مبادله ارزش و کاهش ارزش پول ملی؛ آزادکردن نرخ بهره بانکی؛ و کاهش کسری بودجه دولتی از طریق کاهش هزینه‌های دولتی، افزایش مالیات‌های غیرمستقیم بر کالاها و خدمات مورد نیاز زحمتکشان و حذب یارانه دولتی به کالاها و خدمات

عمومی.

مرحله دوم: با اهداف دوگانه خصوصی کردن واحدهای تولیدی دولتی و حاکم کردن بازار آزاد بر روابط مالک و مستأجر در شهر و روستا.

مرحله سوم: با هدف حذف همه مقررات و ممنوعیت‌های تفره‌ای و گمرکی در جهت برقراری کامل تجارت آزاد براساس مقررات گات.

اجرای مرحله اول سیاست‌های تعدیل در مصر در سال ۱۹۹۱ آغاز شد. حذف سیستم دوگانه تعیین نرخ مبادله ارزی و تابع کردن نرخ واحد بر بازار آزاد نهایتاً به کاهش نرخ برابری پوند مصر در برابر دلار آمریکا به میزان ۱۵ درصد منجر شده و باعث گرانی کالاهای وارداتی و به تبع آن گرانی عمومی شده است. حذف نرخ بهره بانکی ثابت به تمرکز اعتبارات بانکی در فعالیت‌های دلالتی و غیر دولتی انجامیده و در نتیجه امکان دسترسی زحمتکشان به اعتبارات بانکی برای ایجاد واحدهای تولیدی کوچک، تعمیر و ساختمان و مسکن، خرید بذر و کود شیمیایی، تقریباً از بین رفت. سیاست دولت مصر در جهت کاهش کسری بودجه به افزایش مالیات‌های غیرمستقیم بر کالاها و خدمات مورد نیاز زحمتکشان و گرانی بی‌سابقه و کاهش خدمات رفاهی دولتی انجامید. اثرات ویرانگر این سیاست‌ها به رشد نارضایتی عمومی و مقاومت توده‌ای و افزایش فعالیت نیروهای مذهبی شد. در این مورد واقعیات آنچنان عریان بودند که «اگنومست» چاپ لندن در ۲۴ ژوئن ۱۹۹۳، همزمان با اعلام توافق دولت مصر و صندوق بین‌المللی پول در مورد نحوه اجرای مرحله دوم سیاست‌های تعدیل اقتصادی، مجبور به بیان ضمنی آن شده و نوشت: «سیاست‌های تعدیل، دلیل اصلی رشد فعالیت‌های مخالفین مذهبی در مصر است.»

مرحله دوم سیاست تعدیل اقتصادی

اجرای مرحله دوم سیاست‌های تعدیل اقتصادی بیشترین آسیب را به منافع کارگران و کشاورزان وارد آورد. اجرای این مرحله در مصر، همانند آنچه که در جمهوری اسلامی انجام شد، بیش از ۱۷۰۰ واحد تولیدی کوچک، مانند مرغداری‌ها، دامداری‌های و فروشگاههای دولتی و ۴۰۰ واحد تولیدی صنعتی بزرگ به بخش خصوصی فروخته شد. ارزش کل واحدهای خصوصی شده بالغ بر ۴۵ میلیارد دلار بود. در نتیجه اجرای این سیاست، افزون بر ۲۵۰ هزار نیروی کار ماهر بیکار شده و بازار بورس که در پی سیاست‌های ملی‌کردن دهه ۱۹۶۰ تعطیل شده بود، احیاء شده و رونقی کاذب یافت. در حال حاضر سهام بالغ بر ۶۵۰ شرکت که اکثراً واحدهای دولتی واگذار شده به بخش خصوصی هستند، در بازار بورس معامله می‌شوند. گرچه دولت به کارگران بیکار شده این واحدها امکان خرید ۱۰ درصد از سهام آنها را در عرض ۸ سال می‌دهد، در عمل کارگران به علت نیاز مبرم، در اولین فرصت و با کمترین قیمت، سهام خود را به فروش می‌رسانند. بازار بورس وسیله‌ای شده است برای بیشتر پولدار شدن بخش ثروتمند جامعه. طی روند خصوصی کردن، صنعت جهانگردی و کارخانه‌های نوشابه‌سازی مصر، با قیمتی کمتر از نصف ارزش واقعی آنها به سرمایه‌داران خارجی واگذار شد. فروش تعدادی از واحدهای صنعتی استراتژیک به بخش خصوصی، مانند شرکت تولید دیگ‌های بخار، شرکت حمل و نقل و ترابری آبی و فروش سهام دولت در صنایع وابسته به آبراهه سوئز از جانب نیروهای مردمی به عنوان تهدیدی جدی علیه امنیت ملی کشور ارزیابی شده است. در جریان محاکمه اعضای یک شبکه جاسوسی اسرائیل، برای اولین بار در ماه مه ۱۹۹۷ فاش شد که اسرائیل به طور پنهانی چهار واحد تولیدی را در مصر خریداری کرده است.

از طرف دیگر، در روستاهای مصر میلیون‌ها کشاورز در بیم و هراس نسبت به آینده زندگی کرده و بیش از ۶ میلیون نفر آنها در معرض تخلیه

اجباری از زمین‌هایی هستند که همه عمر خود را بر روی آنها کار کرده‌اند. در اکتبر ۱۹۹۷ قانون روابط مالک و مستأجر مصوب ۲۸ ژوئن ۱۹۹۲، که تحت فشار صندوق جهانی پول و بانک جهانی تصویب شد، پس از پایان دوره انتقالی پنج‌ساله رسمیت پیدا می‌کند. زمانی که اجرای مرحله اول این قانون در سال ۱۹۹۲ شروع شد، اجاره بهای زمین‌های کشاورزی یک شبه از ۷ برابر مالیات پرداختی بوسیله مالک به ۲۲ برابر آن افزایش یافت. در پاییز آینده، سقف قانونی موجود حذف شده و تعیین اجاره برای زمین‌های کشاورزی در بازار آزاد صورت خواهد گرفت. زمین‌های مشمول این قانون به گفته «یوسف والی»، وزیر کشاورزی مصر و بالغ بر ۱۶ درصد زمین‌های قابل کشت کشور که بالغ بر ۷ میلیون فدان (نزدیک به ۳ میلیون هکتار) می‌شود. نیروهای اپوزیسیون زمین‌های مشمول این قانون را به ۳۰ درصد کل زمین‌های قابل کشت کشور تخمین می‌زنند، کمونیست‌های مصر در «حزب تجمع»، هوداران راه ناصر در «حزب دمکراتیک ناصریست عرب» و نیروهای اسلامی در «حزب کارگر» متحداً مخالفت خود را با این قانون اعلام کرده و پیش‌بینی اعتراضات و ناآرامی‌های وسیع در روستاهای مصر را عنوان می‌کنند. خالد محی‌الدین، رهبر «حزب تجمع» ضمن ابراز مخالفت کامل کمونیست‌های مصری با این قانون از کشاورزان خواست که در دفاع از حقوق خود متحداً عمل کنند. به گفته «حسین عبدالرزاق»، عضو هیأت سیاسی «حزب تجمع» چپ‌های مصر از همان ابتدا، زمانی که زمره تغییر روابط مالک و مستأجر شروع شد، نسبت به عواقب اجتماعی چنین اقدامی هشدار دادند. به گفته «عبدالحمید برکات»، معاون دبیرکل «حزب کارگر» که سخنگوی سیاسی نیروهای اسلامی مصر است، قانون روابط مالک و مستأجر یادآور مناسبات فئودالی ماقبل اصلاحات ارضی در مصر است. به گفته برکات، اگر دولت می‌خواهد نسبت به مالکین عادلانه رفتار کند، موظف است که برخوردی مشابه با کشاورزان داشته باشد. «حزب دمکراتیک ناصریست عرب» مخالفت خود را با این قانون اعلام کرده است. «بشیر قونعیم»، کشاورز و عضو این حزب تصویر تیره‌ای از آینده در روستاهای مصر ترسیم می‌کند. به گفته وی پافشاری دولت در اجرای قانون به درگیری‌های وسیعی خواهد انجامید. بخشی از اعضای سابق این حزب کمیته دهقانی مقاومت خلق را تأسیس کرده و در پی هماهنگ کردن مقاومت دهقانی در مقابل این قانون هستند. به گفته «حمدین العسابی»، یکی از مسؤولین این کمیته مادامی که کشاورزان جسوری وجود دارند که حاضرند جان خود را برای احقاق حقوقشان فدا کنند، چنین قانونی اجرا نخواهد شد. به جز «حزب دمکراتیک ملی» که حزب حاکم است، حزب قنودال‌ها و نیروهای محافظه کار مصر «حزب وفد» و «حزب لیبرال» از قانون جدید مالک و مستأجر حمایت می‌کنند.

«حزب تجمع» با حمایت دیگر احزاب و نیروهای مردمی، طرحی را به مجلس مصر پیشنهاد کرد که به موجب آن دوره انتقالی برای ۵ سال دیگر تمدید شده و طی آن تضمین‌های قانونی در حمایت از حقوق کشاورزان مورد بررسی قرار گیرد، آن را در کمیته پیشنهادات و شکایات مجلس بایگانی می‌کند. با نزدیک شدن زمان اجرای این قانون، مالکین از تعدید قراردادهای اجاره خودداری کرده و حتی بانک کشاورزی مصر هم به این بهانه که تضمینی وجود ندارد که کشاورزان در سال آینده بر روی زمین‌های کنونی کار کنند، از پرداخت وام به کشاورزان زمین‌های اجاره‌ای خودداری می‌کند. مبارزه طبقاتی رو به تشدید در روستاهای مصر را می‌توان در لا به لای صفحات اخبار حوادث نشریات آن کشور به روشنی دید. در فوریه ۱۹۹۷ در منطقه «دسوق» از ایالت «الغریه»، ۱۷ کشاورز در جریان انتقال زمین‌های فروخته شده به مالکین جدید و در جریان مقاومت کشاورزان در برابر این

انتقال زخمی شدند. در کتخ کرس ۱۹۹۷ پلیس با استفاده از گاز اشک‌آور، اعتراضاتی را که در ارتباط با تخلیه اجباری کشاورزان در همان منطقه برپا شده بود، سرکوب کرده و بیش از ۹۰ کشاورز را دستگیر کردند. در همان ماه ۳ هزار کشاورز در منطقه «بن صوفی» در مصر علیا، دست به راه پیمایی زده و راه آهن سراسری قاهره را بند آوردند. این راهپیمایی در اعتراض به خودداری بانک کشاورزی مصر از پرداخت وام به کشاورزان صورت گرفت. در آوریل ۱۹۹۷ چهار عضو یک خاندان مالک در منطقه «قال‌الیوم» در زد و خورد با کشاورزان کشته شده و بالغ بر ۴۰ نفر زخمی شدند. با توجه به این که مخالفین مذهبی رژیم مصر اغلب از روستاها و مناطق حاشیه شهرهای بزرگ برآمده و اکثر درگیریهای مسلحانه در مزارع نیشکر و پنبه به پایان می‌رسند، به روشنی نقش کشاورزان از زمین رانده شده در جنبش عمومی مردم مصر را می‌توان پی گرفت. البته این کشاورزان باورهای مذهبی دارند و برخی تشکلهای جدید مذهبی نیز که از درون همین جنبش بیرون آمده و خواست‌های آن را بیان می‌کنند، در میان آنها صاحب نفوذ و اعتبار گشته‌اند. بدین ترتیب مصر، نه آن‌گونه که دولتش مدعی است با تروریست‌های اسلامی و مبلغان قشری رو به روست و نه آن‌گونه که ارتجاع ایران مدعی است، در مصر قیام اسلامی‌خواهی شروع شده است. آنچه در مصر جریان دارد و اوج می‌گیرد، قیام کشاورزان بی‌پناهان و غارت شدگان شهری است، که عقاید مذهبی در آن نفوذ دارد، همچنان که سازمان‌های غیرمذهبی نیز در تدارک سازماندهی آن می‌باشند! با توجه به این که مخالفین مذهبی رژیم مصر اغلب از روستاها برخاسته و یا از مناطق حاشیه‌نشین شهرها و از میان روستائیان مهاجر برخاسته‌اند و بیشتر درگیری‌های مسلحانه در مزارع نیشکر و پنبه جریان می‌یابد، به روشنی می‌توان نقش کشاورزان از زمین رانده شده را در جنبش عمومی و جنبش مذهبی دید.

دولت در حالی در صدد آزادکردن روابط اجاره‌ای بین مالکین و کشاورزان است که به علت سیاست‌های اقتصادی موجود، کشاورزان حتی قادر به پرداخت اجاره فعلی نیز نیستند. هدف سیاست‌های آزادکردن تجارت محصولات کشاورزی در ظاهر این بود که قیمت تولیدات کشاورزی را افزایش داده، درآمد کشاورزان را بالا برده و آنها را قادر سازد که اجاره افزایش یافته را بپردازند. در عمل این سیاست‌ها هزینه تولید در بخش کشاورزی را بالا برد، باعث افزایش بهره و ام‌های کشاورزی شده و در نتیجه بسیاری از کشاورزان قادر نیستند اجاره کنونی را بپردازند. به گفته «عبدالحمید قاضی»، مسؤول دبیرخانه دهقانی «اتحادیه سوسیالیست عرب» در زمان ناصر، هزینه تولید که تا ۶۰۰ درصد در عرض یکسال افزایش یافته است، همه سود کشاورزان را از بین برده و آنها را در شرایطی قرار داده که به هیچوجه امکان پرداخت اقسام وام‌های خود را ندارند. براساس گزارش ۹۲ صفحه‌ای کمیسیون کشاورزی مجلس مصر، در حالی که صادرات محصولات کشاورزی در فاصله سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۵ از ۱۸ میلیون پوند مصر به ۱/۶ میلیارد پوند مصر افزایش داشته، واردات محصولات کشاورزی در همین دوره از ۱/۲ میلیارد پوند به ۱۰ میلیارد پوند مصر افزایش یافته است. در نتیجه سیاست‌های تعدیل اقتصادی، سهم واردات محصولات کشاورزی در کسری موازنه تجاری مصر که در سال ۱۹۸۵ برابر ۲۱ درصد بوده، در سال ۱۹۹۵ به ۳۲ درصد افزایش یافته است. رژیم حاکم مصر، بی‌توجه به نارضایتی عمومی، بخصوص در میان کشاورزان، به اتخاذ سیاست «مشت آهنین» در مقابله با مخالفین روی آورده و همچنان بر اجرای سیاست‌های نئولیبرالی اصرار می‌ورزد. به گفته «احمد ابوزید»، رهبر پارلمانی حزب حاکم، توقف و یا به تعویق انداختن قانون مالک و مستأجر، به عدم تمایل مصر به پذیرش کامل اقتصاد بازار تعبیر شده و شکست در

آزادکردن روابط مالک و مستأجر در اراضی کشاورزی، به توقف و شکست چنان سیاستی در روابط با مسکن و اراضی شهری خواهد انجامید.

روایای که مردم را به خاک سیاه نشاند!

گزارشی از «اومانیته» ارگان حزب کمونیست فرانسه

پیرامون اوضاع آلبانی

غارت هست و نیست مردم توسط شرکت‌های «مضاربه‌ای»، خشم و عصبان عمومی را در آلبانی موجب شد. اما پیش از پرداختن به نتایج این خشم و غضب، که تا حدودی در آخرین انتخابات آلبانی بازتاب یافت، باید دید کدام توهّمات و روایا موجب این امر شد:

سقوط اقتصادی آلبانی، پس از سال ۱۹۹۰ به صورت ناگهانی شروع شد. از این سال تا سال ۱۹۹۲ تولید ناخالص ملی حدود ۵۰ درصد کاهش یافت و تولیدات کشاورزی تا ۳۰ درصد و تولیدات صنعتی بیشتر از ۶۰ درصد تقلیل یافت. در همین سال، حزب دموکراتیک نوین‌باد آلبانی در انتخابات به پیروزی رسید و «سالی بریسا» به ریاست جمهوری رسید. او با جنجال بسیار یک برنامه ضربتی برای به اصطلاح نجات اقتصادی کشور اعلام داشت. این برنامه چیزی نبود، مگر نسخه تکراری صندوق بین‌المللی پول، که بریسا نامش را برنامه درمان اقتصادی گذاشته بود. قیمت‌ها، به ویژه قیمت مایحتاج عمومی، که به هر حال در نظام گذشته علی‌رغم همه کمبودهایش در دسترس همگان بود، به سرعت افزایش یافت و این برای توده مردمی که دارای سطح زندگی بسیار نازلی بودند یک فاجعه بود. به ویژه آن‌که ضمانت داشتن یک شغل و خدمات اجتماعی مجانی نیز از آنها گرفته شده بود. از سال ۱۹۹۳ به بعد تولید ناخالص داخلی بین ۶ تا ۸ درصد در سال رشد کرد، اما این رقم مقایسه‌ای است با ارقام مربوط به سقوط ناگهانی تولید ناخالص ملی از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۲ تا مرز ۵۰ درصد! تولید صنعتی همچنان به صورت نازل باقی ماند و سهم صنایع در تولید ناخالص داخلی از ۳۷ درصد در سال ۱۹۹۰ به ۱۳ درصد در سال ۱۹۹۵ رسید. دولت در همین زمان اعلام داشت که رقم بیکاری حاصل چه فعل و انفعالاتی است! این ارقام به دلیل مهاجرت بخش قابل ملاحظه‌ای از نیروی کار آلبانی به خارج از کشور به دست آمده بود. دولت درباره کشاورزی نیز بخشی از واقعیت را اعلام داشت و آن، این که سهم زراعت در تولید ناخالص داخلی از ۲۳ درصد در سال ۱۹۸۹ به ۵۵ درصد در سال ۱۹۹۵ رسیده است. بخش دوم حقیقت که اعلام نشد آن بود که کشاورزان و روستائیان از بیم عدم حمایت دولتی، تولید خود را بالا بردند، اما به صورت همزمان آن را از بین قحطی، جنگ، بازگشت مالکین و فروخته شدن زمین‌ها به پولداران انبار کردند و نفروختند. در نتیجه این افزایش تولید در بازار محسوس نبود!

خصوصی‌سازی به سرعت از شهرها به روستاها رسید و زمین کشاورزان به قطعات کوچک تقسیم و فروخته شد، قطعاتی که به زحمت به یک چهارم هکتار می‌رسید. دولت جدید تعاونی‌های زراعی را منحل کرد، و این خود از عوامل مؤثر در مهاجرت روستائیان به شهرها و تشدید مهاجرت شد. به موجب آخرین آمار که در اختیار است یکصد هزار نفر اکنون به جمعیت پایتخت «تیرانا» که تا سال ۱۹۹۰ فقط ۲۳۰ هزار جمعیت داشت افزوده شده است. این فرار به شهرها و مهاجرت، در حالی که روستائیان را تا

حدودی خودکفا کرده و آمار بیکاری را به صورتی کاذب پایین آورده است، هیچ تغییری در کمبود خوار و بار در بازار شهرها به وجود نیاورده است. آنها که در روستاها مانده‌اند، برای حفظ بقا خود می‌کارند و انبار می‌کنند و آنها که در شهرها زندگی می‌کنند، چشمانشان به روستاهاست! موازنه تجارت خارجی آلبانی به دلیل وارد کردن تولیدات کشاورزی و عدم دسترسی به تولیدات کافی برای صادرات روز به روز بیشتر محسوب می‌شود. این در حالی است که این کشور تا قبل از سقوط دولت قبلی سومین کشور صادرکننده «کروم» در جهان بود. به جای همه اینها، اکنون آلبانی کارگر و مزدبگیر به کشورهای اروپایی صادر می‌کند. انتقال ارز این کارگران به داخل کشور، بخشی از درآمد دولت را تأمین می‌کند، اما کشور همچنان زیربار بدهی خارجی می‌رود. این بدهکاری اکنون به ۷۶۰ میلیون دلار رسیده است. که برای کشور کوچک و بی‌درآمدی مثل آلبانی، بدهی بزرگی محسوب می‌شود. در طول ۵ سال برنامه لیبرالیسم اقتصادی که «سالی بریسا» با جنجال زیاد آن را به اجرا گذاشت، اقتصاد آلبانی از ناآبادی به ویرانی تبدیل شد.

در چنین شرایط بغرنج و گیج‌کننده‌ای، که آلبانیایی‌های بی‌خبر از جهان سرمایه‌داری و نیرنگ‌های آن در آن گرفتار آمده بودند، سر و کله شرکت‌های مضاربه‌ای پیدا شد، تا آخرین رقم‌ها را هم گرفته و جیب‌هایشان را خالی کند. آنها سراسر کشور را پر از تابلوهای تبلیغاتی کردند و اعلام داشتند که با پس‌انداز پول در این شرکت‌ها به سرعت پولدار خواهید شد! همین شرکت‌ها، بزرگترین کارزار تبلیغاتی را به سود «سالی بریسا» راه انداختند و او را به پیروزی در انتخابات رساندند. مردم انواع تقلب‌ها را نادیده گرفتند، زیرا در روایای سرمایه‌گذاری در شرکت‌های مضاربه‌ای و پولدار شدن بودند! انتخابات پارلمانی روز ۲۶ ماه می و ۲ ژوئن ۱۹۹۶ در چنین فضایی برگزار شد، تقلب آن چنان آشکار بود که سازمان امنیت و همکاری اروپا و پارلمان اروپایی نیز خواهان تجدید انتخابات شدند، اما این خواست نیز انجام نشد و تنها در ۱۷ حوزه از تقریباً ۳۰۰ حوزه رأی‌گیری بار دیگر انتخابات تکرار شد. سالی بریسا باید به قدرت تکیه می‌زد، با انتخابات و یا بدون انتخابات، با تقلب یا بی‌تقلب. او پس از انتخابات پرتقلب، کیش شخصیت خود را وسعت بخشید. اولین تظاهرات مردم غارت شده توسط شرکت‌های مضاربه‌ای، واکنش بسیار خشن رئیس جمهور و حکومت را به همراه داشت. این تظاهرات با حمایت دولت از شرکت‌های غارتگر، به صورتی وحشیانه سرکوب شد. بیش از ۵۰۰ تن از فعالین حزب سوسیالیست، که از درون حزب سابق کارگران آلبانی بیرون آمده و امروز خود را متعلق به انترناسیونال سوسیالیست می‌دانند، دستگیر و زندانی شدند. سرکوب خونین این تظاهرات سرآغاز فصل نوینی در آلبانی شد. مردم غارت شده شهرها و روستاها، که فریادشان هیچ گوش شنوایی نداشت، به هر قیمت و از هر طریق ممکن خود را مسلح ساختند و محاسبه‌های نوین امپریالیسم جهانی برای هدایت جنگ داخلی در همان جهتی که مایل بود شروع شد. مسائل قومی و مذهبی بلافاصله در دستور قرار گرفت. فرارهای بزرگ به ایتالیا، یونان و... آغاز شد و نقشه آلبانی روی میز «ناتو» قرار گرفت. ژنرال‌ها باید مجری آن طرحی می‌شدند که قدرتمندترین‌ها، در میان ۷ کشور بزرگ سرمایه‌داری خواهان آن بودند! جنبش مسلحانه از جنوب کشور خود را به شمال آلبانی رساند. بخش بزرگی از ارتش و پلیس سر از اطاعت دولت مرکزی برتافتند و به مقابله با جنبش مسلحانه برخاستند. حزب سوسیالیست نیز در مهار این جنبش ناتوان ماند، اما در عوض باندهای مافیایی که حالا وارد معاملات اسلحه نیز شده بودند، شرایط را برای گسترش قدرت خود از هر جهت فراهم شده یافتند. «سالی بریسا» که با حمایت آمریکا به قدرت رسیده بود و همچنان امید به این حمایت داشت، هیچ نوع عقب‌نشینی را برای خود جایز نمی‌دانست. او دست

به مانور جدیدی زد و « بشکیم فینو »، شهردار سابق یکی از شهرها به نام « گبروکاستر » را، که عضو حزب سوسیالیست بود کاندیدای نخست‌وزیر کرد. « بشکیم فینو » احتمال استعفای « بریشا » را که کمیته‌های نجات عمومی واقع در جنوب کشور تقاضای آن را داشتند، رد کرد! او نام حکومت خود را حکومت آشتی ملی گذاشت و وظیفه خود را برگزاری انتخابات پیش از موعد، در ماه ژوئن اعلام داشت. در این شرایط، ایتالیا که همچنان در بیم از هجوم مهاجرین آلبانیایی به این کشور به سر می‌برد، موافقت خود را برای اعزام یک نیروی چند ملیتی برای تأمین امنیت توزیع کمک‌های جهانی به آلبانی را اعلام داشت. سرانجام کشورهای اروپایی مانند فرانسه و یونان ۶ هزار نفر از کادر نیروی چند ملیتی را به آلبانی اعزام داشتند. اعزام این نیرو می‌تواند گسترش مقابله‌های نظامی را همراه داشته باشد. مردم آلبانی از اشغال سرزمینشان توسط ایتالیا، در جنگ دوم جهانی خاطرات تلخی دارند. یونان نیز چشم طمع به جنوب آلبانی دارد، زیرا اقلیت یونانی زبان در این قسمت زندگی می‌کنند. بدین ترتیب و با توجه به توزیع وسیع سلاح در کشور، آلبانی همچنان یک بمب ساعت‌شمار در شرق اروپاست: سلاح، تحریکات قومی، خشم مردم غارت شده، اقتصاد نابود شده، شکم‌های گرسنه، حضور نیروهای نظامی بیگانه و غرور نابود شده، حکومتی دست‌نشانده صندوق بین‌الملل و... هر کدام به تنهایی شعله‌ای هستند که انفجار را موجب خواهند شد. یگانه راه حل، دوری گزیدن از برنامه‌های اقتصادی تئولیرال صندوق بین‌الملل و تشکیل حکومتی ملی و مشارکت وسیع و همه‌جانبه مردم آلبانی در تعیین سرنوشتشان باشد! اما طرح‌های رهبری طلبانه امریکا و رقابت‌های اروپا و امریکا برای تقسیم جهان چنین اجازه‌ای را خواهد داد؟

سازمان جهانی کار از آزادی تشکل حمایت می‌کند

سازمان جهانی کار در خاتمه اجلاس سالانه کمیته ویژه « آزادی تشکل » خود در روز ۲۷ مارس ۱۹۹۷ خشونت و بد رفتاری علیه فعالان اتحادیه‌های کارگری و از جمله قتل، ناپدید شدن، ارباب و ایجاد گرفتاری برای آنان را در ۲۰ کشور مختلف جهان محکوم کرد و خواستار تجدید نظر در قوانین کار و شیوه اعمال آن در این کشورها شد. یک روز پیش از این، رهبری سازمان جهانی کار، به طور یکپارچه، توصیه‌هایی را که در گزارش کمیته « آزادی تشکل » مندرج بود تصویب کرده بودند. گزارش مزبور در بردارنده مصوبات قطعی در مورد ۱۴ شکوائیه در رابطه با تجاوز به حقوق سندیکایی و همچنین مصوبات موقت در مورد ۱۰ شکوائیه دیگر بود. کمیته « آزادی تشکل » ۷۳ مورد تعرض به حقوق سندیکایی از ۲۱ کشور را مورد بررسی قرار داد.

کمیته « آزادی تشکل » که به « کمیته اعمال‌کننده میثاق ۹۸ » نیز معروف است، در سال ۱۹۵۱ تأسیس شده است و بر اجرای اصول پایه‌ای آزادی تشکل که تضمین‌کننده حقوق کارگران به تشکل و نیز قراردادهای دسته جمعی است نظارت می‌کند. این کمیته سه بار در سال تشکیل جلسه می‌دهد و در ترکیب آن ۳ نماینده از دولتها، ۳ نماینده از کارفرمایان و سه نماینده از کارگران حضور دارند.

گزارش کمیته ویژه آزادی تشکل به طور مشخص عملکرد ۳۰ کشور را که از امضاء کنندگان میثاق ۹۸ می‌باشند و به ویژه کشورهای نيجریه، کلمبیا، سودان و کره جنوبی را به دلیل نقض خشن اصول پایه‌ای این میثاق، مورد

انتقاد قرار داد. شکایات علیه عملکردهای حکومت جمهوری اسلامی ایران از آنجا که رژیم از امضاء این میثاق خودداری کرده است، در این کمیسیون مطرح نمی‌شود. لیکن بخش مربوط به سودان، از آنجایی که عملکرد سیاستمداران مرتجع این کشور در بسیاری از عرصه‌ها تقلیدی است از آنچه که توسط همکاران و هیئاران ضددمکراتیک آنها در حکومت جمهوری اسلامی انجام می‌گیرد، آموزنده است.

کمیته « آزادی تشکل » سازمان بین‌المللی کار در رابطه با « اتهامات بسیار جدی دستگیری و حبس اعضای اتحادیه‌های کارگری »، دولت سودان را فرا خواند که « اقدامات ضروری را برای جلوگیری از محکومیت‌ها و دستگیری‌های غیرقانونی اعضای اتحادیه‌ها و مسؤولان سندیکایی انجام دهد ». شکایات رسیده به کمیته « آزادی تشکل » از طرف فدراسیون اتحادیه‌های کارگری کارگران سودان حاکی از نقض پی در پی حقوق منجمه اخراج بدون حق فرجام خواهی بیش از ۹۵۰۰۰ تن از کارمندان دولت و شرکت‌های تحت کنترل دولت، شکنجه و بد رفتاری با اعضای اتحادیه‌های کارگری در بخش‌های وسیع صنایع بودند. کمیته از دولت سودان خواستار شد که تحقیقاتی را در مورد مرگ تعدادی از رهبران اتحادیه‌های کارگری که در فاصله سال‌های ۹۵ - ۱۹۹۰ تحت شکنجه بودند، انجام دهد. کمیته مقامات سودان را فراخواند که تحقیقات مشخص به منظور تعیین شرایط مرگ آنها انجام داده و « قدم‌های مشخص برای انجام اقدامات قانونی علیه قاتلان و برای جبران خسارات و لطمات و قضاوت تبعیض‌آمیز بردارد ». گزارش کمیته با اشاره به بسیاری از موارد عدم تطابق قانون اتحادیه‌های کارگری سودان و اصول آزادی تشکل مندرج در میثاق ۹۸ از دولت سودان می‌خواهد که قانون مزبور را با توجه ویژه به ملاحظات قانونی در مورد کاربرد میثاق ۹۸ که این کشور تصویب کرده است، مورد تجدید نظر قرار دهد.

اتحادیه‌های کارگری، هسته اصلی جنبش کارگران

قسمت اول

« هوشنگ قره‌چمنی »

« مارکس » اتحادیه‌های کارگری را ابزار نیرومند تدافعی پرولتاریا در مبارزه با سیستم سرمایه‌داری می‌دانست و هدف این تشکل را مبارزه با نزول ارزش کار معرفی کرد. مارکس پس از آموزش انقلابی و بالابردن سطح دانش سیاسی، مبارزات صنفی و طبقاتی اتحادیه کارگری را مهمترین ابزار و هسته اصلی اتحاد و مبارزه طبقه کارگر تلقی می‌کرد. در آموزش مارکسیسم وظیفه اتحادیه‌های کارگری مبارزه صنفی و اقتصادی با طبقه سرمایه‌داری و ضایعات ناعادلانه آن در راستای تأمین منافع اقتصادی آنها می‌باشد. همچنین به نظر مارکس مبارزات اتحادیه‌ها جزئی از کل مبارزه طبقه کارگر در راه کسب قدرت سیاسی در خدمت حزب سیاسی طبقه کارگر می‌باشد.

در این رابطه « مارکس » و « انگلس » در سال ۱۸۷۱ پس از اعلام این اصل که طبقه کارگر باید در حزب سیاسی خود متشکل شود، اذعان داشتند که حزب طبقه کارگر می‌باید در کنار اتحادیه‌های کارگری بوده و مبارزه اقتصادی اتحادیه‌ها در ارتباط با مبارزه سیاسی و حزبی کارگران قرار گیرد. مارکس معتقد بود که طبقه کارگر طبقه‌ای است که باید در ایجاد ساختمان سوسیالیسم به نقش تاریخ ساز خود آگاهانه واقف است و یکی از عوامل کسب این آگاهی، اتحادیه‌های کارگری است و سوسیالیسم حاصل آگاهی صنفی -

طبقاتی و سیاسی طبقه کارگر بر پایه کار خلاق، دانش و بیداری طبقه دوران ساز می باشد.

نخستین اتحادیه های کارگری توسط کارگران بدون وجود حزب سیاسی طبقه کارگر اما تحت تأثیر اندیشه های خلاق سوسیالیسم در کشورهای صنعتی غرب اروپا و کشورهای نیمه صنعتی شکل گرفت. آماج ابتدایی مبارزات اتحادیه ها، فقر، بی عدالتی اجتماعی و سرکوب سیاسی در نتیجه بسط مناسبات غیرعادلانه سرمایه داری بود. اصلاح نظام دستمزدها، مسائل مربوط به کار و شرایط کار، مبارزات اولیه و سازمان یافته اتحادیه های کارگری را شامل می شد. و هدف اصلی جلوگیری از تنزل ارزش کار و مبارزه با کالایی شدن کار در نظام سرمایه داری بود. اولین هسته های اتحادیه ها بر پایه مشاغل و اصناف به طور جداگانه تشکیل گردید ولی به دنبال مبارزات خود، تمرکز و سازماندهی همراه با سیر تکاملی اقتصاد در دستور کار اتحادیه ها قرار گرفت. طبقه کارگر دریافت که بدون وحدت اتحادیه ها نمی تواند در مقابل قدرت سازمان یافته سرمایه داران و یا در مقابل قدرت متمرکز دولت مطرح باشد. گسترش مناسبات سرمایه داری و افزایش کمیت مراکز کار، بسط و گسترش روزافزون پروتاریا را به همراه داشت که مستلزم اتحاد سازمان یافته شکل های کارگری در مبارزه برای مطالبه حقوق سیاسی و صنفی خود بود. اهداف اتحادیه های کارگری از جمله مبارزه برای بهبود وضع اقتصادی، امنیت شغلی، معاش، افزایش دستمزدها، جلوگیری از بیکاری و پرداخت حقوق در مواقع بیکاری و از کارافتادگی و بازنشستگی و همچنین افزایش سطح آموزش و فرهنگ طبقه کارگر، روز به روز به جذب و سازماندهی هرچه بیشتر کارگران، منجر می شد. در ادامه مبارزات اتحادیه های کارگری، اعتصاب در اشکال گوناگون آن به قوی ترین وسیله و ابزار برای نفوذ سیاسی هرچه بیشتر اتحادیه تبدیل شد. در پی مبارزات اتحادیه ها، طبقه کارگر در سراسر قاره اروپا موفق به عقب راندن طبقه سرمایه دار و دولتهای حامی آنها از بسیاری از مواضع خود شد.

با رشد مناسبات سرمایه داری و آشکار شدن جنگ طبقاتی، طبقه کارگر اروپا در جبهه مقابل نمایندگان سرمایه داری و دول حامی آنها قرار گرفت. استثمارگران و بهره کشان اروپا با اعمال سیاستهای خشنونت آمیز سعی در سرکوب جنبه های طبقه کارگر نمودند. کارگران رمز مقاومت و پیروزی را در اتحاد و سازماندهی خود در شکل های کارگری یافتند. کارگران چاپ و کارگران سیگار سازی آلمان در حدود انقلاب ۱۸۴۸، اولین هسته های اتحادیه های کارگری را تشکیل دادند. سرکوب خشن جنبش کارگری و منع فعالیت اتحادیه های کارگری تا سال ۱۸۷۰ طول کشید. در تاریخ جنبش کارگری، در مقاطعی اتحادیه ها مجبور به فعالیت مخفی و تلفیق کار علنی و غیر علنی شده اند. در سال ۱۸۶۸ اتحادیه کارگری متمرکز آلمان به رهبری « لاسال » تشکیل گردید و کلیه اتحادیه های کارگری کنگره مرکزی تشکیل دادند. « بیسمارک » صدراعظم و قیصر در سال ۱۸۷۸ با طرح قانون ضد سوسیالیسم علیه جنبش کارگری آلمان، فعالیت تمامی اتحادیه ها و احزاب کارگری را ممنوع و سرکوب کارگران را شدت بخشید. با ادامه مبارزات کارگران و اعتصابات « اول ماه مه » دولت حامی سرمایه داران مجبور به عقب نشینی شده و کارگران توانستند کمیسیون عمومی اتحادیه های کارگری آلمان را تشکیل دهند.

۱۷۹۱ قانون ممنوعیت اجتماعی و انجمن در فرانسه در جهت سرکوب جنبش کارگری، اجازه تشکیل اتحادیه های کارگری را نمی داد. در سال ۱۸۶۴ با رشد اعتراضات کارگران، قانون سیاه ضد کارگری لغو و اتحادیه ها تأسیس شدند. فدراسیون کارگران سوسیالیست فرانسه در سال ۱۸۷۹ تأسیس شد. در سال ۱۸۹۵ کنفدراسیون ملی سندیکاهای کارگران « لیون » و

کنفدراسیون عمومی کارگران فرانسه (CGT) تشکیل شد.

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، ۱۵۴ اتحادیه کارگری عضو و وابسته به کنفدراسیون عمومی کارگران « لیون » و بیش از ۶ میلیون کارگر عضو بودند.

بین دو جنگ جهانی اول و دوم کنفدراسیون کارگری به رهبری حزب کمونیست به مبارزه خود علیه مناسبات سرمایه داری شدت بخشید. هرچند با شروع جنگ جهانی دوم و اوج گیری نهضت های ناسیونالیستی، جنبش کارگری محدود شد و مبارزه خود را حول مبارزه مشترک توده ها بر علیه فاشیسم سازماندهی کردند.

در فرانسه مبارزات اتحادیه های کارگری بیش از دیگر کشورهای اروپایی تحت رهبری کمونیست ها و حزب کمونیست قرار داشته است، اکنون بسیاری از اهداف انقلابی جنبش کارگری در کشورهای اروپایی در راستای مبارزات اتحادیه های کارگری، قبل از کسب قدرت سیاسی، جامعه عمل پوشیده است.

مصاحبه با « هارکیشان سینگ سورجیت »

دیرکل حزب کمونیست هندوستان - مارکسیست

اول ماه مه ۱۹۹۷

در انتخابات پارلمانی که در ماه مه ۱۹۹۹ در هندوستان برگزار شد، حزب کنگره هندوستان بازنده اصلی بود و حزب دست راستی « بهاراتیا جاناتا » با ۱۶۱ نماینده نیرومندترین حزب در پارلمان آن کشور شد. در اوت ۱۹۹۶، در جهت مقابله با « حزب جاناتا » دولت جبهه متحد، با شرکت ۱۳ حزب کشور، از جمله کمونیست هندوستان و حزب کمونیست هندوستان - مارکسیست - تشکیل شد. « هارکیشان سینگ سورجیت »، دیرکل حزب کمونیست هندوستان مارکسیست - طی مصاحبه ای با « الاهرام هفتگی » به تاریخ اول ماه مه ۱۹۹۷ به سؤالاتی پیرامون ماهیت جبهه متحد، ضرورت تشکیل آن و مواضع نیروهای چپ در درون آن پاسخ داده است. این مصاحبه را در زیر و در جهت آشنایی بیشتر با آنچه در هندوستان می گذرد، در معرض مطالعه خوانندگان عزیز قرار می دهیم :

س - در آینده نزدیک، احتمال یک دولت با ثبات و متکی به اکثریت را در دهلی نو چگونه می بینید ؟

ج - حزب کنگره ملی هند که طی ۴۶ سال از ۵۰ سال استقلال هند، در مرکز و بیشتر ایالات کشور حکومت را در دست داشت، دیگر در قدرت نیست. حزب کنگره نه تنها قدرت را در مرکز از دست داده، بلکه از ۲۵ ایالت هندوستان، تنها چهار ایالات را در اختیار داشته و از ۵۴۵ نماینده پارلمان، فقط ۱۴۲ نفر متعلق به حزب کنگره ملی هند هستند. هیچ حزب و یا ترکیبی از احزاب که بر محور برنامه واحدی در انتخابات شرکت کردند، نتوانستند به عنوان جانشین حزب کنگره ظاهر شوند. « حزب بهارتا جاناتا » (حزب مردم هند) که حزبی دست راستی است با ۱۶۱ نماینده قوی ترین حزب در پارلمان است. برای رو به رویی با چالشی که این حزب ارتجاعی آفریده است، ما پیشنهاد جبهه متحدی را برای مقابله خطر نیروهای راست مطرح کردیم. دولت جبهه متحد ۱۳ روز بعد از استعفای دولت « جاناتا » با شرکت ۱۳ حزب ملی و منطقه ای تشکیل شد. جبهه متحد متکی به یک برنامه روشن چپ دمکراتیک تشکیل نشد. در واقع پس از تشکیل جبهه بود که ما بر سر

یک « برنامه حداقل مشترک » به توافق رسیدیم. این برنامه در برگیرنده خواست‌های کارگران، دهقانان و همچنین خواست‌های دموکراتیک توده‌ها، مانند تقویت ساختار فدرال و مبارزه با فساد اداری است. در زمینه سیاست‌های اقتصادی، ما مجبور بودیم به مصالحه‌های مشخصی تن دهیم؛ ولی ما این حق را برای خود حفظ کردیم که مخالفت‌های خود را در این موارد ابراز کرده و توده‌ها را بر محور مسائلی که بر طبقه حاکم اثر خواهد گذاشت، بسیج کنیم در جبهه اقتصادی، دولت جبهه متحد سیاست‌های قدیمی آزادسازی اقتصادی تحلیلی بوسیله بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را ادامه می‌دهد. علت این سیاست، ضرورت نگهداشتن حزب کنگره در ترکیب جبهه متحد است. ثبات این دولت بستگی به حمایت حزب کنگره از آن دارد. زیرا جبهه متحد بدون حزب کنگره، فاقد اکثریت لازم است. اگر چه دوران تک حزبی خاتمه یافته، ولی برای ظهور اتحادی از احزاب و شرکت متحد آنها در انتخابات بر محور برنامه واحد و درکی مشترک هنوز باید کار کرد.

س - شما نقش مهمی در تشکیل جبهه متحد ایفا کرده‌اید، مشکل‌ترین بخش مسؤولیت شما چه بود؟

ج - مشکل‌ترین بخش کار در ارتباط با جبهه برمی‌گردد به فقدان درک مشترک بین احزاب تشکیل دهنده آن. همانطور که قبلاً گفتیم، جبهه متحد آن جبهه چپ دموکراتیکی نیست که ما در نظر داریم. ما در زمینه اقتصادی با جبهه اختلافاتی داریم، همانطور که موضوعات مشترک بسیاری وجود دارد، اختلافات عمده‌ای نیز دیده می‌شود. برای آن که بتوان جبهه متحد را نگهداشت، ضرورت دارد که به مصالحه و تعدیل مواضع تن داد. مشکل دیگر این است که دولت جبهه متحد به حمایت حزب کنگره نیاز حیاتی دارد؛ حزبی که در چشم مردم فاقد اعتبار است. ما در حالی که هویت و مواضع مستقل خود را حفظ کرده‌ایم، مجبوریم برای بقاء جبهه متحد سخت کار کنیم. این ضروری است که همه نیروی ما علیه « جانانا » متمرکز شود.

س - ائتلاف ۱۳ حزب، در جبهه متحد چقدر نیرومند است؟

ج - ما فاقد هرگونه تجربه قبلی در زمینه فعالیت در چنین جبهه متحدی هستیم. این ۱۳ حزب سیاسی بر ۱۰ ایالات هندوستان حکومت می‌کنند، در حالی که « جانانا » کنترل پارلمان در دو ایالت را در اختیار دارد. واقعیت این است که ۷۰ درصد از رأی دهندگان از « جانانا » حمایت نکردند. ما باید نیروی خود را برای جلب این بخش عظیم و همچنین ناراضیان درونی حزب کنگره و در جهت تقویت جبهه متحد متمرکز کنیم.

س - موقعیت کنونی چپ در هندوستان چگونه است؟

ج - در مورد توان انتخاباتی، چپ ۵۳ نماینده در پارلمان مرکزی دارد. سه دولت ایالتی در « بنگال غربی »، « کوالا » و « تری پورا » با جمعیتی بالغ بر ۱۰۰ میلیون نفر در کنترل کمونیست‌هاست. دولت بنگال غربی در ۲۰ سال گذشته تحت کنترل کمونیست‌ها بوده است. چپ دارای اتحادیه‌های کارگری قوی، سازمان‌های دهقانی، دانشجویی، جوانان و زنان در سراسر کشور است که نقش مهمی در سیاست ملی ایفا می‌کند. چپ پیگیرترین نیرو در برابر گرایش‌های راست و ارتجاعی بوده با همه توان علیه سیاست‌های اقتصادی تحمیل شده بوسیله صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی مبارزه می‌کند. چپ نقش اساسی در تشکیل جبهه متحد ایفا کرده و مواضع و سیاست‌های آن با اقبال بخش‌های وسیعی از مردم رو به رو شده است.

س - سیاست‌های حزب « جانانا » تا چه حدی دموکراسی در هندوستان را تهدید می‌کند؟

ج - حزب « جانانا » تهدیدی جدی برای دموکراسی هندوستان است. هندوستان واحد از خلق‌هایی با ادیان مختلف که به زبان‌های متنوع تکلم کرده و دارای فرهنگ‌های متفاوت هستند، تشکیل شده است. جمعیت اقلیت‌ها

بالغ بر ۱۸۰ میلیون نفر است. هندوستان بیشترین تعداد مسلمان را بعد از اندونزی در جهان دارد. جهان‌بینی واپسگرایانه و انحصارطلب « جانانا » تاروپود وحدت ملی کشور را هدف قرار داده است. تفرقه‌گرایی مذهبی این حزب باعث آشوب‌های متعددی بوده که کشور را تکان داده و هزاران نفر را به کشتن داده است. حزب « جانانا » با بهره‌برداری از ناراضی‌های موجود علیه حزب کنگره در ایالاتی که احزاب چپ و دیگر نیروهای دموکراتیک ضعیف هستند، توانسته است رشد کند. البته این روند به معنای رشد هواداران جانانا نبوده است، بلکه ماهیتاً آراء ضد حزب کنگره را در بر می‌گیرد.

س - جدی‌ترین مشکلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که امروز هندوستان با آنها رو به روست، کدامند؟

ج - سیاست‌های تعدیل اقتصادی منجر به افزایش نابرابری‌ها در جامعه شده‌اند. این سیاست‌ها در حالی که برای خاندان‌های انحصارگر، فرامی‌نویس‌ها، زمینداران بزرگ و قشر بالای شهر و روستا سودآور بوده‌اند، به بی‌چیزی بیشتر طبقه کارگر، کارگران بخش کشاورزی و کشاورزان خرده مالک انجامیده است و اثرات آنها نیز دامنگیر بخش وسیعی از طبقه متوسط و بخش‌های حقوق‌بگیر شهری شده است. واحدهای صنعتی کوچک و متوسط با مشکلات جدی رو به رو بوده و در شرف تعطیل هستند. اثرات این سیاست‌ها به همراه خودداری از انجام اصلاحات ارضی، به ناآرامی‌های اجتماعی خواهند انجامید. چنین وضعیتی می‌تواند مورد بهره‌برداری نیروی راستگرا قرار گرفته و یا بوسیله نیروهای دموکراتیک جامعه به شیوه‌ای دموکراتیک هدایت شوند. این بزرگترین چالشی است که کشور امروزه با آن رو به روست. ارزشها و آماج مبارزه آزادیخواهانه مورد حمله بوده و عناصر ضد اجتماعی در حال رشد بوده و وحدت طبقه کارگر و میلیون‌ها زحمتکش را تهدید می‌کند. با آن که ۵۰ سال از استقلال کشور می‌گذرد، هیچ دگرگونی اساسی در وضعیت زنان کشور صورت نگرفته است، نابرابری‌های منطقه‌ای در حال رشد بوده و به افزایش تمایلات جدایی خواه، منجر شده است. درحالی که حزب کنگره، حزبی که ۴۶ سال بر کشور حکومت می‌کرد در حال از هم پاشیدن است، ما با چالش بزرگی از جانب حزب « جانانا » رو به رو هستیم. اگر نیروهای چپ و دموکراتیک نتوانند توده‌های مردم را جلب کنند، رویگردانی مردم از حزب کنگره مورد بهره‌برداری. « جانانا » قرار خواهد گرفت. مبارزه بین این نیروها در جریان است تشکیل دولت جبهه متحد بخشی از این مبارزه است. با این وجود پیروزی نهایی در این مبارزه بستگی به رشد نیروهای چپ دارد که البته علی‌رغم نفوذ قابل توجهشان، هنوز آنچنان توانمند نیستند که بتوانند صحنه سیاسی را در ایالات و مناطق مختلف کشور شکل دهند. این مبارزه مسیر آتی تاریخ هندوستان را تعیین خواهد کرد. ما همه سعی خود را می‌کنیم که بر حوادث اثر گذاشته و در تصحیح روند حرکت کشور همه جانبه شرکت کنیم.

نشست بین‌المللی سندیکاها در کوبا

نشست بین‌المللی سندیکاها با شعار « علیه نئولیبرالیسم » اوت ۱۹۹۷ در کوبا برگزار شد. فکر برگزاری چنین نشستی از سندیکاها، برای نخستین بار در جریان کنگره کفدراسیون زحمتکشان کوبا که در سال گذشته برگزار شد، مطرح شد.

در این کنگره قطعنامه به تصویب رسید که در قسمتی از آن آمده است:

« برای آن که بتوان یک سندیکالیزم متحد و مجتمع را بوجود آورد، لازم است که درک درستی از جهانی شدن امروزی به دست آورد و به تفرقه و جدایی‌های ناشی از اختلافات ایدئولوژیک پایان داد. » در همین چارچوب بود که شرکت‌کنندگان در آن کنگره تصمیم گرفتند که یک نشست بین‌المللی را به منظور بررسی این مسایل و برقرار وحدت عمل مشخص‌تر در برابر نئولیبرالیزم سازمان بدهند. کنفدراسیون زحمتکشان کوبا نیز آمادگی خود را برای برگزاری این جلسه در کشور کوبا اعلام داشت، که با برگزاری فستیوال جهانی جوانان در این کشور همزمان شد.

این نشست از ۶ تا ۸ اوت در « هاوانا » برپا بود و بیش از ۴۰۰ سازمان سندیکایی از ۶۰ کشور جهان و با حدود ۱۳۰۰ نماینده در آن شرکت داشتند. از جمله این سازمان‌های سندیکایی از کشورهای برزیل، هندوستان، فرانسه، آفریقای جنوبی و سازمان‌های سندیکایی امریکا، ایتالیا، انگلستان، بلژیک، سوریه بودند. در این نشست تصمیم گرفته شد پنج کمیسیون مختلف تشکیل شود که نام این کمیسیون‌ها و وظائف آنها خود به خوبی از اهداف این نشست خبر می‌دهد. مسائل مطروحه در این کمیسیون عبارت بود از:

۱- مبارزه علیه آثار شوم سیاست خصوصی‌سازی.
۲- مقابله با بیکاری، مشاغل جزئی و موقت و متزلزل، جلوگیری از کاهش دستمزدها و زیرپا گذاشتن قانون کار و مبارزه با اقداماتی که موجب تضعیف سازمان‌های سندیکایی می‌شود.
۳- مبارزه علیه تعرضات به تأمین اجتماعی و خصوصی کردن آن، توسعه دادن خدمات بهداشتی، آموزشی، فعالیت زحمتکشان در برابر توزیع ناعادلانه ثروت.

۴- فعالیت برای پایان دادن به تبعیض نسبت به زنان و مهاجرین و کودکان.
۵- اقدامات سندیکاها در شرایط جهان یک قطبی، مبارزه در برابر زیرپا گذاشتن حاکمیت و استقلال کشورها. البته بحث‌های مفصلی پیرامون راههای مبارزه با نئولیبرالیزم انجام شد.

باید گفت که در برخی موارد، پاره‌ای از شرکت‌کنندگان، شعارهای گاه تند و فاقد راه حل مشخص ارائه دادند، ولی در مجموع تلاش عمومی در این سمت بود، که بتوان وحدت سندیکایی را در برابر نئولیبرالیزم بوجود آورد و یک فعالیت هماهنگ سندیکاها با رأی مثبت اکثریت بزرگ شرکت‌کنندگان به تصویب رسید. هم چنین ابتکاراتی در این راستا به عمل آمد، از جمله سازمان‌دادن یک گردهمایی بین‌المللی درباره اشتغال زیر نظر سازمان ملل متحد و با شرکت وسیع سازمانی‌های سندیکایی، برگزاری منظم دیدارهای محلی، منطقه‌ای، قاره‌ای میان سندیکاها، گسترش سیستم اطلاع رسانی سندیکاها، هماهنگ کردن فعالیت‌ها برای مبارزه با کار کودکان و برقراری حقوق کامل زنان. در مورد نوسازی جنبش سندیکایی، برخی‌ها از پایه‌گذاری یک ساختار بزرگ بین‌المللی دفاع کردند و برخی دیگر معتقد بودند که باید دوران تفرقه و انشعابات و تقسیم‌بندی جنبش سندیکایی براساس معیارهای ایدئولوژیک و سیاسی را پشت سرگذاشت و راه را برای وسیع‌ترین اتحاد زحمتکشان هموار ساخت، خلاصه آن که نشست « هاوانا » نقش مهمی در نزدیک کردن سندیکاها و هماهنگ کردن مبارزه آنها ایفا کرد.

همچنین در این نشست تحریم اقتصادی ۳۷ ساله علیه کوبا توسط آمریکا طی سندی محکوم شد و پایان این تحریم خواسته شد.

همچنین روز ۸ اکتبر، سالروز اعدام انقلابی نامدار آمریکای لاتین « ارنستو چه گوارا » به عنوان روز بین‌المللی علیه نئولیبرالیزم نامگذاری شد. قرار شد نشست بعدی در سال ۱۹۹۹ در برزیل برگزار شود.

« دنگ شیائوپینگ » در ۲۲ اوت ۱۹۰۴ در روستایی واقع در ایالت « سیچوان » چین، دیده به جهان گشود. او به منظور ادامه تحصیل به فرانسه رفت در آنجا با ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم آشنا شد و شفیگی شدید نسبت به آن پیدا کرد. « دنگ » در سال ۱۹۲۶ به چین برگشت و به « مائو » پیوست و در دوران « چیان‌کای چک » فعالیت زیرزمینی را با هدف شوراندن و به حرکت درآوردن دهقانان، همپای مائو آغاز نمود و در جریان راهپیمایی بزرگ ۶۰۰۰ مایلی و مشهور انقلاب چین، که با شرکت وسیع دهقانان انجام شد، فعالانه حضور داشت. « دنگ » پس از پیروزی انقلاب، مسئولیت اجرای اصلاحات ارضی در زادگاهش یعنی ایالت سیچوان را بر عهده داشت. « دنگ » در سال ۱۹۵۶ راهی مسکو شد و در آنجا ضمن آشنایی با افکار « نیکیتا خروشچف » آشنا شد و با همین توشه سفر با هواداران افراطی « مائو » خود را غریب و بیگانه احساس کرد. « دنگ » که به دلیل اعتماد مطلق « مائو » وفاداری بی‌قید و شرطش نسبت به « انقلاب » به دایره قدرت راه یافته بود، با خط‌مشی‌های « مائو » مخالفت نمی‌کرد، ولی برداشت‌های حاکم از ایدئولوژی چپ معتقد نبود. در جریان « انقلاب فرهنگی » در سال ۱۹۶۶ او که مدت چهل سال از حمایت بی‌قید و شرط « مائو » برخوردار بود و از جمله رهبران اصلی انقلاب به حساب می‌آمد، متهم شد که از سرمایه‌داری حمایت می‌کند و به اتهام جاده صاف‌کن سرمایه‌داری، از کلیه مسئولیت‌های سیاسی عزل گردید و به روستایی در ایالت « جیانگ شی » تبعید شد تا با کار در یک کارخانه تعمیر تراکتور، اخلاقیات ناپسند را از خود بزدايد. « دنگ » در این جریان به شدت خوار و خفیف شد و توسط سربازان ارتش سرخ به حدی کتک خورد که به قصد خودکشی از طبقه چهارم یک عمارت به پایین پرید، ولی فقط از ناحیه کمر شدیداً آسیب دید. این رفتار موهن « رفقای انقلابی »، آموزه‌ای بس ارزشمند برای « دنگ » به حساب آمد در همین سالها بود که « دنگ » برای « ثبات سیاسی و اقتدار دولت » جایگاه و اهمیتی رفیع و تعیین‌کننده قائل شد. در سال ۱۹۷۳ « مائو » از « دنگ » اعاده حیثیت به عمل آورد و مسئولیت اداره « ارتش خلق » را به وی سپرد. ولی دیری نگذشت که مجدداً در آوریل ۱۹۷۶ توسط گروه چهار نفری به رهبری همسر « مائو »، به عنوان یک عنصر ضدانقلابی محکوم و دوباره تبعید شد. ولی این تبعید دیری نپایید، زیرا در نهم سپتامبر همان سال رهبر پرآوازه چین درگذشت و « هوا کوفنگ » جانشین وی، در سال ۱۹۷۸ « دنگ » را به پکن فرا خواند و کلیه مسئولیت‌ها و سمت‌های قبلی را به او برگرداند. « دنگ » نیز به نوبه خود از دهها هزار تن که در جریان انقلاب فرهنگی تحت پیگرد قرار گرفته بودند، اعاده حیثیت کرد و تمام آنان را تبرئه نمود. « دنگ » در جریان پلنوم سوم حزب کمونیست جمهوری خلق چین، که در دسامبر ۱۹۷۸ برگزار شد، اصول سیاسی حرکتی را که خود او به عنوان « انقلاب دوم چین » بر آن نام نهاد، بدین ترتیب اعلام کرد: گشودن درهای چین به روی جهان خارج و نوسازی پایه‌های کشور در محورهای کشاورزی، صنعت، علوم و تکنولوژی و دفاع ملی. در این حرکت تاریخی، تشویق سرمایه‌گذاری خارجی، توسعه تجارت با سایر کشورها، توسل به مکانیسم‌های بازار آزاد و حمایت از مالکیت خصوصی بر اراضی کشاورزی، از جمله سیاست‌ها و خط‌مشی‌های اصلی دولت جدید به حساب می‌آمد. « دنگ » در سال ۱۹۷۴ برای ایراد یک سخنرانی در مجموع

عمومی سازمان ملل وارد بیوریک شد و برای نخستین بار پس از پیروزی انقلاب چین، جهان غرب توانست از نزدیک با شخصیت و دیدگاههای او آشنا شود. همچنین در جریان سفر بعدی به واشنگتن، که به منظور امضای یک پروتکل صورت گرفت، «دنگ» با بسیاری از رهبران صنایع امریکا و مدیران بزرگترین شرکت های آمریکایی ملاقات کرد و توانست برای حضور گسترده این شرکت ها در بازار یک میلیارد نفری چین، اعتماد لازم را در آنان ایجاد کند. برخلاف «مائو»، «دنگ» مهارت عجیبی برای تأکید نهادن بر موارد اشتراک، از خود نشان می داد. «دنگ» از هرگونه افراط کاری نپخته ایدئولوژیک، اجتناب می کرد. او در عقایدش ثابت و استوار بود ولی در عین حال در برابر جنبه های غیرعملی و غیرواقعی ملاحظات ایدئولوژیک، مقاومت می کرد.

به موازات تعمیق فرایند اصلاحات اقتصادی در چین، این کشور در راه سرمایه داری گام برمی داشت. اما «دنگ» ادعا می کرد فرایند نوسازی چین با خط مشی های سوسیالیستی انجام می شود. او معتقد بود که بهترین ارزشهای موجود در جوامع شرقی و غربی را برای بنای کشوری قدرتمند و سعادتمند برگزیده است. «دنگ» معتقد بود که در کشورهای در حال توسعه، اهرم های نفوذ امپریالیستی همواره به نفع غربی ها عمل می کنند و با شعارهای دموکراتیک می کوشند اقتدار دولت های ملی را تضعیف نموده و در فرایند توسعه آنها ایجاد اختلال نمایند. به همین دلیل «دنگ» اصلاحات اقتصادی را جدی گرفت ولی هیچگاه به اصلاحات سیاسی در مرحله گذار اهمیت نداد. دنگ الگوی متفاوتی از توسعه را مطرح کرد که با الگوهای دیگر تفاوت آشکار دارد. یک کارشناس امریکایی می گوید اگر گورباچف می پذیرفت که الگوی «دنگ» را پیاده کند، یعنی دیکتاتوری را ست نکند، احتمالاً روسیه را به زانو در نمی آورد.

گورباچف بر «گلاسنوست» و حقوق مدنی و آزادیهای فردی و اجتماعی تکیه کرد و در این راه برحق و اصولی، نتوانست با برنامه منجمد و هماهنگ در عرصه سیاسی و اقتصادی عمل کند. ولی برخلاف او، شیائوپینگ، سر و سامان دادن به اقتصاد وامانده از رقابت و نوآوری را سرلوحه کارش قرار داد. کسینجر در مقاله ای که به مناسبت درگذشت شیائوپینگ در هفته نامه نیوزویک (سوم مارس ۱۹۹۷) نوشت از او چنین یاد کرد: «دنگ شیائوپینگ در مسائل اقتصادی کاملاً اصلاح طلب بود، اما در حوزه مسائل سیاسی، شخصیتی محافظه کار از خود نشان می داد و حاضر بود به خاطر اهمیت استراتژیکی که برای نجات چین از چنگال عقب ماندگی قائل می شد، هرگونه تهدید فراوری ثبات سیاسی کشور را در نظفه ناپود کند.»

اگر فرایند اصلاحات سیاسی و اقتصادی و اجرای برنامه مشهور «پروستریکا» در اتحاد شوروی در فاصله سالهای ۱۹۸۵ - ۱۹۹۰ به فروپاشی کامل نظام سیاسی و تجزیه این کشور منجر شد، در عوض همین فرایند در چین، بزرگترین معجزه اقتصادی قرن را به وجود آورد.

«دنگ» بارها و بارها، چه در حرف و چه در عمل، خاطرنشان کرد که هدفش قدرتمند و سعادتمند ساختن چین و نه الزاماً دموکراتیک ساختن آن است و این مشی خود را در جریان حادثه «میدان تیانانمن» به خوبی به نمایش گذارد. در بهار سال ۱۹۸۹ این میدان به اشغال صدها هزار دانشجو درآمد بود و آنان تضمین آزادیهای سیاسی و حقوق دموکراتیک را طلب می کردند. «دنگ» به مدت دو ماه چنین وضعیتی را تحمل کرد اما در روز چهارم ژوئن دستور حمله به میدان را صادر کرد و خون جوانان معترض در میدان تیانانمن چین جاری ساخت. «دنگ» برای دستیابی به توسعه تنها به دنبال اصلاحات اقتصادی آن هم با پذیرش سرمایه داری بود و به جامعه دموکراتیک اعتقاد نداشت.

مقاله حسن و صید دموکراتیک حکومت چین با آزادیهای سیاسی و حقوق دموکراتیک مردم، با آزادی قلم و بیان و مطبوعات، آزادی احزاب سیاسی، سرکوب حرکت های اعتراضی مردم و مخالفین و حتی برخوردهای ارتجاعی سرکوبگرانه آن با مسئله «نهادم فرهنگی» و ممنوع ساختن ماهواره ها و آتش زدن صدهزار دبکت کامپیوتری به اصطلاح «سروج غربگرایی»، بی توجهی به استانداردهای مورد قبول بین المللی حقوق بشر و... از عناصر اصلی جامعه غیردموکراتیک چین می باشد که به همراه ساختارهای سرمایه داری حاکم بر جامعه، الگویی را مشخص می کند که به هیچ وجه نمی تواند الگو و مطلوب نیروهای چپ دموکراتیک باشد.

گزارش سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه به کنگره چهارم حزب

گنادی زیوگانف

گزارش سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه که توسط زیوگانف به کنگره چهارم حزب ارائه و در آخرین روزهای آوریل ۱۹۹۷ در مسکو مورد بحث و تصویب قرار گرفت، از اسناد با اهمیت و منحصر به فردی است که مطالعه آن برای آشنایی با استراتژی و تاکتیک کمونیست های روسیه حائز اهمیت ویژه ای است. در زیر بخش های عمده و کلیدی این سند برای اطلاع خوانندگان عزیز ارائه می شود.

سؤالات کلیدی استراتژی حزب

... وظیفه اول و عمده تغییر رژیم ضد مردمی و تغییر مسیر ناپودکننده اجتماعی - اقتصادی حل نشده است. با این حال دوره دو ساله پس از کنگره سوم به هدر نرفته است.

حزب کمونیست فدراسیون روسیه به مثابه بزرگترین حزب سراسری روسیه و یک نیروی سیاسی قدرتمندی که دیگر کسی نمی تواند آن را ندیده بگیرد، تثبیت شده است. حزب در عرصه های درک تشریک پدیده های کنونی و چشم انداز آینده پیشرفت کرده است. در سازماندهی کارزارهای سیاسی عمده که اهمیت ملی دارند، تجربیات عملی انباشته است. حزب ما رشد کرده است. احزاب تاتارستان و باکونیا و همچنین تعدادی از سازمان های محلی دیگر احزاب کمونیست به آن پیوسته اند این امر نمایانگر چگونگی پایه گذاری وحید و واقعی جنبش کمونیستی در روسیه است... گام های مهمی در جهت متحد کردن نیروهای اپوزیسیون و میهن پرست و ایجاد مراکز تحلیلی و مسائل ارتباط جمعی خودمان برداشته ایم. ما به خوبی از کمبودهای خودمان آگاه هستیم، من در مورد اصلی ترین آنها صحبت خواهم کرد. صفوف حزب خیلی آهسته رشد می کند. تعداد اعضای جوانی که به ما می پیوندند کافی نیست. تماس ما با توده ها، به ویژه در سیج مردم زحمتکش برای اقدامات عملی در دفاع از منافع آنان کافی نیست. سازمان های ما بعضی وقت ها در ابتکارات سیاسی خیلی تأخیر دارند و از حوادث عقب هستند. ما به اندازه لازم از نمایندگان پارلمانی خود استفاده نمی کنیم.

اصلی ترین مسأله استراتژی ما

کنگره ما در ۸۰ - مین سالگرد انقلاب اکبر و ۷۵ - مین سالگرد ایجاد اتحاد شوروی سوسیالیستی برگزار می شود... می خواهم یکی از درسهای

فراوان قرن کنونی را بادآوری کم. چهل و پنج سال قبل در سخنرانی پایانی کنگره نوزده حزب کمونیست اتحاد شوروی (اکتبر ۱۹۵۲) ای. و. استالین به نمایندگان احزاب کمونیست و دموکراتیک خارجی گفت: «قبلاً بورژوازی به خود اجازه می داد که لیبال باشد، از آزادیهای بورژوا - دموکراتیک دفاع می کرد. اکنون، حتی نشانه ای از این لیبرالیسم باقی نمانده است، پرچم آزادیهای بورژوا - دموکراتیک به پایین پرتاب شده است. شما اگر می خواهید اکثریت مردم را دور خودتان جمع کنید باید این پرچم را بردارید و حمل کنید، کسی دیگری نیست که آن را بردارد. قبلاً بورژوازی به عنوان رهبر ملت محسوب می شد، از حقوق و استقلال ملت ها دفاع می کرد و آنها را برتر از هر چیزی قرار می داد. اکنون هیچ نشانه ای از «اصول ملی» باقی نمانده است. پرچم استقلال ملی و حاکمیت ملی به زمین انداخته شده است. شما اگر می خواهید که میهن پرستان کشورهایتان باشید اگر شما می خواهید که نیروی رهبری کنند ملتان باشید، باید این پرچم را بردارید و به پیش برید. هیچ کس دیگری نیست که آن را بردارد». در این کلمات جاده دشواری که کمونیست های روسیه و شوروی طی کردند برای درک این که منافع مردم، منافع کشور و حقوق شهروندان ارزش هایی هستند که ارزش زندگی کردن و جنگیدن دارند، مشخص است. در این کلمات تجربه مبارزه علیه تروتسکیسم که روسیه را به عنوان یک تل هیزم در آتش بزرگ انقلاب جهانی محسوب می کرد، منعکس است... و بالاخره در این کلمات استراتژی مقابله با «جنگ سرد» منعکس بود که محافل امپریالیستی غرب علیه اتحاد شوروی به راه انداخته بودند. در آن زمان، این کلمات خطاب به مهمانان خارجی بیان شد. نیم قرن پیش هیچکس نمی توانست تصور کند که کمونیست های شوروی روزی با وظیفه بازسازی یکپارچگی ارضی و استقلال میهن خود مواجه شوند. با نیاز به مبارزه برای پایه های ترین حقوق برای اکثریت مردم که از حق زندگی و کار آغاز می شود، مواجه گردند. در رابطه با چنین وظایفی، حزب کمونیست فدراسیون روسیه حزبی طبقاتی باقی می ماند. یک حزب مردم زحمتکش، کارگران، دهقانان و روشنفکران. حزب آگاهانه و وظیفه اصلی خود را در حال حاضر وحدت نیروهای سیاسی و اجتماعی سالمی تعریف می کند که باید وظائف دموکراتیک نجات ملی و میهنی را به انجام برساند. ما وارثان آن بخش از حزب کمونیست اتحاد شوروی هستیم که هیچگاه اصل طبقاتی را در مقابل اصل عموم خلقی قرار نداد. این موضع اصولی ما است که در برنامه ما منعکس است و براساس آن تاکتیک های خودمان را تعریف کرده و روابط خود را با متحدانمان تعیین نموده ایم و با مخالفان برخورد کرده ایم... این رازی نیست که رژیم حاکم فعلی ماسک میهن پرستی و توانمند خواستن وطن را بر چهره گذاشته است. چگونه ممکن است که یک نفر میهن پرست واقعی باشد و در عین حال از سرمایه داری عشان گسیخته در روسیه حمایت کند؟ بدون مخالفت با چنین رژیمی چگونه می توان دموکرات واقعی بود؟... ایده میهن پرستانه معاصر یک ایده عمیقاً سوسیالیستی است. ما باید این واقعیت را در دسترس درک همگان قرار دهیم...

سرمایه داری کردن روسیه به کجا ختم می شود

کوشش برای اعاده سرمایه داری منجر به انهدام وضعیت و در حقیقت به غیرصنعتی شدن کشور، به از بین رفتن بیش از نیمی از پتانسیل اقتصادی و افت شدید کیفی در تمامی ساختار تولید شده است. صنایع تکنولوژیکی عالی، آن کارخانجاتی هستند که از نبود سرمایه گذاری صدمه می بینند. روسیه در حال حاضر استقلال خود را از نظر تولید مواد غذایی از دست داده است. یک سیستم اقتصادی از نوع استعماری در حال شکل گرفتن است. کوشش برای اعاده سرمایه داری منجر به انشقاق جامعه گشته است. یک بخش از جمعیت با از دست دادن نه تنها آگاهی طبقاتی بلکه آگاهی ملی مبدل به لومین پرولتاریا

شده است... کوشش برای اعاده کاپیتالیسم در روسیه در واقع به استعمار روز افرون روسیه می انجامد. دقیق تر بگوییم، این کیفیت یک فرم جدیدی از اعلام جنگ علیه کشور ما است. پول های کثیف، دروغ و تحریکاتی که ستون پنجم از آنها استفاده می کند و در عمل از تمام تجاوزهای باقی، ناپلئون و هیتلر کشر مخرب نبوده است. به همین دلیل است که در صدد ایجاد یک «کمر بند فرنیطیه ای» در پیرامون روسیه هستند. در جنوب آنها کوشش دارند که ما را از متحدان تاریخی خود در بالکان جدا کنند. سألّه توسعه ناتو در اروپای مرکزی حل شده است. در شمال شرقی کشورهای بالتیک در حال پیوستن به کمر بند فرنیطیه ای هستند. این عمده ترین تهدید خارجی است. تهدید داخلی ناشی از سیاست غیرمسئولانه و فاقد صلاحیت رژیم حاکم است که منجر به یک انفجار اجتماعی خود به خودی خواهد شد... رفتار یلینسک در هلینسکی پرده از بیانه های عدم موافقت او با توسعه ناتو در شرق اروپا برداشت. با امضاء اسناد به اصطلاح جبران... او در اساس وارد یک تجارت سیاسی گردید. و نظر واشنگتن را مبنی بر «توسعه ناتو در مقابل اعانه» قبول کرد. این «توافق» در واقع چیزی جز یک پرده استار برای خلع سلاح اتمی روسیه، نابود کردن آخرین وسایل هشیاردهنده در مقابل دشمنان بالقوه نیست... «مرحله جدید اصلاحات» معنایی جز حمله به آنچه از حقوق اجتماعی - اقتصادی مردم زحمتکش باقی مانده است نمی تواند داشته باشد. در همین حال تحریکات سیاسی انجام می شود. باز سخن از جابجا ساختن جسد لنین می رود. یک کارزار جدید ضدکمونیستی آغاز شده است. طرح های جدیدی را برای از بین بردن مجلس دوما ی نافرمان در دست دارند. این همه جز جریانی علنی برای تشدید تقابل بیشتر چه می تواند باشد؟...

حزب در مقام اپوزیسیون مسؤول

حزب ما در شکل کنونی خود فقط چند سال عمر دارد. با وجود این تاریخ آن هم اکنون پر از حادثه است. و می توان آن را به چندین دوره تقسیم کرد. دوره عقب نشینی موقت که در آستانه کنگره سوم تمام شده بود. دوره مورد گزارش تا قبل کنگره را می توان دوره اثبات قدرت و تحصیل یک موازنه مشخص بین اپوزیسیون در حکومت دانست. ما در آستانه یک دوره جدید هستیم که مشخصه آن تهاجم است... در درون حزب خواست های فزاینده ای وجود دارد که از رهبری عملکردی مصمانه تر و با انرژی تر و قاطعانه تر طلب می کنند... طی دو ماه گذشته اوضاع در روسیه چنان عوض شده است که می توان از یک مرحله تاکتیکی جدید در فعالیت هایمان صحبت کرد... دولت جدیداً تشکیل شده مصمم است بی تردید سیاست های نابودکننده روسیه را ادامه دهد... این اهمیت حیاتی دارد که تغییراتی را در قانون اساسی ایجاد کنیم چرا که قانون اساسی فعلی اعضای دوما را به دور باطلی از برخورد با این و با آن کابینه می کشاند. صرف نظر از این که تعداد اپوزیسیون چه اکثریتی داشته باشد. این خیلی طولانی خواهد بود اگر منتظر انتخابات ریاست جمهوری و پیروزی اپوزیسیون شویم. ما باید در حالی که متوجه هدف برنامه ای خودمان اتخاذ یک قانون اساسی شورایی هستیم برای تغییرات در قانون اساسی مبارزه کنیم. متحدین ما در مبارزه نباید فقط منحصر به احزاب و جنبش های سیاسی باشند. اتحادیه های کارگری، سازمان های جوانان، زنان و بازنشستگان نیز باید جزو متحدین ما باشند. منطق این مبارزه متحد است که باید ما را به ایجاد یک دولت ائتلافی میهنی هدایت کند... ما باید در قلب مبارزه باشیم و به آن فرم های مشکل تر و آگاهانه تر بدهیم... کمیته مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه ضروری می داند که فوراً شروع به جمع آوری طوماری از امضا. برای خواست استعفای رئیس جمهور و تغییر قانون اساسی بکند. این عمل باید در هر صف اعتراضی، جلسه، اعتصاب غذا، اعتصاب و در جریان هر اقدام اعتراضی انجام پذیرد.

هرچه این جنبش گسترده باشد. ساده‌تر و طبیعی‌تر به یک اعتصاب ملی سراسر روسیه خواهد انجامید. اگر آنهایی که در قدرت هستند نسبت به خواسته‌های مردم ناشنوا باقی بمانند، تمام مردم زحمتکش روسیه را به چنین اعتصابی فرا خواهیم خواند. اگر ما حقیقتاً می‌خواهیم که اعتراض توده‌های مردم به حصول نتایج مثبت بیانجامد، باید خودمان را درگیر انجام دو وظیفه بکنیم. اول: آموزشی سیاسی و سازماندهی توده‌ها و دوم: بیدارکردن ابتکارات مردم، ایجاد ساختارهای اجتماعی جدید در پایین که قادر خواهند بود جایگزین ساختارهای ناتوان و از کار افتاده گردند. که طی زمان هر دوی این وظایف با هم تلفیق خواهند شد.

در رابطه با موضوع اجتماعی - اقتصادی حزب

حزب دارای نظرات اصولی خود در شرایط کنونی اقتصادی است که چگونه عمل کند. امروز سؤال عمده برای ما این است که آیا «نیروهای بازار» و در عمل چند گروه‌بندی بانکی باید با بهره‌جهت حرکت اقتصادی ما را تعیین کنند. آن هم در حالی که منابع کشور را به سود منافع خودخواهانه‌شان به کار می‌برند. و یا دولت عرصه‌ها و جهت‌های بهره‌گیری از رقابت بازار را به نفع جامعه تعیین کند؟ ما طرفدار دومین حالت هستیم. ما موافقیم که دولت عرصه‌ها و جهت‌های عمده را تعیین می‌کند و رقابت بازار را به نفع مردم به کار می‌گیرد. امروز مهم‌ترین سؤال برای ما تقویت کردن مدیریت دولتی مرکزی و پایین‌بردن تعرفه‌ها در سیستم‌های کلیدی نظیر مجتمع سوخت، انرژی، حمل و نقل راه‌آهن و ارتباطات است که چارچوب را برای یک فضای اقتصادی سیاسی غیرقابل تقسیم در روسیه فراهم می‌کند و ضامن حراست از روسیه می‌باشد. جامعه نمی‌تواند به تنهایی شفافیت لازم را در فعالیت اقتصادی بوجود آورد و در مقابل موج جنایتکاری بدون کنترل دولتی مقاومت کند... به طور همزمان، اگر تجربه گذشته را در نظر بگیریم، ما تمرکز بیش از حد و بوروکراتیک را کنار می‌گذاریم. ما طرفدار یک سیستم اقتصادی منعطف بر پایه عمل متقابل بین اشکال متفاوت مالکیت، همزمان با ارجحیت دادن به مالکیت عمومی هستیم. در حال حاضر روسیه هر سال ۱۰ تریلیون روبل از منافعش را از طریق «دلاری شدن» اقتصاد از دست می‌دهد... در کشاورزی سیاست حزب علیه خرید و فروش آزادانه زمین است.

در رابطه با تمامیت ارضی روسیه

اولاً از نظرگاه وسیع تاریخی و فرهنگی روسیه بزرگ، اتحاد شوروی است. حزب همیشه مخالف ایده آل خرده بورژوازی که خواستار کشورهای کوچک شبه مستقل و لذا متزوی بودن مردم هستند، بوده و خواهد بود... روند تحکیم داخلی روسیه فقط هنگامی غیرقابل برگشت می‌شود که از مداخله خارجی مصون باشد. تأمین این کار ساده‌ای نخواهد بود، اگر این حقیقت را در نظر بگیریم که تمامی مواضع بین‌المللی اتحاد شوروی بدون مبارزه و کوشش تسلیم شده و استقلال سیاسی و دفاع در حال انحطاط شدید هستند. موازنه استراتژیک نیروها در جهان از بین رفته است. منظور از توسعه ناتو مشخص است. این امر برای حمایت از مواضع متحدانشان در مسکو توسط لوله‌های تانک در اروپای شرقی است. در صورتی که قدرت مردمی پیروز شود روسیه را با یک کمربند قرنطینه‌ای محاصره خواهند کرد تا مانع آن شوند که نفوذ سنتی خود را بر روی تحولات جهانی دوباره اعمال کند.

در برخورد با تاریخ اتحاد شوروی

حزب کمونیست روسیه مردم را به بازگشت به سوسیالیسم نمی‌خواند بلکه آنها را به پیش به سوی سوسیالیسم دعوت می‌کند. بازگشت به مدل قبلی را باید از آنجا که گذشته را تکرار می‌کند، محکوم نمود. جامعه هنوز به صراحت این را درک نمی‌کند. نه فقط دشمنان ما بلکه بسیاری از حامیان ما حزب را به مثابه یک مدافع گذشته، «یک نیروی محافظه کار چپ»

می‌بینند. بخشی از این نتیجه‌گیری محصول تحریم اطلاعاتی است که ما هنوز نتوانسته‌ایم آن را بشکنیم و بخشی از چنین نتیجه‌گیری محصول آن است که ما خودمان هنوز با گذشته تاریخی‌مان برخورد دقیق نکرده‌ایم. بیایید رک و راست باشیم... میراث ما خیلی متنوع است. بسیاری از چیزها را باید نقادانه مورد تحلیل قرار دهیم و از غرور و خودپسندی که برای حزب مرگ‌آور است، اجتناب کنیم. نفرین به رژیم و مسیر و عملکرد فاجعه‌بار آن برای اپوزیسیون یک سؤال عادی شده است. ولی ما باید همچنین بفهمیم که روندهای فاجعه‌آمیز امروز از هیچ و از آسمان به یکباره پایین نیفتاده‌اند. از بسیاری از لحاظ آنها ادامه بدترین گرایشات گذشته نه چندان دور هستند. سنگینی ساختار اقتصادی، گرایش به اقتصاد مبتنی بر استخراج مواد خام پنج یا ده سال قبل شروع نشد بلکه آغاز آن در دهه ۷۰ بود و این همزمان با دوره‌ای است که علم و تکنولوژی شروع به عقب‌افتادن از غرب نمود. اگر امروز کار شرافتمندانه به صرفه نیست، باید ریشه‌های نابودی انگیزه به کار شربخش را در بیگانگی کارگر از ابزار تولید و در شیوه‌های معیوب تأمین حق شهروندان بر مایملک عمومی دانست. این خیلی آسان است که متعجب شویم که چگونه مردم به شکلی غیرفعال و غیر مسؤولانه به دزدی خصوصی سازی برخورد می‌کنند. در حالی که باید درک شود که تدارک «خصوصی سازی بزرگ» از نظر روانی و اخلاقی توسط نمونه‌های کوچک آن در شکل دزدی در مقیاس کوچک که برای سالیان زیاد در نشو و نما بود، صورت گرفته بود. در حالی که از سقوط اخلاق و فقر ایدئولوژیک در جامعه خشمگین هستیم، باید تصدیق کنیم که این امر از خیلی پیش آغاز شد. برخورد رسمی و فرمال به کار ایدئولوژیک و تفاوت بین گفتار و کردار بذر شک و بی‌اعتقادی را کاشت که امروز به علفهای زهرآگین بدل شده است. در پایان، هنگامی که مقصر همه بدبختی‌هایمان را «حزب در قدرت» می‌دانیم، ما نمی‌توانیم این حقیقت را نپذیریم که این حزب در بخش عمده آن از صاحبان امتیاز تشکیل شده و پیرو بلاواسطه آنها می‌باشد. آیا پوسیدگی در ساختار حزب، دولت و فساد و آمیختن آن با جهان جنایت فقط مسایل امروز است؟ این بخش بوروکراتیک حزب کمونیست اتحاد شوروی بود که تسلط خیانت را ممکن کرد، که گارباچف و یلتسین را که نگاهدارنده و پرورش دهنده آن ارثیه کیف هستند به وجود آورد. این «حزب قدرت» است که سعی دارد تقصیر را متوجه کمونیست‌های واقعی بکند. ما قویاً این ارثیه را مردود می‌شماریم و به عنوان نمایندگان بخش مهین‌پرست حزب تقصیر را تا آنجا می‌پذیریم که قادر نشدیم حزب را به موقع از دزدان و اراذل پاکیزه کنیم. حزب ما باید مدافع اصلی آرمانهای مردم در مورد یک جامعه عادلانه باشد. اصل پایه‌ای سوسیالیسم «از هرکس به اندازه توانائیش، به هرکس براساس کارش» می‌باشد. در این، دو ایده بسیار مهم مطرح شده است: ایده خدمت اجتماعی و ایده عدالت اجتماعی. «به هرکسی براساس کارش» یکسان کردن دستمزدها و یا تبعیض بین کاریدی و کار فکری را مطرح نمی‌کند. ما ضمن حفاظت از میراث میهن‌پرستانه حزبمان که برای هر شهروند قابل درک و فهم و عزیز است باید آن را گسترش بدهیم و تکثیر کنیم. ما به شوراها افتخار می‌کنیم. شوراها به مثابه یک ارگان دولتی توسط مردم ایجاد شدند و با ایده‌های ملی سازماندهی قدرت همناهی دارند.

در رابطه با حزب و سیمای آن

... در اکثریت پیشنهادات رسیده به حزب خواست تقویت دیسیپلین حزب مطرح است و به کارگیری موازین مرکزیت دموکراتیک همانگونه که تا قبل از کنفرانس ۲۷ حزب کمونیست اتحاد شوروی جاری بود تأکید می‌شود... ما عملکرد و تجربیات ضد ملی تروتسکیسم، قانون‌شکنی، و خائنین را که قدرت را در دهه ۸۰ در حزب کمونیست اتحاد شوروی به چنگ گرفتند

محکوم کرده و رد می‌کنیم. ما هیچگاه اشتباهات گذشته را تکرار نخواهیم کرد.

کنگره چهارم حزب کمونیست فدراسیون روسیه

(ترهای آوریل ۱۹۹۷ برای آغازی نو)

کنگره چهارم حزب کمونیست فدراسیون روسیه در روزهای ۱۹ و ۲۰ آوریل ۱۹۹۷ در مسکو برگزار شد. علاوه بر ۴۰۱ نماینده از ساختارهای پایه حزب، نمایندگان ۸۲ حزب کمونیست کارگری و دموکراتیک به دعوت حزب کمونیست روسیه از کشورهای پنج قاره جهان در کنگره شرکت داشتند. پلاکارد سرخ رنگ کنگره حزب کمونیست فدراسیون روسیه تالار محل برگزاری کنگره را مزین کرده بود و مجسمه مرمینی از نیم تنه لنین رهبر پرولتاریای جهان و پرچم سرخ مزین به آرم حزب با کلمات «کار، حاکمیت مردم، سوسیالیسم» بر فراز جایگاه رهبران و هیأت رئیسه کنگره یادآور ریشه‌های تاریخی حزب نو بودند. مراسم اصلی کنگره با سخنرانی گنادی زیوگائف، رهبر حزب کمونیست روسیه آغاز گردید. او در سخنرانی مهم خود گفت که حزب کمونیست در آستانه دوره جدیدی قرار دارد و در ۸۰-مین سالگرد انقلاب اکتبر که امسال جشن گرفته می‌شود باید به «مرور درسهای تاریخی میهنی» پردازد. او ضمن اشاره به جبهه متحد نیروهای دموکراتیک و میهنی گفت: «ایده میهنی ایده‌ای سوسیالیستی است. کوشش برای برگرداندن کاپیتالیسم شکست خورده است. سردمداران کشور قادر نبوده‌اند که به اقتصاد کشور سامان بدهند. اوضاع اجتماعی شدیداً وخیم و اسفناک است. در مناطق روستایی درصد مرگ و میر ۱/۶ برابر شده است، جنایت در جامعه نهادی شده است، رهبران حاکم مورد نفرت مردم روسیه هستند چون که میزان خرابی تحت کنترل آنها از دوران چنگیزخان، ناپلئون و هیتلر بیشتر بوده است. و این روسیه‌ای است که تا همین چندی پیش جزو ۱۰ کشور ثروتمند و امن جهان بوده.» رفیق زیوگائف آنگاه به توضیح فعالیت‌های حزب در فاصله بین دو کنگره پرداخت و اظهار داشت: «حزب ما فقط چند سال عمر دارد. سومین کنگره حزب شکست را عقب راند. اکنون خود را تحکیم بخشیده‌ایم، اگر چه لزوماً کنگره سوم تاکنون حملات بیشتری به ما شده است. دائماً در کارزارهای انتخاباتی بوده‌ایم و در مسیر خود یاد گرفته‌ایم. اکنون ما هنر مبارزه انتخاباتی را به خوبی فرا گرفته‌ایم.» در انتخابات دسامبر ۱۹۹۵ حزب توانست ۲/۵ برابر آرایشی که در جریان انتخابات دوما در سال ۱۹۹۳ کسب کرده بود به دست آورد و در دوره دوم انتخابات ریاست جمهوری در ژوئیه ۱۹۹۶ تعداد آراء رفیق زیوگائف ۲ برابر میزان آراء کسب شده در انتخابات پارلمانی ۱۹۹۵ بود. این خود پیروزی با اهمیتی است. رفیق زیوگائف در تشریح امکانات بالقوه حزب در تحولات آینده گفت: «روسیه یک کشور عادی نیست.» او اضافه کرد که بعد از سقوط اتحاد شوروی، حزب کمونیست هنوز هم بر سر راه «نظم نوین جهانی» ایستاده است. رهبر کمونیست‌های روسیه ضمن گزارش موفقیت‌های حزب گفت: حزب «شیوه بسیج مردم» را بار دیگر فرا گرفته است. این که در انتخابات استانیهای کشور، از مجموع ۵۳ ناحیه، استانداران کمونیست و مورد حمایت جبهه متحد ملی میهنی در ۳۱ منطقه پیروز شده‌اند و توانسته‌اند در این مناطق به اصلاحات ریشه‌ای پردازند خود دلیلی بر توفیق حزب در جلب حمایت توده‌هاست. زیوگائف گفت که «ما به آنچه که در جریان است

پاسخ داده‌ایم. ما نمی‌توانیم منظر بشویم که قدرت عوض بشود، ما دولت را قبول نداریم. ایضاً محض نقش اپوزیسیون پارلمانی تکنیک ما نیست. ما باید دولت فاسد را کنار بزنیم ما با یلتسین اختلاف آشتی‌ناپذیر داریم.» در اظهاراتی که مطمئناً متأثر از سخنرانی یلتسین در ۸ مارس و تصمیمات او مبنی بر ترفیع مقام جوبانیس و نتو بود رفیق زیوگائف اشاره کرد که در دو ماه گذشته وضعیت روسیه عوض شده است و لذا حزب باید تاکتیک خود را عوض کند. او ضمن اعلام این که حزب نمی‌تواند هیچ اشتباهی نکند از موقعیت اعتصابات پیروزمند در روز ۲۷ مارس سخن گفت. زیوگائف اظهار داشت که مجلس دوما به عنوان یک ارگان قانونگذاری فلج است و نمی‌تواند سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی ضرور را اتحاد کند. گنادی زیوگائف به ویژه به آن قسمت از مبارزه با پارلمانی حزب اشاره نمود که باید متوجه «تغییر قانون اساسی» برای محدودکردن نقش ریاست جمهوری در مقابل ارگان‌های جمعی منتخب مردم گردد. در بخشی با اهمیت از سخنرانی افتتاحیه کنگره رفیق زیوگائف اشاره کوتاه و کلی به ارزیابی حزب از دوران «سوسیالیسم واقعاً موجود» در سالهای قبل از دهه ۹۰ میلادی داشت. او گفت ما مردم را به بازگشت به سوسیالیسم نمی‌خوانیم. ما نمی‌خواهیم که گذشته را تکرار کنیم ما نمی‌خواهیم به مدل قبلی بازگردیم. اکثر گرایش‌های گذشته اخیر (نه چندان دور) در سال‌های ۷۰ میلادی شروع شد. در تولید صنعتی عقب افتاده‌ایم. غارت و اختلاس از سال‌های قبل از آن شروع شده بود آموزش سیاسی شکست خورد و رکود به زایش گاریباچف و یلتسین انجامید. نمایندگان کنگره همچنین گزارشات دقیق مستندی در رابطه با عملکرد و نقاط ضعف و قدرت فراکسیون حزب کمونیست در مجلس دوما و نیز شورای فدراسیون (مجلس سنا) دریافت نمودند. در پایان اولین بخش کنگره تمامی نمایندگان حاضر و مدعوین و توده وسیعی از اعضای حزب در صفوفی متشکل در پشت یک پرچم سرخ مزین به داس و چکش به بنای آرامگاه لنین رفته و با نثار تاج‌های گل ادای احترام نمودند. این کنگره مصادف با ۱۲۷-مین سالگرد تولد لنین و کمون پاریس برگزار می‌شد. کنگره به طور رسمی کارت عضویت شماره ۱ خود را به نام ولادیمیر ایلچ لنین صادر نمود و آن را به خواهرزاده لنین تقدیم نمود و او به نوبه خود آن را در اختیار کمیته حزبی مسکو قرار داد که در موزه لنین به نمایش گذاشته شود. نشانه‌های فراوانی به چشم می‌خورد که رهبران حزب کمونیست فدراسیون روسیه سعی در احترام به میراث انقلابی و عظیم حزب بلشویک و رهبر آن لنین داشتند. تدوین شعارهای محوری مرحله آینده مبارزه برای برکناری تزار «یلتسین» در کنگره‌ای که در ماه آوریل برگزار می‌شد و خواستار کارزاری همه جانبه، با بسیج توده‌ها و طبقه کارگر تا اکتبر می‌شد را نمی‌توان تصادفی دانست. از نکات جنجال برانگیز در طول کنگره تلاش پرزیدنت یلتسین جهت ارسال پیامی به کنگره بود هنگامی که مسؤول اجلاس کنگره اعلام نمود که نماینده ویژه ریاست جمهور پیامی را خطاب به کنگره خواهد خواند نظم جلسه عملاً از هم پاشید. نمایندگان با سوت کشیدن و سر و صدا اعتراض خود را به پیام یلتسین که در آن ضمن آرزوی موفقیت برای کنگره اظهار امیدواری برای همکاری در پیش بردن سیاست‌های مسؤولانه شده بود ابراز داشتند نمایندگان کنگره به درستی پیشنهاد دوستی جناحکارانه را که آگاهانه و پیگیر حمله به سوسیالیسم را ادامه داده و پارلمان روسیه را به توپ بسته است، رد نمودند. هیأت رهبری حزب کمونیست فدراسیون روسیه در توضیح اوضاع اعلام کرد که حضور نماینده یلتسین بدون موافقت آنان بوده است گویا کمتر از ۱۲ ساعت قبل از شروع کنگره از کرملین خبر می‌رسد که یلتسین مقرر کرده که پیام او به کنگره خوانده شود و علی‌رغم مخالفت یکپارچه رهبران و مسؤولان کنگره در لحظه افتتاح کنگره یکی از مشاوران عالی‌رتبه یلتسین ظاهر می‌شود

در تدارک نبردهای سرنوشت ساز در منطقه

اجلاس نوبتی احزاب کمونیستی و کارگری کشورهای منطقه شرق و جنوب مدیترانه، خلیج فارس و دریای سرخ که در آن نمایندگان حزب کمونیست مصر، حزب کمونیست اردن، حزب کمونیست عراق، حزب کمونیست اسرائیل، حزب زحمتکشان مرفی قبرس (آکل)، حزب مردم فلسطین، حزب کمونیست سوریه و حزب کمونیست یونان شرکت داشتند. ۲۲ و ۲۳ مارس ۱۹۹۷ در آتن پایتخت یونان برگزار شد. هیأت‌های نمایندگی حزب کمونیست سودان و جبهه آزادیبخش بحرین که آمادگی خود را برای شرکت در این اجلاس اعلام کرده بودند به دلیل مشکلات ویزایی قادر به حضور و شرکت در اجلاس نشدند. دستور کار اجلاس براساس تصمیم‌های نشست قبلی احزاب منطقه و تبادل نظرهای دو جانبه و چند جانبه آنان در چند ماهه گذشته بحث و تصمیم‌گیری در مورد مسائل زیر بود:

الف: ارزیابی آخرین تحولات بین‌المللی به ویژه در ارتباط با رخدادهای کشورهای منطقه و وظایف احزاب کمونیست در این رابطه:

ب: تقویت مکانیزم تبادل و انتشار اطلاعات در مورد فعالیت احزاب و نیز جنبش همبستگی. نمایندگان احزاب شرکت‌کننده با ارائه گزارش تازه‌ترین تحولات کشورهای خود و توضیح ارتباط منطقی آن با اوضاع منطقه، زمینه بسیار مساعدی جهت بحث در مورد عمل مشترک کمونیست‌ها و ترقیخواهان برای مقابله با ارتجاع بومی و توطئه‌های امپریالیستی و در دفاع از جنبش دموکراتیک کشورهای منطقه ایجاد کردند. اجلاس با سخنرانی رفیق پاپاریگا دبیر کل حزب کمونیست یونان آغاز شد. وی پس از خوش‌آمدگویی به هیأت‌های نمایندگی شرکت‌کننده، در سخنرانی مفصل و همه‌جانبه‌ای مشخصه‌های اصلی تحولات بین‌المللی در سالهای اخیر را ترسیم کرد. رفیق پاپاریگا اظهار داشت: «تضادهای کشورهای امپریالیستی حادتر می‌شوند و عرصه مانورها و کسب امتیاز در درون سیستم سرمایه‌داری که اکنون در مرحله پوسیدگی و طفیلی‌گری است، بسیار محدودتر شده است... خلق‌ها دیگر باره شروع به جستجوی چیز جدیدی کرده‌اند... قیام مردمی در آلبانی یک رخداد اتفاقی و فقط دارای اهمیت محلی نیست». طبق تحلیل رفیق پاپاریگا تحولات اخیر «دو موضوع بسیار با اهمیت را که به نظر ما می‌بایست موضوع بحث احزاب کمونیست و کلاً نیروهای ضدامپریالیستی و ترقیخواه باشد» در پیش‌روی ما قرار داده است. اول: پس از سالهای ۱۹۸۹-۹۱ مکانیزم‌های مداخله متنوعی در شکل ساختارهای نظامی و پلیسی در درون کشورها تأسیس شدند، این مکانیزم‌ها در قالب نیروهای چند ملیتی و یا ساختارهای اقتصادی و سیاسی در ظاهر برای فراهم آوردن کمک اقتصادی و سیاسی ظاهر شدند. هدف اصلی این ساختارها رویارویی با جنبش‌های توده‌ای است که مستقیم و یا غیرمستقیم نظم جهانی امپریالیستی را به خطر می‌اندازند. هم آنها باید از قیام‌های اجتماعی جلوگیری کنند و ضدانقلاب را تشویق نمایند و به عبارت دیگر تحولات را به زیان خلق‌ها کنترل و هدایت کنند.

دوم: جنبش‌کارگری، احزاب کمونیست، نیروهای ضد امپریالیستی می‌بایست با درایت و دوربینی آمادگی داشته باشند، چرا که تحولات را نمی‌توان پیش‌بینی کرد و رخدادهای به ظاهر از هم مستقل می‌تواند به خشم عمومی مردم منجر شود... منطقه از نظر منافع قدرت‌های امپریالیستی، بویژه ایالات متحده بریتانیا، فرانسه و انحصارات فراملی آنان، همان اهمیت

و ابراز می‌دارد که یلنشین به او دستور داده است که باید پیامش را خطاب به کنگره بخواند. رفیق مالینکوف از کمیته تدارک کنگره و معاون صدر حزب کمونیست فدراسیون روسیه گفت که مشاور یلنشین که حامل پیام بود از مسؤولانی است که در مجلس دوما در رابطه با حزب همکاری‌هایی انجام می‌دهد و به همین دلیل نمایندگان کنگره «ملاحظه» او را کردند. این که چرا یلنشین ضد کمونیست و ضد دموکرات خواستار ارسال پیام به کنگره حزب کمونیست فدراسیون روسیه می‌شود به خودی خود نمایشگر موقعیت برجسته و قدرتمندی است که حزب داراست.

در طول کنگره پیام‌هایی از سوی هیأت‌های نمایندگی احزاب برادر منجمه حزب کمونیست کوبا، حزب کمونیست هند (مارکسیست)، حزب کمونیست لبنان، حزب زحمتکشان مرفی قبرس (آکل)، حزب کمونیست ویتنام خطاب به کنگره خوانده شد و مورد استقبال فراوان قرار گرفت. جهت اصلی اکثر بحث‌های کنگره چهارم حزب کمونیست فدراسیون روسیه اثبات عدم کارایی و تأثیر مجلس دوما و لزوم به کارگیری شیوه‌های مبارزاتی غیر پارلمانی از سوی حزب بود. چندین نماینده از زیوگانف خواستند که موضع سخت‌تری را در مقابل دولت اتخاذ کند. در پاسخ رهبر حزب کمونیست گفت که حزب کمونیست باید یک نیروی اپوزیسیون «مسئول و آشتی‌ناپذیر» بشود. او خواستار وسیع‌ترین جنبش‌های اعتراضی در روزهای اول و نهم ماه مه در جریان مراسم روز جهانی کارگر و پیروزی بر فاشیسم هیتلری گردید. زیوگانف خطاب به کنگره گفت که مبارزه حزب برای برکناری دولت و مقابله با سیاست‌های «مرگبار» رژیم از اول ماه مه با شعارهای «دولت استعفا کن»، «یلنشین باید استعفا کند»، «پیش به سوی دولت شورایی» شروع خواهد شد. در عین حال حزب یک کارزار جمع‌آوری امضاء توده‌ای در سراسر روسیه به منظور فشار بر یلنشین برای استعفا را سازمان داده است. مطالعه گزارش کمیسیون اعتبار نمایندگان کنگره مشخص می‌کنند که ۴۰۴ نماینده از مناطق مختلف انتخاب شده بودند. متوسط سن نمایندگان کنگره ۴۶ سال بود که در مقایسه با متوسط سن شرکت‌کنندگان کنگره سوم حزب ۵ سال کمتر است و نشان دهنده توفیق حزب در جذب کادرهای جوان است. ۱۰۰ تن از نمایندگان کنگره کمتر از ۳۰ سال سن داشتند و در امر تدارک عملی کنگره حضور فعال اعضای جوان و کم‌سومول مشهود بود. ۴۵ تن از نمایندگان کارگر بودند. در ترکیب نمایندگان کنگره حضور دهقانان، پزشکان، کارمندان دولت و مدیران اقتصادی پروژه‌های صنعتی چشمگیر بود. همچنین چندین فضانورد سابق اتحاد شوروی و نیز قهرمانان کار سوسیالیستی در ترکیب نمایندگان کنگره حضور و در بحث‌ها شرکت نمودند. کنگره چهارم حزب کمونیست فدراسیون روسیه با تصویب اصلاحات لازم در اساسنامه و برنامه حزب و نیز بحث و تصمیم‌گیری در مورد ۲۰ قطعنامه دیگر از جمله در مورد تجدید انتشار مرتب پروادا، فصلی نوین در حیات حزب گشود. کنگره در پایان با انتخاب کمیته مرکزی و هیأت سیاسی جدید به کار خود خاتمه داد. یکی از ابتکارات بسیار جالب و پربار رهبری منتخب کنگره انعقاد اجلاسی از نمایندگان احزاب برادر حاضر در کنگره، و مسؤولان اصلی و رهبران بلندپایه حزب کمونیست فدراسیون روسیه برای بحث و روشن‌گری در مورد اوضاع سیاسی کشور و نیز سیاست‌های حزب برادر بود. رفیق زیوگانف صدر حزب و کوپسئف و مالینکوف و دیگر شخصیت‌های کلیدی حزب در امور اقتصادی و ثوریک در اجلاسی که ۸ ساعت طول کشید بغرنجی‌های وضعیت روسیه و برنامه حزب برای کسب قدرت را تشریح نمودند.

استراتژیکی گذشته را دارد. ذخایر عمده انرژی آن، بخصوص نفت و گاز طبیعی، مسأله مداخله مستقیم نیروهای امپریالیستی و همچنین رقابت سخت بین آنان را دامن می‌زند... در این دوره آنها سعی دارند با ایجاد چارچوبی بر پایه نیروهای نظامی پیمان ناتو یک سیستم بین کشوری در منطقه بازاند که رخنه انحصارات را در این کشورها تسهیل کند. این امر شامل کنترل گذرگاه‌های بین‌المللی در دریای سیاه، دریای اژه، کانال سوئز و منطقه خلیج فارس است... کوشش‌های ایالات متحده و اسرائیل و رژیم‌های ارتجاعی عرب برای ارتقاء همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای تحت رهبری ایالات متحده بخشی از این طرح است. این کوشش به طرز پیگیر در کنفرانس کازابلانکا در اکتبر ۱۹۹۳ که در آن سیاستمداران و صاحبان سرمایه، از ۶۱ کشور شرکت کردند، در اجلاس‌های عمان در اکتبر ۱۹۹۵ و قاهره در نوامبر ۱۹۹۶ دنبال شد. قصد اصلی این است که یک محور دوم، پس از محور موجود در جنوب شرقی آسیا ایجاد نمایند که از دریای سیاه شروع می‌شود و به منطقه مدیترانه و خاورمیانه و شمال آفریقا ختم می‌شود. رفیق پاپاریگا در خاتمه سخنرانی خود حمایت حزب کمونیست یونان را از ایجاد مکانیزم‌های مؤثر همکاری مستقیم و نزدیک احزاب کمونیست کارگری منطقه اعلام کرد. در رابطه با اوضاع منطقه، یکی از احزاب کمونیست ضمن توجه دادن به شرایط بین‌المللی که منجر به روی کار آمدن افراطی‌ترین نیروهای صهیونیستی در اسرائیل شده، تحلیل خود را در مورد مشخصه‌های جنبش خلق فلسطین برای کسب حقوق حقه خود و از جمله بازگرفتن سرزمین‌های اشغالی ارائه داد. بخش بعدی سخنرانی نماینده آن حزب به بررسی نقش توسعه یابنده ترکیه - به مثابه یک عضو پیمان ناتو - و روابط گسترش یابنده این کشور و دولت اسرائیل اختصاص داشت. او متذکر شد که هماهنگی سیاست‌های ترکیه عضو ناتو و صهیونیسم حاکم در اسرائیل متوجه ایجاد یک محور پر قدرت نظامی، تکنولوژیک، اقتصادی در منطقه وسیعی است که از شمال آفریقا تا خلیج فارس را در بر می‌گیرد. «امپریالیسم در دوران «نظم نوین جهانی» از ترکیب اسرائیل و ترکیه ایجاد نوعی قدرت منطقه‌ای را در نظر دارد که ضمن فراهم آوردن شرایط لازم برای تضمین جریان نفت و گاز از منافع این منطقه و سرکوب هرگونه جنبش آزادیبخش و استقلال‌طلبانه، بازار کشورهای این منطقه را جهت چپاول انحصارات فراملی آماده کند». وی در پایان سخنرانی خود به توضیح ضرورت توجه به احزاب کارگری و کمونیست به حمایت از فعالیت نهادهای دموکراتیک نظیر اتحادیه‌های کارگری در کشورهای منطقه پرداخت و با اشاره به یک گزارش اخیر کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری مستقل که خاطر نشان می‌سازد «بخش عمده خاورمیانه منطقه ممنوعه برای اتحادیه‌های کارگری مستقل است» روی اهمیت ویژه نقش اتحادیه‌های کارگری در سازمان‌های توده‌ای - مردمی در تحولات منطقه انگشت گذاشت او تأکید کرد: «این ساختارها می‌توانند در یاری رساندن به مبارزه برای تغییرات دموکراتیک نقش کلیدی بازی کنند. ولی متأسفانه نقش اتحادیه‌های کارگری در منطقه ما خیلی محدود است».

بخش بعدی اجلاس اختصاص به بحث در مورد اقدامات عملی مشخص برای ایجاد مکانیزم‌های تبادل اطلاعات بین احزاب کمونیست منطقه و نیز گسترش فعالیت‌های همبستگی داشت. نماینده یکی از احزاب کمونیست با ارائه یک جمع‌بندی مشخص در مورد تجربیات موجود در این زمینه و نکات قوت و ضعف این تجربیات، خواستار قدم‌های عملی جهت ایجاد یک مرکز اطلاعاتی برای استفاده احزاب کمونیستی و کارگری در منطقه، پایه‌گذاری یک بولتن اطلاعاتی احزاب منطقه و نیز استفاده از پست الکترونیک و اینترنت برای تبادل نظرات سیاسی و تئوریک بین احزاب گردید. اجلاس

همچنین تصمیم گرفت که نشست احزاب منطقه به طور منظم و با برنامه مشخص در آینده انجام گیرد. با تصویب احزاب شرکت‌کننده در این نشست «مدل راه رشد کشورهای در حال توسعه» به عنوان موضوع بحث اجلاس آینده احزاب کمونیست منطقه در نظر گرفته خواهد شد.

در خاتمه اجلاس یک بیانیه مطبوعاتی همه جانبه در ۱۱ بند که در بردارنده جمع‌بندی نقطه‌نظرات مشترک احزاب شرکت‌کننده در قبال تحولات بین‌المللی و منطقه و کشورهای گوناگون بود، به اتفاق آراء تصویب گردید. یکی از بندهای اصلی این بیانیه مطرح می‌کند: «احزاب شرکت‌کننده همبستگی خود را با خلق‌های ایران، عراق، بحرین و سودان در مبارزه‌شان علیه رژیم‌های دیکتاتوری و در طلب آزادی‌های دموکراتیک و حقوق بشر اعلام می‌دارند. آنان همچنین همبستگی خود را با تمامی نیروهای دموکراتیک و توده‌ای در کشورهای منطقه در مبارزه‌شان برای آزادی‌های مدنی، سندیکایی و دموکراتیک اعلام می‌دارند. آنها از مبارزات نیروهای کارگری و کمونیست در این رابطه حمایت می‌کنند. آنها از مبارزه برحق مردم کردستان حمایت می‌کنند».

ای توده بی نام

از ستاره

می شکفت
گل‌های پینه
بر تنها تن پوشت از کار جانفرسای
ساییده می شوی همچون تیغه داس و نوک بیل
آنگاه
جلای می پذیری و می درختی
شوقت را در آتش تابستان
با زنت
با دختران و پسران
بر ساقه‌های گندم می زنی
اما
طلای گندمزارت
انگشتر دست دیگران است
اندوهت را
در شخم‌های پی در پی مدفون می کنی
و با بذر امید
بارش باران را
به انتظار می نشینی، بر درگاه خشکسالی
پیش از طلوع، تا بعد از غروب
بر خاک نماز می بندی
و سجده می کنی بر درگاه طبیعت
و تا گور
یک کلبه داری و یک تاقچه
یک تنور داری و یک قرص نان
یک زمین داری و هزار بذر
یک جان داری و هزار مرگ
ای توده بی نام
رنج‌های بسیار، گنج‌های اندک
و این بی شرمی است که می ماند برای جهان‌خواران
و توبه جاودانگی تاریخ می پیوندی
ای توده بی نام
ای خلق زحمتکش